



مجله علمی - دانشجویی دانش پژوهان
ویژه حقوق و علوم سیاسی



مجله علمی دانشجویی دانش پژوهان

ویژه حقوق و علوم سیاسی

پاییز 99 - شماره 58



صاحب امتیاز: معاونت دانشجویی و فرهنگی دانشگاه مفید

مدیر مسئول: علی اکبر گل‌قندشتی (Dashtia13@gmail.com)

سر دبیر: محمدرضا مهدوی (Mmahdavigermi@gmail.com)

مدیر اجرایی: فاطمه اسلام پناه (Fatemehesllampanah@gmail.com)

طراحی جلد و صفحات داخلی: وحید احمدی (Vahidahmadi@gmail.com)

ویراستار و صفحه آرا: معصومه عطوفی (Masoumehatofi6505@gmail.com)

مترجم: مهسا همتی (Mahsa.hemmati121@gmail.com)

داوران این شماره:

دکتر مهدی کاظمی زمهریر / استاد مدعو دانشگاه مفید و دانشگاه علامه طباطبائی

دکتر زهره قآنی / استاد مدعو دانشگاه مفید

آقای سید حمید موسوی / دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه مفید

آقای رسول رفیعی / دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه یزد

آدرس: قم، میدان مفید، دانشگاه مفید، معاونت دانشجویی و فرهنگی، دفتر مجله دانش پژوهان

تماس: 02532130201

ایمیل: daneshpjohanmofid@gmail.com

در این شماره می‌خوانید ...

صفحه	عنوان
1.....	بررسی موازنه قوا در خاورمیانه با تاکید بر نزاع قدرت در سوریه، عراق و یمن محمد رضا مهدوی
17.....	تاثیر انقلاب اسلامی ایران بر مباحث سیاسی و روابط بین الملل رامین وهاب زاده
32.....	جایگاه قوه مجریه در حقوق اساسی افغانستان: مطالعه موردی حکومت وحدت ملی و مشارکت ملی صفی الله عُمران
64.....	دشواری‌های استناد به حق آزادی بیان در ماجرای کاریکاتور شارلی ابدو و موارد مشابه ابوالفضل نوجوان
70.....	حق ازدواج صغار از تکلیف مداری تا حق مداری محمد رضا جعفری
85.....	مناسبات و رابطه مالیات های حکومتی و شرعی ابوالفضل خاکزاد بجستانی
103.....	بررسی امکان کاربرد شروط ضمن عقد نکاح در قوانین ایران فاطمه امیدیان پورباورصاد

سخن سردیر

از دیر باز تاکنون، افراد انسانی همواره به دنبال دستیابی به حداکثر حقوق خود بوده‌اند. و تلاش جهت شناخت حقوق اولیه انسان‌ها و دست یابی به آن‌ها، تاریخی به درازای زندگانی بشری را داراست. لذا اهمیت و جایگاه حقوق انسان‌ها و به ویژه حقوق اجتماعی و سیاسی آن‌ها بر کسی پوشیده نیست و اندیشمندان سیاسی، فیلسوفان و حقوق دانان بسیاری در این باب به نظریه پردازی پرداخته‌اند. امروزه رشته‌های حقوق و علوم سیاسی عهده دار بررسی و تولید علم در این حوزه هستند و اساتید و دانشجویان این رشته‌ها، حقوق انسان‌ها و به ویژه حقوق اجتماعی و سیاسی آن‌ها در ارتباط با جامعه و دولت را مورد بررسی قرار می‌دهند که نشان دهنده جایگاه والای این علوم در ارتقای زندگی بشری بوده و وظیفه آن‌ها را در این راه دو چندان می‌کند. به همین جهت این شماره از مجله علمی- دانشجویی دانش پژوهان دانشگاه مفید به انتشار مقاله‌های دانشجویان این دو رشته اختصاص داده شده است تا وظیفه خود را در حد توان در قبال این دو رشته و دانشجویان آن، انجام داده باشد. امید است که مقاله‌های منتشر شده در این شماره، مورد استفاده همه خوانندگان گرامی و به طور ویژه دانشجویان و اساتید رشته حقوق و علوم سیاسی قرار بگیرد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

محمد رضا مهدوی

بررسی موازنه قوا در خاورمیانه با تاکید بر نزاع قدرت در سوریه، عراق و

یمن

محمدرضا مهدوی¹

چکیده

نظریه موازنه قوا در چارچوب نظریات واقع گرایی در مطالعات بین الملل مطرح شده است. بر طبق نظریه موازنه قوا، در وضعیت آنارشی حاکم بر نظام بین الملل، تنها راه حفظ بقا و جلوگیری از جنگ، موازنه سازی و تقویت نیروی نظامی کشورها به تناسب تهدیدهای خارجی می باشد. بنابراین در نظریه واقع گرایی، الگوی موازنه قوا تنها رویکرد دولت ها در نزاع قدرت میان آنها است و رفتار دولت ها در این چارچوب قابل بررسی می باشد. از سوی دیگر منطقه خاورمیانه همواره درگیر منازعات و جنگ های طولانی بوده و جنگ های سوریه، عراق و یمن از مهم ترین درگیری های سال های اخیر در این منطقه می باشد. لذا در این مقاله سعی می شود با تکیه بر نظریه موازنه قوا، نقش سه کشور ایران، ترکیه، عربستان و هم چنین رژیم صهیونیستی در نزاع های سه گانه این منطقه بررسی گردد. به همین جهت با روشی توصیفی - تحلیلی ابتدا به تبیین نظریه موازنه قوا در مطالعات بین الملل پرداخته و سپس نقش کشور های عمده منطقه در هر یک از نزاع های سوریه، عراق و یمن با توجه به نظریه موازنه قوا بررسی و تبیین می گردد.

کلید واژه

موازنه قوا، خاورمیانه، نزاع قدرت، سوریه، یمن، عراق

¹ دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مفید (mmahdavigermi@gmail.com)

مقدمه

نظریه های واقع گرایی و نوواقع گرایی از مهم ترین نظریات حوزه مطالعات روابط بین الملل می باشد و همواره بر مطالعات روابط بین الملل سیطره و تسلط داشته اند. یکی از مهم ترین ارکان این نظریات، تاکید بر موازنه قوا در روابط میان کشور هاست. ایده اصلی و کانونی نظریه موازنه قوا این هست که کشور ها در نظام بین الملل برای مقابله با قدرت های رقیب، دست به موازنه سازی از طریق افزایش قدرت نظامی و اتحاد و ائتلاف با کشور های دیگر می زنند تا از این طریق قدرت رقیب را تضعیف و خنثی نمایند. این نظریه یکی از الگوهای پذیرفته شده در مطالعات بین الملل می باشد و بخش بزرگی از نظریه پردازان این حوزه آن را پذیرفته و بر اساس آن نظریه پردازی کرده اند. در این مقاله نیز الگوی موازنه قوا برای بررسی نقش کشورهای ایران، عربستان و ترکیه در نزاع های قدرت در خاورمیانه مورد استفاده و استناد قرار می گیرد. در سال های اخیر، سه بحران و نزاع قدرت را در خاورمیانه شاهد هستیم که با بحران سوریه آغاز و در ادامه به عراق و یمن کشیده شده است. بنده بر این اعتقاد هستم که سه کشور عمده منطقه، یعنی ایران، ترکیه، عربستان و رژیم صهیونیستی به تناسب هر یک، نقشی تاثیر گذار در این بحران ها را ایفا کرده اند که می توان در چارچوب نظریه موازنه قوا به تبیین و بررسی آن ها پرداخت. به همین جهت در این مقاله ابتدا مفهوم موازنه قوا و انواع آن بیان گشته و سپس نقش کشور های مذکور در بحران های سه گانه با تکیه بر این نظریه بررسی می گردد.

تعریف موازنه قوا

در تعریف موازنه قوا ما شاهد معانی و تعاریف متفاوتی از سوی نظریه پردازان این حوزه هستیم که هر کدام از آنها به نحوی ایده موازنه قوا را مفهوم پردازی کرده اند و پرداختن به همه ی آنها در چارچوب این مقاله ناممکن می باشد. به همین دلیل به بیان مهمترین تعاریف این نظریه می پردازیم. مورگنتا به عنوان یکی از اولین و مهم ترین نظریه پردازان این حوزه، موازنه قوا را در چهار معنای متفاوت استفاده می کند. این چهار معنا عبارتند از: سیاستی معطوف به یک وضعیت خاص، سیاستی معطوف به وضعیت بالفعل امور، توزیع تقریباً برابر

قدرت و هر نوع توزیع قدرت. با این وجود وی، موازنه قوا را در معنای مطلق آن استفاده می کند که به معنای وضعیت بالفعل امور بوده و در آن قدرت به شکلی مساوی و برابر میان تعدادی از واحد های سیاسی و دولت ها تقسیم شده است. (مورگنتا، 1374: 287) با وجود تعاریف و معانی متعدد و متکثر از نظام موازنه قوا، ایده ی اصلی و اصل عام این نظریه را می توان چنین بیان کرد:

«موازنه قوا یعنی امنیت ملی کشور ها زمانی و در شرایطی افزایش می یابد که عنصر توانایی و قدرت در سطح بین المللی به گونه ای توزیع شده باشد که هیچ کشور واحدی به اندازه ای قدرتمند نباشد که بتواند بر سایر کشور ها مسلط گردد. و در صورت وجود چنین کشوری، کشور های رقیب به صورت انفرادی یا جمعی بر ضد قدرت برتر دست به موازنه سازی می زنند تا امنیت، بقا و حاکمیت خود را تثبیت نمایند. (Diez et all., 2011: 6)

بنابراین به طور کلی، هدف اولیه و اصلی در موازنه سازی، جلوگیری از سلطه قدرت برتر و متجاوزان بالقوه از تجاوز هست که در صورت عدم تحقق این هدف، کشور یا کشورهای موازنه ساز به صورت متحد، به مقابله نظامی و جنگ با کشور تهدید کننده می پردازند. (King, 2011:36)

مفهوم پردازی های مختلفی از ایده موازنه قوا انجام گرفته است. برای بررسی رفتار کشور ها در حوزه فراملی در چارچوب موازنه قوا توجه صرف به یکی از این مفهوم بندی ها نمی تواند به تبیین دقیقی منجر گردد و باید تلفیقی از تمامی مفهوم بندی ها را مد نظر قرار داد. به همین دلیل باید به مفهوم بندی های مختلف ایده موازنه قوا اشاره شود که به صورت مختصر در ذیل به آن ها می پردازیم:

- موازنه قوا: این مفهوم بندی خود به دو معنای متفاوت بیان شده است. در معنای نخست موازنه قوا به عنوان یک نوع از راهبرد سیاست خارجی کشورها تلقی می شود که در آن کشور ها به صورت ارادی و آگاهانه به اتخاذ سیاست هایی روی می آورند که که از تسلط و تفوق یک کشور یا اتحاد نظامی واحد بر نظام بین الملل جلوگیری کنند. این نوع از موازنه قوا در آثار واقع گرایان کلاسیک مانند

مورگنتا قابل مشاهده می‌باشد. (دهقانی فیروزآبادی، 1394: 2، 224) در معنای دوم، موازنه قوا به مثابه یک ساختار در نظر گرفته می‌شود که در آن کشورها نه به صورت ارادی و آگاهانه بلکه از روی اجبار به سمت آن کشیده می‌شوند و موازنه قوا معلول نظام بین الملل خودیاری و ساختار آنارشیک آن است. در این نظام افزایش بیش از حد قدرت یک کشور به معنای کاهش نسبی امنیت دیگر کشور هاست و موجب می‌شود که آن‌ها نیز به موازنه سازی و افزایش قدرت خود اقدام نمایند. (دهقانی فیروزآبادی، 1394: 2، 229) این نوع از موازنه قوا در چارچوب نو واقع گرایی طرح می‌گردد.

- موازنه تهدید: به علت ناکافی بودن ایده موازنه قوا به تنهایی، مفهوم موازنه تهدید در آثار برخی نو واقع گرایان مانند استفن والت مطرح شده است. استفن والت بیان می‌کند که کشورها در برابر قدرت برتر به صورت مطلق موازنه سازی نمی‌کنند؛ بلکه بر علیه تهدید و کشور تهدید کننده دست به موازنه سازی می‌زنند. و این تهدید از چهار عنصر، مجموع قدرت یک کشور، نزدیکی و مجاورت جغرافیایی، توانایی تهاجمی و نیات ستیزه جویانه رهبران یک کشور نشات می‌گیرد. (Walt, 1987: 12-13) بنابراین در این مفهوم بندی کشورها نه بر علیه قدرت برتر بلکه بر علیه قدرت تهدیدگر به موازنه سازی می‌پردازند و احساس تهدید از سمت یک کشور عنصر اساسی در شکل گیری موازنه سازی است.
- موازنه ناقص: موازنه ناقص از طرف واقع گرایان نو کلاسیک برای بررسی تاثیر شرایط داخلی کشورها در نوع موازنه سازی آن‌ها در عرصه خارجی، مطرح گشته است. این گروه بر شرایط داخلی کشورها در میزان موفقیت آن‌ها در موازنه سازی تاکید می‌کنند. راندال شوئلر به عنوان کسی که ایده موازنه ناقص را مطرح کرده است؛ این نوع موازنه را ناشی از ناتوانی کشورها در درک و فهم میزان خطر، ناتوانی در پاسخگویی مناسب و یا علاقه به عدم واکنش در برابر نیروی تهدید کننده میدانند. (Schweller, 2006: 1-10)

- موازنه نرم: موازنه سازی نرم به معنای اقدامات غیر نظامی جهت مقابله و خنثی سازی تهدیدات قدرت برتر می باشد. در موازنه نرم برتری نظامی قدرت برتر به چالش کشیده نمی شود و به جای آن در حوزه های غیر نظامی مانند اقتصاد به مقابله با سیاست های قدرت برتر اقدام می شود. (Pape, 2005: 10)
- موازنه منافع: در موازنه منافع آنچه بیان آن ضروری به نظر می رسد این هست که این گروه معتقدند کشورها در مواجهه با قدرت برتر همیشه راه مقابله و موازنه سازی را انتخاب نمی کنند. بلکه منافع خود را مد نظر قرار می دهند و چنانچه منافع آنها ایجاب کند؛ سیاست دنباله روی و اتحاد با قدرت برتر را در پیش می گیرند.
- موازنه هویت: این نوع مفهوم پردازی از موازنه در نظریه سازه انگاری طرح و بررسی شده است. در این مفهوم بندی آنچه به عنوان هدف مرجع امنیت مد نظر قرار می گیرد؛ هویت جمعی یک دولت - ملت می باشد. کشورها بر طبق اصول و ارزش های ذهنی خود به موازنه سازی و یا دنباله روی در مواجهه با دیگر کشورها اقدام می کنند. چنانچه هویت جمعی یک کشور یا گروهی از کشورها مورد تهدید واقع شود؛ آنها بر علیه کشور تهدید کننده به موازنه سازی می پردازند و یا بر اساس شباهت ها و اشتراکات هویتی اقدام به دنباله روی می کنند.

موازنه سازی در خاورمیانه

با مشخص شدن تعریف و انواع مفهوم بندی ها از ایده موازنه سازی در روابط بین الملل اکنون به بررسی موازنه سازی در میان کشورهای خاورمیانه می پردازیم. در میان کشورهای خاورمیانه، عمده آنها به دلیل وضعیت و شرایط داخلی حاکم بر این کشورها و برداشت ناصحیح آنها از وضعیت منطقه ای، ناتوان از موازنه سازی صحیح می باشند. و به همین جهت می توان آن ها را دارای سیستم موازنه ناقص به شمار آورد. کشورهایی مانند لیبی و فلسطین که به دلیل وضعیت داخلی آن ها نقش چندانی در مسائل منطقه ای ندارند؛ از جمله این کشورها هستند. در کنار این دسته از کشورها، می توان گروه دیگری از کشور-

ها را مشاهده کرد که به موازنه سازی نرم در منطقه روی آورده اند. کشورهایمانند قطر یا عمان که در جریان رقابت های منطقه ای، نقشی بی طرف را اتخاذ کرده و از طریق موازنه سازی نرم، تقویت بنیه اقتصادی، کسب اعتبار بین المللی از طریق گردشگری و دیپلماسی ورزشی به موازنه سازی نرم در برابر سایر کشورهای منطقه می پردازند. علاوه بر موارد فوق، کشورهایمانند امارات متحده عربی و یا بحرین در عمل سیاست دنباله روی و موازنه منافع را در پیش گرفته اند. این کشورها به جای مقابله با عربستان به اتحاد و دنباله روی از این کشور در مسائل منطقه ای روی آورده اند.

با توجه به مطالب مذکور، می توان عنوان کرد که در میان کشورهای خاورمیانه سه کشور ایران، ترکیه، عربستان و رژیم صهیونیستی مهم ترین بازیگران منطقه ای محسوب می شوند که بر اساس الگوی موازنه قوا، موازنه تهدید و یا موازنه هویت به رقابت با یکدیگر و نقش آفرینی در مسائل منطقه ای می پردازند.

در این میان رژیم صهیونیستی از یک سو به عنوان تهدیدی هویتی بر علیه سایر کشورهای دارای هویت اسلامی منطقه محسوب می شود و اکثر کشورهای منطقه به موازنه سازی هویتی در برابر آن پرداخته اند و از سوی دیگر تهدیدی امنیتی می باشد که سایر کشورهای منطقه را به مقابله با آن واداشته است. به همین دلیل این رژیم در رویکرد منطقه ای خود، جهت حفظ امنیت و بقا خود خط حائلی را به عنوان خط قرمز امنیتی ترسیم نموده است و اجازه تعرض به حریم امنیتی این کشور را به سایر کشورهای منطقه ای نمی دهد. از این رو عملکرد منطقه ای رژیم صهیونیستی منحصر در حفظ بقا خود بوده و فقط در منطقه حفاظتی خود به درگیری با دیگر قدرت ها می پردازند و در سایر بحران های منطقه ای نقشی مثبت و ایجابی ندارد. به دلیل این نوع رویکرد هست که تقابل رژیم صهیونیستی با دیگر قدرت های منطقه فقط محدود به مواردی است که تعرضی به بلندی های جولان یا دیگر مناطق واقع در منطقه ی امنیتی این رژیم، صورت گیرد. و در خارج از آن نقش مثبت و ایجابی در بحران های سوریه، عراق و یمن حداقل به صورت آشکار نداشته است.

در طرف مقابل سه کشور ایران، عربستان و ترکیه از تاثیر گذارترین کشورها در مسائل جاری منطقه ای هستند و عملکرد آنها در قالب الگوی موازنه قوا قابل تبیین می باشد. به همین منظور در بخش بعدی، عملکرد سه کشور مذکور در بحران های سه گانه دهه اخیر منطقه خاورمیانه بر اساس مدل موازنه سازی سنجیده می شود.

بحران سوریه

آغاز بحران سوریه به 26 ژانویه 2011 بازمی گردد که در پی تحولات موسوم به بهار عربی در سوریه آغاز گردید و تحت عنوان خیزش سوریه معروف شد. موقعیت ژئوپولیتیک سوریه و همسایگی آن با رژیم اشغالی، این کشور را برای بازیگران منطقه ای و بین المللی در درجه بالایی از اهمیت قرار داده بود و تعداد قابل توجهی از تحلیل گران آغاز بحران سوریه را نتیجه بر هم خوردن موازنه قوا در غرب آسیا و تلاشی در جهت موازنه سازی میان گروه های منطقه ای می دانند. (جلیلیان، 1938: 7) بحران سوریه از منظر واقع گرایانه در دو سطح تحلیل منطقه ای و بین المللی قابل ارزیابی می باشد. در سطح تحلیل بین المللی نیروهایی مانند ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی مثل فرانسه و انگلستان در یک سو و چین و روسیه به عنوان کشورهای موازنه ساز در سوی دیگر قرار دارند. در سطح منطقه ای نیز می توان کشورهای ایران، ترکیه، عربستان و رژیم صهیونیستی را بازیگران اصلی این بحران به شمار آورد. هدف اصلی این تحقیق پرداختن به موازنه سازی و تقابل واحد های سیاسی منطقه ای است. اما چون سیاست کشورهای منطقه ای در امتداد قدرت های فرا منطقه ای می باشد به همین جهت می توان موازنه سازی در سوریه را به طور کلی در دو جبهه متفاوت شناسایی نمود. در این الگوی موازنه، کشورهایمانند ایران، روسیه و تا حدودی چین به عنوان طرفداران حفظ وضع موجود و کشورهای آمریکا، انگلیس و فرانسه، عربستان، ترکیه و اسرائیل به عنوان طرفداران تغییر وضع موجود، روی در روی هم قرار گرفته بودند. با این مقدمه و با صرف نظر از دلایل حضور کشورهای فرامنطقه ای، به نقش و دلایل حضور کشورهای منطقه ای در این الگوی موازنه در سوریه پرداخته می شود.

به این منظور ابتدا به نقش و دلایل حضور جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور طرفدار حفظ وضع موجود اشاره می‌شود.

سقوط بشار اسد در سوریه به معنای تضعیف قدرت منطقه ای ایران تلقی می‌شود. تضعیف قدرت ایران در این عرصه مستقیماً به معنای افزایش قدرت نیروهای رقیب به ویژه عربستان و ترکیه خواهد بود. سوریه به عنوان متحد راهبردی و منطقه ای جمهوری اسلامی و عمق استراتژیک آن محسوب می‌گردد. از دست رفتن سوریه از سوی ایران را از لبنان کوتاه می‌کند و از سوی دیگر عراق را به عنوان یکی از حوزه های نفوذ ایران تحت تاثیر قرار می‌دهد. علاوه بر موارد فوق این نکته نیز برای مقامات جمهوری اسلامی روشن هست که در صورت سقوط بشار اسد در سوریه، ایران به عنوان هدف بعدی در معرض خطر امنیتی قرار می‌گیرد. همچنین سقوط سوریه به انزوای بیشتر منطقه ای برای ایران منجر می‌گردد. (نجات، 1393: 648) در مجموع اهداف و منافع جمهوری اسلامی از حضور در سوریه و حمایت از حفظ وضع موجود را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

- جلوگیری از تضعیف قدرت مقاومت
- جلوگیری از کاهش قدرت و نفوذ منطقه ای خود که متاثر از مورد نخست است
- جلوگیری از تغییر موازنه قوا به نفع کشورهای مثل عربستان و رژیم صهیونیستی
- جلوگیری از نفوذ بیشتر آمریکا در منطقه
- جلوگیری از تضعیف نظامی خود با از دست رفتن عمق استراتژیک خود در

شامات (جلیلیان، 1398: 23)

با توجه به دلایل فوق مشاهده می‌شود که ایران برای حفظ امنیت و تمامیت ارضی خود از یک سو و جلوگیری از برهم خوردن موازنه قوا به نفع دیگر رقبای منطقه ای خود از سوی دیگر به موازنه سازی با آن ها از طریق ائتلاف با روسیه و چین اقدام کرده است و در چارچوب نظریه رئالیستی و الگوی موازنه قوا به پیشبرد اهداف نظامی خود به عنوان یک قدرت منطقه ای می‌پردازد.

در طرف مقابل کشور عربستان قرار دارد که به عنوان یک قدرت منطقه ای همواره در نزاع با ایران به خصوص در دهه اخیر بوده است. تقابل عربستان با ایران با استفاده از هر سه مفهوم بندی موازنه قوا، موازنه تهدید و موازنه هویت قابل تبیین می‌باشد. این کشور از سویی برای حفظ جایگاه خود به عنوان یک قدرت منطقه ای و افزایش آن، به رقابت نظامی با ایران می‌پردازند. در این باره ذکر این نکته ضروری است که سیاست عربستان در قبال کشور هایی چون بحرین، مصر، تونس و یمن حمایت از حفظ وضع موجود بود تا از گسترش تغییرات به داخل عربستان جلوگیری نماید اما در سوریه و شامات در تقابل با ایران و برای تضعیف محور مقاومت به حمایت مالی، نظامی و دیپلماتیک از نیروهای مخالف دولت می‌پردازد و طرفدار تغییر وضع موجود می‌باشد. (کرمی، 1390: 85-88)

از سوی دیگر عربستان، حکومت ایران را به عنوان تهدیدی بالقوه بر علیه تمامیت ارضی و امنیت ملی خود قلمداد می‌کند و این احساس تهدید از جانب ایران موجب شده است که کشور های حاشیه خلیج فارس نظیر عربستان، امارات و بحرین به مقابله با سیاست های توسعه طلبانه ایران در عرصه منطقه ای بپردازند و با این تهدید بالقوه مبارزه نمایند. همچنین عربستان به عنوان یک کشور دارای مذهب رسمی وهابیت در تقابل ایدئولوژیک و هویتی با ایران قرار دارد. این دو کشور همدیگر را به عنوان تهدیدی علیه هویت و ارزش های مکتسب خود به شمار می‌آورند و سیاست هایی را در عرصه منطقه ای در پیش گرفته اند که به موازنه سازی هویتی در میان آنها منجر گشته است.

بنابراین میتوان چنین جمع بندی کرد که اهداف و منافع عربستان در بحران سوریه عبارتند از:

- افزایش قدرت منطقه ای خود با حذف بشار اسد و تضعیف قدرت ایران
- مقابله و جلوگیری از افزایش قدرت شیعیان
- مانع شدن از ورود ایران به تحولات جهان عرب به عنوان حوزه نفوذ عربستان
- انتقال بحران های امنیتی مثل ناآرامی های داخلی از محیط امنیتی خود به منطقه بازیگری ایران

یکی دیگر از بازیگران منطقه ای بحران سوریه کشور ترکیه می باشد. ترکیه در بحران سوریه نقشی متفاوت تر از دو کشور دیگر یعنی ایران و عربستان را دنبال نموده است. نخست باید به این مطلب اشاره کرد که در ابتدای بحران سوریه، ترکیه به حمایت از دولت سوریه در مقابل مخالفین پرداخت اما با جدی تر شدن بحران چرخش ترکیه به سمت نیروهای مخالف دولت سوریه او را در جمع طرفداران تغییر وضع موجود قرار داد. شیوه بازیگری ترکیه در سوریه به نحوی است که این کشور به دنبال افزایش قدرت جهانی خود از طریق افزایش ضریب تاثیر گذاری منطقه ای خود بوده و همچنین به دنبال کسب موقعیتی ممتاز و مرکزی برای خود در تحولات منطقه ای می باشد. بنابراین ترکیه از یک سو با تلقی خود به عنوان قدرت برتر منطقه ای به دنبال کسب پرستیژ جهانی بوده و از سوی دیگر به معرفی خود به عنوان نماینده اسلام میانه رو و اخوانی به دنبال افزایش نفوذ فرهنگی خود و کسب موقعیت ممتاز در میان کشورهای اسلامی است. این موضوع سبب می شود که ترکیه در تقابل با ایران و عربستان برای دستیابی با اهداف خود قرار بگیرد. بحران سوریه نمودی از رقابت این کشور با ایران و عربستان می باشد و ترکیه اهداف زیر را در این بحران دنبال می کند:

- استفاده از موقعیت منطقه ای جهت افزایش ضریب تاثیر گذاری خود در سطح جهانی
- کسب اعتبار و پرستیژ منطقه ای با نقش آفرینی در بحران های منطقه ای
- برهم زدن موازنه قوا منطقه ای به نفع خود و به ضرر ایران و عربستان
- افزایش نفوذ خود میان کشورهای اسلامی از طریق ایدئولوژی اسلام میانه رو

اخوانی (جلیلیان، 1398: 17)

بررسی بحران سوریه به خوبی رقابت سه قدرت منطقه ای در این کشور را بر اساس چارچوب موازنه سازی نشان می دهد. علاوه بر این موضوع مشاهده می شود که در این حوزه منطقه ای هر سه نوع مفهوم موازنه یعنی موازنه قوا، تهدید و هویت موجب نزاع بازیگران منطقه ای شده است. نتایج موازنه سازی این سه قدرت در بحران سوریه و غلبه

نسبی جریان مقاومت موجب تسری بحران به عراق و حوزه نفوذ ایران گردید که در ادامه به تداوم جریان موازنه سازی در عراق پرداخته می شود.

بحران عراق

موازنه سازی در عراق را می توان ادامه موازنه سازی و نزاع قدرت در سوریه به حساب آورد. پس از سقوط صدام و برقراری حکومت دموکراتیک در کشور عراق، شیعیان عراق که اکثریت مردم این کشور را تشکیل می دادند، بر اساس ساز و کار دموکراتیک قدرت را به دست گرفتند و این موضوع به دلیل تجانس هویتی میان ایران و عراق، نفوذ ایران در عراق را گسترش داد (سیفی و پورحسن، 1397: 49) به دنبال نفوذ ایران در عراق و افزایش قدرت نسبی ایران در بین دولت های عربی، عربستان و سایر کشورهای متحد در حاشیه خلیج فارس آن را تهدیدی برای خود قلمداد کرده و به دنبال افزایش نفوذ خود برآمدند. همزمان با ظهور داعش در عراق و اشغال یک سوم از خاک این کشور، بحران جدیدی در نزاع قدرت میان قدرت های منطقه ای در این کشور ایجاد گردید. نفوذ و سرمایه گذاری عربستان در بخش های جنوبی عراق و تقویت اهل سنت عراق از یک سو و حضور ترکیه در بخش شمالی عراق از سوی دیگر به تضعیف قدرت منطقه ای ایران منجر می گردید. در بحران عراق عملکرد دولت ایران بر اساس چارچوب موازنه قوا به این صورت قابل تبیین هست که کشور عراق به عنوان همسایه غربی ایران بیشترین مرز را با ایران دارد و حضور نیروهای رقیب در این کشور تهدیدی بر علیه ایران بوده و موازنه قوا را بر علیه ایران و به نفع رقبای آن به هم میزند. لذا حضور ایران در این منطقه ضروری می باشد. بر اساس چارچوب موازنه تهدید، حضور داعش در عراق و موفقیت اولیه آن در اشغال یک سوم خاک این کشور زنگ خطر برای تمامیت ارضی ایران به شمار می آمد و این احساس تهدید از جانب مرزهای غربی، ایران را مجبور به مقابله و حضور در عراق می نماید. بر اساس چارچوب موازنه هویت نیز، دو کشور ایران و عراق پیوندی تاریخی و مذهبی با یکدیگر دارند و از نظر ایدئولوژیکی دفاع از عتبات عالیات و دولت عراق به عنوان متحد

هویتی خود در برابر عربستان، تکلیفی بر عهده دولت ایران بوده است. بنابراین حضور ایران در بحران عراق از هر سه منظر بر اساس الگوی موازنه سازی تبیین می گردد. دولت عربستان نیز برای تقویت نیروهای اهل سنت در عراق و تضعیف حوزه نفوذ ایران و قدرت شیعیان، اقدام به حضور در دولت عراق نمود. این کشور بر اساس نزدیکی ملیتی و با تکیه بر افکار ناسیونالیستی عربی دست به اقدامات تخریبی بر علیه ایران در میان مردم عراق زده است. از سوی دیگر با حمایت اقتصادی از مناطق سنی نشین عراق سعی در نفوذ خود در عراق و ایجاد ابزارهای فشار بر علیه دولت عراق دارد. همچنین در شمال عراق، ترکیه بازیگری اصلی به شمار می آید که سیاست های آن با سیاست ها و اهداف ایران در تعارض قرار می گیرد. ترکیه مدعی است که یک مسولیت تاریخی در حمایت از اقلیت های سنی و ترک کشور عراق در برابر نیروهای شیعی مورد حمایت ایران، بر عهده دارد و به همین جهت باید حضور نظامی خود در شمال عراق را حفظ کند. اما در مقابل ایران در کنار دولت عراق، حضور نظامی ترکیه را نقض حاکمیت دولت عراق و تهدیدی بر علیه دولت بغداد می داند و آن را در راستای سیاست های توسعه طلبانه نعثمانی گری ارزیابی می کند. همچنین ترکیه همانند دوره عثمانیان در نقش حمایت از اهل تسنن ظاهر می شود و در طرف مقابل ایران به دنبال برقراری هلال شیعی می باشد. (رضایی، 1395: 94) بنابراین تقابل ایران و ترکیه در عراق در چارچوب موازنه قوا و موازنه هویتی قابل ارزیابی و تبیین می باشد.

سیاست های متفاوت قدرت های منطقه ای در عراق و موازنه سازی در برابر یکدیگر و همچنین حضور بازیگران فرا منطقه ای، عراق را به نقطه کانونی نزاع قدرت در سال های اخیر، در خاورمیانه تبدیل کرده است. با این حال رقابت این سه کشور و مخصوصاً رقابت ایران با عربستان به عراق نیز محدود نشده است و به دنبال گسترش نفوذ عربستان در عراق به عنوان حوزه نفوذ ایران، ایران نیز به گسترش نفوذ خود در مناطق حوزه نفوذ عربستان روی آورد و این مسئله بحران دیگری را در منطقه خاورمیانه رقم زد که در بخش بعدی در بررسی بحران یمن به آن پرداخته می شود.

بحران یمن

موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک یمن و تسلط این کشور بر تنگه باب المندب که اهمیت زیادی در حمل و نقل کالا و مبادلات تجاری این منطقه دارد از یک سو و اشراف این کشور بر شاخ آفریقا به لحاظ مرزهای دریایی و همچنین دسترسی به آب‌های آزاد در خلیج عدن و دریای سرخ از سوی دیگر، درجه اهمیت بالایی را به این کشور در نگاه بازیگران منطقه ای و فرا منطقه ای، بخشیده است. به همین دلیل شکل گیری بحران یمن هر چند داری زمینه های تاریخی و عوامل داخلی است اما نمی توان از نقش عوامل خارجی به ویژه عربستان و شورای همکاری خلیج فارس و ایران چشم پوشی کرد. عربستان سعودی در طول سه دهه گذشته، یمن را حیات خلوت خود محسوب می نمود و روابط پیچیده ای میان عربستان و دولت یمن در سه دهه گذشته از 1990 برقرار بوده است. از سوی دیگر جمهوری اسلامی به دنبال تغییر دادن موازنه قوا به نفع جریان مقاومت در منطقه بوده است. (کشیشیان و سهیلی، 1398: 202) رقابت و موازنه سازی ایران در برابر عربستان در یمن را علاوه بر موازنه قدرت باید در چارچوب موازنه هویت نیز بررسی نمود. رقابت هویتی این دو کشور را می توان در موارد زیر خلاصه کرد: تعارض هویتی نژادی میان عرب و عجم، تعارض هویتی میان اسلام شیعی و اسلام سنی وهابی، تعارض هویتی ناشی از رویکرد مثبت عربستان به غرب و رویکرد منفی ایران به غرب. (دهشیری، 1394: 73-76) به دلیل موارد فوق نزاع بین ایران و عربستان ماهیتی هویتی دارد. علاوه بر این همانگونه که ذکر شد پس از نفوذ عربستان در عراق به عنوان متحد ایران، نفوذ دولت ایران در یمن به عنوان حیات خلوت عربستان کاملاً ماهیتی موازنه ساز دارد. بنابراین می توان بحران یمن را بازی بزرگ بین ایران و عربستان به حساب آورد (صادقی و احمدیان، 1389: 261-262) در این بازی عربستان سعودی برخلاف سیاست خود در سوریه برای حفظ وضع موجود اقدام به تشکیل ائتلاف و تهاجم نظامی به یمن کرده است تا انصار الله را به عنوان نیروی نزدیک به ایران از قدرت حذف کند و با چینش جریان های همسو در ساختار قدرت از نفوذ ایران در یمن جلوگیری نماید. (همتی و ابراهیمی و گودرزی، 1399: 119)

بنابراین بحران یمن را نیز می‌توان ادامه موازنه سازی منطقه ای میان سه قدرت برتر منطقه و به خصوص میان ایران و عربستان سعودی دانست.

نتیجه گیری

با بررسی اجمالی سیاست های منطقه ای ایران، ترکیه و عربستان در میابیم که علیرغم انتقاد های وارده بر ایده موازنه قوا و نظریات رئالیستی، این نظریه هم چنان در تحلیل روابط بین الملل در سطح منطقه ای و جهانی قابلیت کاربست پذیری دارد. و مطالعه سیاست های این سه کشور در بحران های سه گانه منطقه ای در سوریه، عراق و یمن به وضوح نشان می‌دهد که این کشورها موازنه سازی در برابر یکدیگر را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داده اند و هر یک از آن‌ها به دنبال بیشینه سازی قدرت و ضریب نفوذ خود در سطح منطقه ای هستند. همچنین سایر کشورهای منطقه هر کدام به گونه ای بر اساس یکی از مفهوم بندی های ایده موازنه سازی به پیگیری اهداف خود در سطح ملی و منطقه ای می‌پردازند. علاوه بر موارد فوق این پژوهش به ما نشان می‌دهد که روابط میان کشورها و تقابل آنها با یکدیگر فقط در چارچوب موازنه قدرت قابل تبیین نمی‌باشد و یا دست کم تبیین آنها دشوار هست و برای اینکه تحلیل دقیقی از مناسبات میان کشورها در سطح منطقه ای و ملی داشته باشیم؛ ضروری است که تمامی مفهوم بندی های پنجگانه از ایده موازنه سازی را در بررسی خود لحاظ نماییم.

فهرست منابع

- جلیلیان، حسن (1398)، «دلایل شکل گیری بحران سوریه و رفتار بازیگران درگیر بر مبنای نظریه موازنه قوا»، دو فصلنامه علمی دانش امنیتی، سال پنجم، شماره ده، بهار و تابستان
- دهشیری، محمدرضا (1394)، «سازه انگاری و منطق تعارض جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره 33، زمستان

- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (1394) اصول و مبانی روابط بین الملل، تهران، سمت، چ سوم
- رضایی، مسعود (1395)، «ماهیت رقابت و تعارض ایران و ترکیه در سوریه و عراق»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان
- سیفی، عبدالمجید و ناصر پورحسن (1397)، «داعش و پدیداری موازنه تهدید در روابط ایران و عراق»، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال یازدهم، شماره 41، بهار
- صادقی، حسین و حسن احمدیان (1389)، «دگرگونی جایگاه منطقه ای یمن، امکانات و چالش ها»، فصلنامه راهبرد، سال 19، شماره 56
- کرمی، کامران (1390)، «بهار عربی و عربستان سعودی، آثار و واکنش ها»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره سه
- کشیشیان سیرکی، گارینه و سهیل سهیلی نجف آبادی (1398)، «بررسی بحران یمن، تحولات، ریشه ها، بازیگران و راهکارهای موجود برای اتمام بحران»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره 46، بهار
- مورگنتا، هانس جی (1374)، سیاست میان ملت ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ اول
- نجات، سیدعلی (1393)، «راهبردهای جمهوری اسلامی ایران و عربستان در قبال بحران سوریه»، فصلنامه سیاست خارجی، سال 28، شماره 4، زمستان 1393
- همتی، مرتضی و شهروز ابراهیمی و مهناز گودرزی (1399)، «سیاست موازنه سازی عربستان در برابر ایران در یمن»، فصلنامه علمی برنامه ریزی فضایی، سال دهم، شماره یک، بهار 1399

References

- Diez, Thomas, Bode, Ingvild and da Casta, Aleksandra, 2011, Key Concepts, in international relation, London: Sage
- King, Brian R., 2011, Balance of power, In Ishiyama, John T. and Breuning, Marijke, 21 Century political science: A Reference handbook, Los Angeles: sage
- Pape, Robert A., 2005, Soft balancing against the U.S, International security, 30(1), Summer
- Schweller, Randall L., 2006, Unanswered threats: Political constraints on the balance of power, Princeton: Princeton university press.
- Walt, Stephen M., 1987, The origin of alliances, Ithaca: Cornell university press.

تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر مباحث سیاسی و روابط بین الملل

رامین وهاب زاده¹

چکیده

انقلاب اسلامی، آثار متعددی بر نظام و روابط منطقه ای گذارده که بررسی و تبیین این تأثیرات، می تواند جایگاه و نقش انقلاب اسلامی در نظام منطقه ای را بیش از پیش روشن نماید و کارآمدی چنین نظامی را در قبال نظام های موجود در سطح منطقه به تصویر بکشد. در این تحقیق تلاش شده است تا به این سوال پاسخ داده شود که تأثیر انقلاب اسلامی بر مباحث سیاسی و روابط بین الملل در منطقه خاورمیانه و جهان چه بوده است؟ برای پاسخ دادن به این سوال به بررسی مهم ترین تأثیر انقلاب بر روابط بین الملل با روش توصیفی می پردازیم. شکل گیری انقلاب اسلامی در ایران در سال 1357 یکی از مهم ترین تحولات قرن بیستم دانست. وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال 1357 یکی از تحولات سیاسی و بین المللی مهم به شمار می رود. ماهیت فراملی انقلاب اسلامی، موقعیت بین المللی ایران و اهمیت راهبردی خلیج فارس و خاورمیانه، حکایت از آن دارد که انقلاب ایران یک رویداد و پدیده بین المللی است.

واژگان کلیدی

بازتاب انقلاب اسلامی، تحولات سیاسی، روابط بین الملل، اسلام

¹ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تبریز (ramin73vahab@gmail.com)

بیان مسئله

وقوع انقلاب‌ها پیامدها و آثار ملی و بین‌المللی وسیعی دارند و می‌تواند سبب توسعه علمی در یک کشور و یا در حوزه مطالعاتی خاصی در کشور و یا در جهان گردد. وقوع انقلاب اسلامی ایران - که گاه از آن تحت عنوان آخرین انقلاب قرن بیست یاد می‌شود - در سال 1357 یکی از تحولات سیاسی و بین‌المللی مهم به شمار می‌رود. ماهیت فراملی انقلاب اسلامی، موقعیت بین‌المللی ایران و اهمیت راهبردی خلیج فارس و خاورمیانه، حکایت از آن دارد که انقلاب ایران یک رویداد و پدیده بین‌المللی است (فیروزآبادی، 1389: 31). انقلاب اسلامی، بزرگ‌ترین تحول در حوزه سیاسی و روابط بین‌المللی به شمار می‌آید که منجر به طرح مباحث عمده در این موضوع شده است. چگونگی اثر گذاری انقلاب اسلامی بر مسائل سیاسی و روابط بین‌المللی از نوع پایبندی به اصول و جهان بینی نشأت گرفته است که منجر به واکنش‌های گوناگون از سوی بازیگران روابط بین‌المللی شده است. تقریباً همه تحلیلگران و نویسندگانی که به بررسی انقلاب اسلامی پرداخته‌اند، این انقلاب را در زمره انقلابات بزرگ سیاسی و اجتماعی دانسته‌اند. انقلاب ایران از این جهت با انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب روسیه و انقلاب چین که جزو انقلابات بزرگ اجتماعی هستند، قابل مقایسه است. تأثیرات و تحولاتی که در نتیجه انقلاب اسلامی ایران در صحنه داخلی، منطقه‌ای و جهانی به وجود آمده است را نباید صرفاً به چند سال اولیه پس از انقلاب نسبت داد. بلکه این تأثیرات، در طول تقریباً چهار دهه‌ای که از انقلاب اسلامی گذشته است، مستمراً ادامه داشته است (شجاعیان، 1396: 18).

انقلاب اسلامی در طول حیات سیاسی خود همواره از کنش‌ها و واکنش‌های متقابل، گفتمانی معترض به گفتمان غالب و از جمله لیبرالیسم بوده است؛ تأثیری که بعد از مدرنیته، انکار ناپذیر می‌نماید. در سطح روابط سیاسی و بین‌المللی، تنش‌های گفتمان انقلاب به اوج خود می‌رسد. وقوع انقلاب اسلامی و طرح نوع گفتمان، عقیده و رفتار متناسب با شأن انقلابی که از رفتار نخبگان و رهبران انقلاب اسلامی و به ویژه امام خمینی (ره) و رهیافت خاصی که از ادبیات امام نشأت گرفت، روابط بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داد. انقلاب

اسلامی با تکیه بر آموزه های دینی نشان داد روند سیاسی جاری در نظام بین الملل و روابط جاری در آن، غیر عادلانه و ظالمانه است. به این ترتیب، برای نخستین بار در دوران مدرن، انقلابی بر اساس دکترین دینی شکل گرفت و حکومت ایران به نخستین تجسم از ایده اسلام سیاسی در قرن حاضر تبدیل شد (قاسمیان، 1394: 23)

با وقوع انقلاب ایران، یک زمینه فرهنگی اسلامی تازه ای در نظام بین الملل ایجاد شد که بازاندیشی در رویه ها و نظریه های فهم سیاست بین الملل را اجتناب ناپذیر می ساخت و با افزایش نقش و اهمیت بازیگران غیردولتی بر این امر تأکید می کرد. فراتر از این، انقلاب اسلامی ایده ها، انگاره ها، ارزش ها و هنجارهایی را در قالب نظم سیاسی دینی وارد نظام بین الملل کرد که موجب بازگشت دین و هویت های دینی به عرصه سیاسی و روابط بین الملل شده است.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران به دلیل برخورداری از ماهیت جهان شمولی خود نه تنها در جهان اسلام و جنبش های اسلامی معاصر تأثیر شگرفی بر جای نهاد، بلکه در اندیشه و سیستم بین الملل نیز منشأ تغییراتی بود. این تغییرات در سطح کلان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن نظام دوقطبی جهانی و به یک معنا پایان جنگ سرد تا ارائه ی اندیشه ی جنگ تمدن های ساموئل هانتینگتون همراه شد. در جنگ تمدن های هانتینگتون، جنگ واقعی بین جهان غرب و دنیای اسلام است که بیانگر وحشت واقعی غربی ها از نفوذ و تأثیرات انقلاب اسلامی در جهان اسلام است.

ظهور انقلاب اسلامی در نیمه ی دوم قرن بیستم که مورخان آن را دوران جنگ سرد نام نهاده اند تأثیرات و آثار متعددی بر نظام و روابط منطقه ای به دنبال داشته است و به همین خاطر، به عنوان یک پدیده ی منحصر به فرد و یک نقطه ی عطف در تاریخ تحولات قرن بیستم از آن یاد می شود. این تأثیرات که برخاسته از نقش مؤثر انقلاب اسلامی است،

واکنش‌هایی را در منطقه به دنبال داشته که در ورای هریک از آن‌ها میتوان نقش و دخالت ایالات متحده ی آمریکا را مشاهده کرد. (خرمشاد، 1397: 25)

انقلاب اسلامی ایران نه تنها نظریه‌های سنتی انقلاب که معطوف به تبیین علل و عوامل و فرایند تکاملی انقلاب‌ها بودند را تحت تأثیر قرار داد، بلکه باعث تقویت نظریه پردازی در مورد نقش و تأثیر انقلاب‌ها در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل شد. این ادبیات نظری، دو بعد از انقلاب اسلامی را مورد توجه قرار داده‌اند. نخست، چگونگی تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک دولت انقلابی است. برای نمونه فرد هالیدی با تجزیه و تحلیل سیاست خارجی کشورهای انقلابی، نقش انقلاب‌های بزرگ در روابط بین‌الملل را مورد بررسی نظری قرار داده است. مهم‌ترین ویژگی سیاست خارجی کشورهای انقلابی از جمله جمهوری اسلامی ایران، فراملی‌گرایی به معنای پیگیری اهداف و آرمان‌هایی فراتر از منافع ملی صرف است. به گونه‌ای که کشورهای انقلابی، تجدید نظرطلب بوده و برای تغییر نظم بین‌المللی مستقر و نظام بین‌الملل موجود تلاش می‌کنند. هالیدی، استدلال می‌کند که انقلاب اسلامی ایران حتی بیش از انقلاب‌های روسیه و فرانسه فراملی‌گرا بوده و اهداف فراملی را پیگیری کرده است و به تبع آن اهداف ایدئولوژیک و معطوف بودن به نظم جهانی نیز از منزلت و اولویت بیشتری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار بوده است (مجرد، 1386: 400).

تأثیر انقلاب اسلامی بر سیاست و روابط بین‌المللی و منطقه‌ای

انقلاب اسلامی، آثار متعددی بر نظام و روابط منطقه‌ای گذارده که بررسی و تبیین این تأثیرات، می‌تواند جایگاه و نقش انقلاب اسلامی در نظام منطقه‌ای را بیش از پیش روشن نماید و کارآمدی چنین نظامی را در قبال نظام‌های موجود در سطح منطقه به تصویر بکشد. از جمله‌ی مهمترین تأثیرات انقلاب اسلامی بر نظام و روابط منطقه‌ای در کوتاه مدت انحلال دپیمان سنتو و دکترین نیکسون می‌باشد که به صورت مختصر به آن‌ها اشاره می‌گردد. (به نقل از مجرد، 1386: 400)

۱- انحلال پیمان سنتو

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و آغاز دوران جنگ سرد میان دو ابرقدرت؛ یعنی آمریکا و شوروی، سیاست و راهبرد جدیدی در دستور کار ایالات متحده در قبال شوروی قرار گرفت. این استراتژی و راهبرد جدید، که از آن با عنوان «استراتژی سد نفوذ» یاد می‌شود، بر لزوم مبارزه و جلوگیری از نفوذ میکروب کمونیسم به نقاط مختلف جهان تأکید می‌ورزید و ایالات متحده ی آمریکا را بر اتخاذ تدابیر و خط مشی‌هایی در پیشبرد آن ترغیب و تشویق می‌کرد. از جمله طراحان اصلی چنین راهبردی، شخصیتی به نام «جرج کنان»، نفر دوم سفارت آمریکا در مسکو بود که در فوریه ی ۱۹۴۶، با ارسال تلگرافی هشت هزار کلمه ای به «هری ترومن» به اهداف اتحاد جماهیر شوروی بعد از جنگ جهانی دوم اشاره کرد و بر لزوم مقابله توسط آمریکا در برخورد با آن کشور تأکید نمود. او یک سال بعد، در نشریه ی «فارین افیرز» با نام آقای ایکس (X)، این تلگراف هشت هزار کلمه ای را به صورت مقاله ای منتشر و اظهار داشت:

ایالات متحده، در خود این قدرت را می‌بیند که به صورت فوق العاده ای شیوه های مؤثر برای معتدل سازی سیاست شوروی را به کار گیرد. این امر جز از طریق اعمال فشار بر رهبران کرملین امکان پذیر نیست. فشارها باید به گونه ای باشد تا نوعی فروپاشی تدریجی در ساخت داخلی آن کشور فراهم گردد. به طوری که آن کشور نتواند جنبش های آزادی بخش را در مناطق مختلف و علیه منافع ایالات متحده ایجاد نماید. در راستای چنین سیاستی کشور آمریکا به ایجاد پیمان های مختلف از جمله پیمان سنتو اقدام نمود. با پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم پهلوی در ایران، استراتژی سد نفوذ ایالات متحده با چالشی جدی مواجه شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دولت موقت جمهوری اسلامی ایران با صدور اعلامیه ای در ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ (۹ مارس ۱۹۷۹) از عضویت در سازمان پیمان مرکزی (سنتو) خارج گشت. در پی خروج ایران از پیمان سنتو، پاکستان نیز در ۱۲ مارس ۱۹۷۹ از این پیمان خارج شد و پیمان مذکور عملاً منحل گردید.

۲- انحلال دکترین نیکسون

با روی کار آمدن دولت کارگری به نخست وزیری «هارولد ویلسون (۲۲۰)» در انگلستان، این کشور در ۱۹۶۸ اعلام کرد که قصد دارد تا نیروهای خود را از شرق کانال سوئز خارج کند. یکی از مهم ترین نقاط شرق کانال سوئز که نیروهای انگلیسی در آن حضور گسترده داشتند، منطقه ی خلیج فارس بود. انگلستان متعهد شده بود تا پیش از پایان ۱۹۷۱، تقریباً همه ی نیروهای خود را از تمام مناطق شرق کانال سوئز و خلیج فارس خارج کند و همین باعث گردید تا ذهن سیاستمداران به این سمت معطوف شود که با خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، منطقه با یک خلأ قدرت مواجه شده و امنیت آن به مخاطره می افتد. از طرفی دیگر، بیم آن وجود داشت که با وجود چنین خلأ قدرتی، شوروی از این موقعیت استفاده کرده و نیروهای خود را جایگزین نیروهای انگلیسی کند و این با منافع آمریکا در منطقه سازگاری نداشت. البته بایستی یادآور شد که بیم ایالات متحده از حضور شوروی در خلیج فارس باعث نگردید تا آمریکا به صورت علنی و آشکار در منطقه حاضر شود؛ چرا که از یک سو، ایالات متحده درگیر جنگ پرهزینه ی ویتنام بود و از سویی دیگر، حضور علنی و مستقیم آمریکا در منطقه، شوروی را بر این امر ترغیب می نمود تا او نیز به منظور دستیابی به این منطقه ی استراتژیک به صورت مستقیم اقدام ورزد. از این رو، در ژوئیه ی ۱۹۶۹، «هنری کیسینجر» مشاور امنیت ملی ریچارد نیکسون، کمیسیون مطالعات شورای امنیت ملی را مأمور کرد تا درباره ی واکنش آمریکا در برابر این خلأ قدرت، تصمیم گیری کرده و سیاستی سنجیده و منطقی را اعلام نماید. نتیجه این گزارش ها طرح دکترین نیکسون بود که به ایجاد ژاندارم منطقه ای توسط ایران و عربستان جهت حفظ امنیت منطقه منجر گردید. با پیروزی انقلاب اسلامی این طرح نیز ناموفق بود و به از بین رفتن نظم منطقه ای مبتنی بر آن منجر شد.

ظهور انقلاب اسلامی ایران در دهه های پایانی قرن بیستم، نقطه ی عطفی در تاریخ تحولات این قرن به حساب می آید. اهمیت انقلاب اسلامی را از دو جهت میتوان مورد ارزیابی قرار داد: نخست آنکه این انقلاب، در منطقه ای به وقوع پیوست که در واقع، از نقاط مهم رویارویی و مقابله ی دو ابرقدرت شرق و غرب محسوب می شد، لذا معادلات موجود میان

آنها را برهم زد. در وهله ی بعد انقلاب اسلامی با ارائه ی تعریف مشخص از خود و بیان اهداف و رسالت های عالی خویش در سطح نظام بین الملل، در راستای تحقق این اهداف و رسالت ها گام برداشت و توانست تأثیرات عمده ای بر حوزه های مختلف اندیشه و عمل از خود بر جای گذارد. این بازتاب ها و تأثیرات، علاوه بر اینکه سپهر اندیشه را در هم نوردید، سیاست و روابط منطقه ای را نیز تحت تأثیر خود قرار داد و باعث تغییرات عمده و زایش های جدیدی در آن شد. اما واقعیت امر این است که این بازتاب ها و تأثیرات، از سطح منطقه ای نیز پا را فراتر نهاد و نظام و روابط بین المللی را نیز در بر گرفت. از جمله ی مهم ترین تأثیرات انقلاب اسلامی بر نظام و روابط بین الملل، می توان چنین برشمرد:

1- بی اعتباری نظام دو قطبی حاکم بر جهان

پس از جنگ جهانی دوم، نظام جدیدی بر پایه ی حضور و حاکمیت بلامنازع دو ابرقدرت شرق و غرب بود، بر جهان سایه گسترانید. بر اساس این نظام که به «نظام دو قطبی» شهرت یافت. کشورهایی که دارای ایدئولوژی مارکسیسم بودند، در بلوک شرق قرار می گرفتند و کشورهایی که ایدئولوژی لیبرالیسم را برای خود برگزیده بودند، در زمره ی بلوک غرب قرار داشتند و هر یک به نوبه ی خود، از حمایت های مستقیم و غیر مستقیم دو ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده ی آمریکا برخوردار بودند. اصل و فرض کلی در چنین نظامی این بود که در ورای هر تغییر و تحول در سطح ملی یا منطقه ای با جهانی، یکی از این دو ابرقدرت، حضوری فعال و نقشی عمده دارند و از یکی از طرف های درگیر در آن موارد، حمایت به عمل می آورند. بر این اساس، کشورها چاره ای نداشتند جز اینکه عضو یکی از این گروه بندی های قطبی شده و حاکمیت آن را بر خود بپذیرند. در سایه ی پذیرش چنین حاکمیتی بود که یک سری نظام مندی ها و ترتیباتی در سطوح منطقه ای و بین المللی، توسط کشورهای عضو بلوک شکل می گرفت و گاه یک کشور در راستای تأمین منافع هر یک از ابرقدرت ها، وظیفه و رسالتی را در منطقه بر دوش می گرفت. به عنوان نمونه می توان به حضور کشورهای ترکیه، ایران و پاکستان در پیمان سنتو و نقش ایران به عنوان ژاندارم منطقه در خلیج فارس اشاره کرد که با هدف جلوگیری از نفوذ

شوروی در منطقه شکل گرفته بود. در مقابل کشورهای همچون: آلبانی، بلغارستان، لهستان، مجارستان، رومانی و آلمان شرقی که عضو بلوک شرق بودند با حضور در پیمان ورشو، به افزایش همکاری های سیاسی و نظامی در مقابله با بلوک غرب مبادرت ورزیدند. اما در این میان، ظهور انقلاب اسلامی در ایران در فضای دو قطبی حاکم بر نظام بین الملل، از چند جهت در خور توجه بود. اول اینکه انقلاب اسلامی در شرایطی به پیروزی رسید که از حمایت هیچ یک از ابرقدرت های شرق و غرب برخوردار نبود، لذا پس از پیروزی نیز، اصل «نه شرقی، نه غربی» را به عنوان یکی از اصول کلیدی و بنیادین سیاست خارجی خویش برگزید. بر این اساس، اصل و مفروض بنیادین نظام دو قطبی (که هر کشوری ناگزیر است به یکی از دو ابرقدرت شرق و غرب در جهان متوسل شود) با پیروزی انقلاب اسلامی، با چالشی جدی مواجه شد. در واقع انقلاب اسلامی ثابت کرد که پذیرش ناگزیر جهان دو قطبی، تفکر غلطی است و می توان آن را کنار گذاشت.

اصل «نه شرقی، نه غربی» در قبال اصول حاکم بر نظام بین المللی، پدیده ای نو و کاملا متفاوت از همه ی آن اصول است. زیرا که:

۱- اصل مزبور، نه تنها تعادل قوا را برای حفظ صلح جهانی مطرود و مردود می شمارد، بلکه آن را اصلی ظالمانه و تنها برای حفظ منافع قدرتهای بزرگ و استعمارگر می داند و تاریخ هم نشان داده است که این تز نتوانسته است حتی صلح جهانی مطلوب آنها را حفظ نماید.

۲- جمهوری اسلامی اصل دو قطبی شدن جهان و حفظ تعادل بین دو ابرقدرت را به کل مردود دانسته و از دیدگاه خود به دو ابرقدرت به عنوان مجموعه ی واحدی از استکبار جهانی که حقوق ملل محروم و مستضعف حتی ملت های خودشان را پایمال می کنند. نگاه می کند.

۳- جمهوری اسلامی نه تنها وابستگی به هیچ یک از ابرقدرت ها را منطقی و اصولی نمی داند و سیاست عدم تعهد را در این محدوده پیروی می کند، بلکه برای از بین بردن نظام موجود حاکم بر روابط بین المللی تلاش و مبارزه می کند. بدین ترتیب، اصل «نه شرقی،

نه غربی» دارای ویژگی های خاص و منحصر به فرد خود است؛ زیرا برخلاف تز عدم تعهد، حالت تدافعی و انفعالی نداشته، بلکه با اتخاذ سیاست تهاجمی فعال و پویا، علیه استکبار جهانی از هر نوع که باشد، مبارزه می کند و هم چنین به حکومت واحد جهانی تحت لوای اسلام اعتقاد دارد و تز تعادل قوا را در حفظ صلح و برقراری عدالت جهانی، غلط و مردود می شناسد. بر این اساس، انقلاب اسلامی، از یک سو باعث بی اعتباری نظام دو قطبی در جهان گردید و از سوی دیگر قطب سومی را در ساختار نظام بین الملل ایجاد نمود.

۲- گسترش قلمرو جهان اسلام

تا پیش از ظهور انقلاب اسلامی در ایران، محدوده و قلمرو جهان اسلام به منطقه ی خاصی اختصاص داشت. این منطقه بیشتر کشورهای موجود در منطقه ی خاورمیانه و شمال آفریقا را شامل می شد که اکثر آنها را کشورهای عرب زبان تشکیل می دادند. از این رو، تنها عاملی که باعث پیوند و همبستگی میان این کشورها می شد؛ عنصر نژاد، زبان و قومیت بود که بیشتر در ناسیونالیسم عربی تجلی یافته بود. در این میان، نقش جمال عبدالناصر در دوره ای باعث شد تا کشورهای اسلامی با تمسک به ناسیونالیسم عربی، به وحدت رسیده و در مقابل صهیونیسم مقاومت کنند. بر این اساس، در میان کشورهای اسلامی، بیشتر عرب بودن حائز اهمیت بود تا اسلامی بودن و بیشتر تبلیغات صورت گرفته از سوی این کشورها، به عنصر عربیت این کشورها اختصاص داشت تا عنصر اسلامیت. از این رو، اسلام یک جنبه ی ظاهری و فرعی در میان مسلمانان داشت که تنها به اعمال روزمره ی آنها مربوط می شد. این امر باعث شده بود تا همواره قدرت اسلام و کشورهای اسلامی در عرصه ی جهانی نادیده گرفته شود و به چشم نیاید. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، موج جدیدی از اسلام گرایی در میان مردم سایر کشورها، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، به وجود آمد که بیشتر مدیون فعالیت ها و عملکردهای نظام مقدس جمهوری اسلامی در گستره ی بین المللی و جهانی است. از جمله ی مهمترین این فعالیت ها و عملکردها میتوان به موارد ذیل اشاره کرد:

- اعلام شعار «صدور انقلاب» به عنوان اولویت کاری نظام جمهوری اسلامی؛ از آنجا که محتوای انقلاب ایران، همان اسلامی بودن آن است، لذا منظور از صدور انقلاب همان صدور اسلام و تعالیم انسان ساز آن می باشد.

- ایجاد پایگاه های دینی و مذهبی در نقاط مختلف جهان و اعزام مبلغ به آن پایگاه ها به منظور تبلیغ و تبیین دین مبین اسلام

- استفاده از تجهیزات و ابزارهای ارتباطی پیشرفته در راستای تبلیغ دین در سراسر جهان؛ از جمله ی این وسایل ارتباطی میتوان به ایجاد سایت های مذهبی و شبکه های ماهواره ای (همچون شبکه ی سحر، جام جم و العالم) اشاره کرد.

- بهره گیری از همایش ها و کنفرانس های بین المللی در جهت ترویج مبانی فکری و عقیدتی دین مبین اسلام؛ از جمله ی این همایش ها و کنفرانس های بین المللی میتوان به اجلاس هزاره ی ادیان، اجلاس هزاره ی سران، نشست های مجمع عمومی سازمان ملل متحد و ... اشاره کرد که ثمره و محصول آن، ارائه ی طرح «گفت و گوی تمدنها» بود که ریشه در آموزه های اسلامی داشته و مورد استقبال عموم کشورها اعم از اسلامی و غیر اسلامی قرار گرفت.

۳- گسترش نهضت های دینی و مذهبی در جهان

تحولات عمومی بعد از رنسانس در غرب و به دنبال آن در کل جهان و نیز شگفتی های علمی از سوئی و گسترش چشمگیر اندیشه های مارکسیستی از سوی دیگر، در میان نیمی از کشورهای جهان جایگاه و نقش دین و مذهب را در زندگی بشر تنزل داد. مارکسیست ها، دین را افیون توده ها در جامعه می دانستند و لیبرالیست ها نیز بر جنبه های سکولاریستی تاکید کرده و خواستار تفکیک دین از حوزه ی تصمیم گیری های سیاسی و اجتماعی بودند. از این رو، در چنین فضایی، اکثر کشورها به یکی از دو مکتب مارکسیسم و لیبرالیسم روی آورده و بر اساس آن، رفتار و عملکرد خویش را در جهان تنظیم می نمودند. همچنین قیام ها و نهضت هایی که از سوی گروه ها، احزاب و جوامع انسانی در نقاط مختلف جهان شکل می گرفت، دارای جنبه های مادی و دنیوی بوده و از دو مکتب الحادی شرق و غرب نشأت می گرفت. ظهور انقلاب اسلامی، به زنده شدن دین و نقش آفرینی آن در زندگی

بشر کمک شایانی نمود و روحیه‌ی استقلال طلبی، خودآگاهی، خودباوری و بازگشت به خویشتن را در میان انسان‌ها به خصوص مسلمانان زنده کرد و آنان را از خواب غفلتی که در آن غوطه‌ور شده بودند، بیدار نمود.

به‌طور کلی، ظهور انقلاب اسلامی در ایران، به شکل‌های گوناگون بر روند شکل‌گیری و تداوم نهضت‌های دینی و مذهبی در جهان که عمدتاً نهضت‌های اسلامی بوده‌اند، تأثیرگذار بوده است. مهم‌ترین این تأثیرات عبارتند از:

الف) تغذیه‌ی فکری و ایدئولوژیکی نهضت‌های دینی؛

ب) ایجاد روحیه‌ی ظلم‌ستیزی و نفی سلطه‌طلبی در میان این نهضتها؛

ج) انتقال روش‌های مبارزاتی به این نهضتها.

۴- ارائه الگوی مردم‌سالاری دینی

در جهان امروز، یکی از رایج‌ترین نظام‌هایی که در بیشتر کشورهای جهان مورد توجه قرار گرفته، نظام مبتنی بر مردم‌سالاری است. مردم‌سالاری در معنای جدید آن، مفهومی است که از حدود قرن هفدهم، در ادبیات سیاسی جهان نقش بسته و جایگزین دموکراسی یونان باستان شده است. ظهور مفاهیمی همچون حاکمیت ملی، تفکیک قوا، توجه به حقوق فردی، شکل‌گیری قوانین اساسی مدون، از جمله عوامل زمینه‌ساز استقرار مردم‌سالاری در عصر جدید می‌باشند. نکته‌ی مهم در نظام مردم‌سالاری این است که چنین نظامی، بر پایه‌ی مشارکت همگانی در امور نظام، وجود آزادی، تساوی و برابری مردم و توزیع خردمندانه‌ی قدرت استوار بوده و این امور، به عنوان عناصر و لوازم اصلی هر نظام مردم‌سالاری مورد توجه قرار می‌گیرد. به‌طور کلی، تا پیش از ظهور انقلاب اسلامی، دو شکل رایج از نظام‌های مردم‌سالاری در جهان مرسوم بوده که اقتضای جهان دو قطبی این بود که هر یک از کشورهای جهان، یکی از این دو نظام را برای خود برگزینند. این نظام‌ها عبارتند از:

الف) نظام مبتنی بر دموکراسی مارکسیستی

این نظام به دنبال انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در شوروی به عنوان کانون اصلی جهان شرق شکل گرفت. از این رو، روسیه بعد از انقلاب اکتبر و کشورهای اروپای شرقی، چین، کره ی شمالی، ویتنام، کوبا و برخی از کشورهای آفریقایی، بعد از جنگ جهانی دوم دارای چنین نظامی هستند. در چنین نظامی، محتوای مردم سالاری بیش از آنکه سیاسی باشد، اقتصادی است. هدف این مکتب، آشتی و سازش بین منافع گروه ها و طبقات نیست؛ زیرا سود طبقات را ماهیت متضاد می پندارد. بلکه مردم سالاری در این نظام بر آن است تا با محوریت طبقات و ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی، تضادها را از میان بردارد. مبانی فکری و ایدئولوژیک چنین نظامی، معمولاً از افکار و آرای کارل مارکس و برخی نوشته های روسو سرچشمه می گیرد. با گذشت زمان، چنین نظامی به دلیل ناکارآمد بودن و ایجاد فضای بسته و استبدادی در سطح جامعه، مورد بی توجهی از سوی ملتها واقع شد و عملاً کمرنگ شده و جذابیت خویش را از دست داد.

ب) نظام مبتنی بر دموکراسی لیبرال

اصولاً از نیمه ی دوم قرن نوزدهم، دموکراسی با مکتب لیبرالیسم عجین شد و از آن پس نظامی تحت عنوان دموکراسی لیبرال در غرب شکل گرفت. در دموکراسی لیبرال، اولویت از آن آزادی است؛ بدین معنا که چون انسان، آزاد آفریده شده است، این آزادی اقتضا می کند که از تمام مواهب هستی برخوردار گردد و دولت حق ندارد در منافع خصوصی افراد دخالت کند مگر در مواردی که خیر عمومی در آن مد نظر قرار می گیرد. در این نوع مردم سالاری، آزادی، حتی از جایگاه بالاتری نسبت به برابری، رفاه و فضیلت مدنی برخوردار است. به بیان دیگر، مردم سالاری تا جایی مطلوب است که به آزادی های بنیادین فرد آسیب نرساند. بدین ترتیب چنین نظام هایی بیش از هر چیز فردگرا هستند.

به دنبال ظهور و پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، الگوی جدیدی از نظام مردم سالاری در صحنه ی نظام بین الملل شکل گرفت که از آن با نام «نظام مبتنی بر مردم سالاری دینی» یاد می شود. بنابراین یکی از تاثیرات مستقیم و با اهمیت انقلاب اسلام در عرصه سیاست جهانی، ایجاد و شکل گیری گفتمان اسلام سیاسی و نظام مردم سالاری دینی مبتنی بر آن می باشد که در این فرآیند از اهمیت بالایی برخوردار می باشد.

نتیجه گیری

بیش از چهل سال از پیروزی انقلاب اسلامی می گذرد، اما انقلاب اسلامی در چهارچوب جمهوری اسلامی ایران و گفتمان انقلاب اسلامی پیوسته باز تولید شده و استمرار یافته است. همین تداوم به مثابه استمرار تأثیرات و پیامدهای منطقه ای و جهانی این انقلاب بوده است. پیام ها و بازتاب های انقلاب اسلامی امروزه بیش از گذشته، نظام منطقه ای و بین المللی را تحت تأثیر قرار داده، واقعیتی که فراتر از منطقه خاورمیانه رفته و ایران به عنوان عنصر و عاملی تعیین کننده، مناسبات و معادلات بین المللی را نیز متأثر از خود ساخته است. فراتر از این، انقلاب اسلامی ایده ها، انگاره ها، ارزش ها و هنجارهایی را در قالب نظم سیاسی دینی وارد نظام بین الملل کرده که موجب بازگشت دین به عرصه روابط بین الملل شده است.

انقلاب اسلامی ایران مهم ترین نوآوری که داشت این بود که ساختار نظام سلطه را که عمدتاً بر اساس ابزار قدرت مادی شکل گرفته بود با تکیه بر ابزار معنوی قدرت بر هم زد و نشان داد که می توان با ارزش های اسلامی و حرکت های توده های مردم به قدرت رسید و جامعه را بیدار و مدیریت کرد. انقلاب اسلامی ایران با رهبری امام (ره) بسان موجی خروشان در برابر اندیشه ها و نظرات مارکسیستی و لیبرالیستی حاکم بر شرق و غرب، طلایه دار راه جدیدی شد و توانست با پشتیبانی ملت، معادلات موجود در نظام بین الملل را دگرگون سازد و قدرت پوشالی آنان شکسته شده و ملتها و دولت ها دریافتند که می توان برای رهایی از استعمارگران کوشید و سرانجامی نیکو یافت. انقلاب اسلامی و رهبری آن

نه تنها نظریات حاکم بر روابط بین الملل و نظام های جهانی موجود را که نشأت گرفته از اندیشه های ماکیاولی، هابس و هانس مورگنتا بوده مردود دانسته، بلکه براساس این اعتقاد و نظریه حرکت کرده است که به فرموده امام خمینی (ره) سلامت و صلح جهان بسته به انقراض مستکبرین است و تا این سلطه طلبان بی فرهنگ در زمین هستند، مستضعفین به ارث که خدای تعالی به آنها عنایت فرموده نمی رسند. (قاسمیان، 1394: 1-23).

انقلاب اسلامی ایران چنان تأثیری در تحولات بین المللی ایجاد نمود که کارشناسان مسایل بین المللی از آن به عنوان رنسانس در جهان معاصر یاد می نمایند، با انقلاب اسلامی فلسفه حکومت در ایران تغییر کرد و این تغییر، تحول در فلسفه حاکمیت در اندیشه ها را نیز به دنبال داشت و معادلات سیاسی موجود در دنیا را مورد چالش قرار داد.

فهرست منابع

- مجرد، محسن، (1386)، تأثیر انقلاب اسلامی بر سیاست بین الملل، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- بهداروند، محمدمهدی، (1395)، انقلاب اسلامی مسائل و راهبردها، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ع).
- دانشیار، علیرضا، (1395)، بررسی تأثیر انقلاب اسلامی بر روابط بین الملل، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ع).
- سید جلال دهقانی فیروزآبادی، (1389)، «تأثیر انقلاب اسلامی بر نظریه های روابط بین الملل»، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال هفتم، شماره 1، 20-31
- رهبر، عباسعلی، (1396)، «تأثیر انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی در ایران»، فصلنامه علمی - پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی، سال یازدهم، 3-22
- خواجه سروی، غلامرضا، (1391)، «بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره نخست، شماره ششم، 1-

- قاسمیان، علی، (1394)، «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر تحولات سیاسی نظام بین الملل»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال هشتم، شماره 30، 181-203
- خرمشاد، محمدباقر، (1397)، «انقلاب اسلامی ایران و بازتاب آن بر نظام بین الملل»، فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام، شماره 15، 1-25
- اکبری کریم آبادی، نوالدین، (1392)، «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر نظریه سازه انگاری در روابط بین الملل»، پانزده خرداد، دوره سوم، سال یازدهم، شماره 37 و 38، 1-27

جایگاه قوه مجریه در حقوق اساسی افغانستان: مطالعه موردی حکومت وحدت ملی و مشارکت ملی

صفی الله عمران¹

چکیده

جامعه سیاسی از فرمانروار و فرمانبردار ترکیب یافته است که حقوق اساسی به روابط بین این دو دوسته می پردازد. بنا به اهمیت تنظیم روابط و اصول حاکم بر روابط سیاسی بین افراد و دولت و توزیع و انتقال قدرت در جوامع امروزی، قوانین اساسی هر کشوری بیانگر این اصول اساسی و روابط بین ساختارهای قدرت در هر کشوری می باشد. با توجه به اهمیت مفهوم تفکیک قوا در قوانین اساسی، در این مقاله به شناخت قوه مجریه در ساختار قانون اساسی کشور افغانستان پرداخته شده است که ابتدا به بررسی شکلی و وظایف این قوه و سپس با توجه به مشکلات عدیده ای که در دو انتخابات سالهای 2014 و 2019 و تحولاتی که در ساختار قوه مجریه این کشور پدید آمد به بررسی و مطابقت آن با ساختار قانون اساسی این کشور پرداخته و در پایان با توجه شناخت کلی از قوه مجریه و بررسی زوایای دو حکومت مد نظر با قانون اساسی کشور افغانستان به این نتیجه گیری خواهیم رسید که تشکیل دو حکومت مورد مطالعه، با قوانین اساسی افغانستان در تعارض قرار دارد و صرفاً بنا به توافقات سیاسی بدون توجه به اصول قوانین اساسی ایجاد گردیده است.

واژگان کلیدی

قانون اساسی، قوه مجریه، افغانستان، حکومت وحدت ملی، حکومت مشارکت ملی

¹ دانشجوی مقطع کارشناسی رشته علوم سیاسی دانشگاه مفید (Omranhosini@yahoo.com)

مقدمه

از آنجایی که جامعه سیاسی از فرمانروا و فرمانبردار ترکیب شده است، مجموعه روابط بین فرمانبرداران میان یکدیگر و فرمانروایان مورد توجه علم حقوق قرار می‌گیرد که حقوق اساسی یکی از شاخه‌های مهم این علم است که به روابط بین فرمانروایان و فرمانبرداران می‌پردازد. قانون اساسی در مفهوم عام به کلیه قواعد و مقررات موضوعه یا عرفی و مدون یا پراکنده‌ای گفته می‌شود که مربوط به قدرت و انتقال و اجرای آن است. بنابراین اصول موازین حاکم بر روابط سیاسی افراد در ارتباط با دولت و نهاد های سیاسی کشور و شیوه تنظیم آنها و همچنین کیفیت توزیع قدرت میان فرمانروایان و فرمانبران از زمره قواعد قانون اساسی است. لذا می‌توان بطور کلی نحوه‌ی ساختار سیاسی درون یک دولت - کشور را از قانون اساسی آن دریافت. (قاضی، 1377: 230). قوه مجریه نیز از ارکان مهم همه‌ی نظام های سیاسی می‌باشد و شامل کلیه متصدیان و دستگاه‌هایی که جنبه اجرایی دارند می‌شوند. « اهمیت قوه مجریه در جهان امروز و گستردگی فعالیت های آن بدان پایه است که میتوان بدان نام حکومت داد.» (قاضی، 1377: 232) این قانون اساسی است که در زمره آن، شکل و چارچوب ساختار مجریه‌ی هر دولتی مشخص می‌شود تا مطابق با اصول آن قوه مجریه را شناخته و مطابق به آن عمل نمود. لذا با توجه به اهمیت قوه‌ی مجریه ذیل قانون اساسی بصورت موردی به شناخت چارچوب های آن در کشور افغانستان پرداخته ایم که قوه‌ی مجریه در قانون اساسی این کشور چگونه تعریف و پرداخته شده است و اهمیت و ساختار آن را در این کشور بررسی می‌نماییم، که در ذیل آن به مفاهیمی چون ریاست جمهوری و معاونان آن و وظایف و اختیارات این قوه پرداخته می‌شود. پس از شناخت و درک جایگاه و اهمیت قوه مورد نظر در ساختار اساسی این کشور و آشنایی اجمالی با اصول آن، با توجه به اینکه کشور و نظام سیاسی و حقوق اساسی در افغانستان از حیث قدمت، جوان می‌باشد و از تجارب کمتری برخوردار است، در طی دو دوره انتخابات ریاست جمهوری این کشور در سالهای 2014 و 2019 نوعی جدید از حکومت تشکیل شد که طرفین مدعی ریاست جمهوری بدون توجه به نتیجه انتخابات به توافق سیاسی دست

یافتند که هر دو بصورت برابر در حکومت سهیم بوده و وظایف و اختیارات قوه مجریه با تشکیل پست های کلیدی جدید که در ساختار قانون اساسی افغانستان تعریف نشده بود به چالش کشیده شد که از اهمیت مطالعه ای و پژوهشی بسیاری برخوردار می باشد. در این مقاله سعی شده است ابتدا تعاریف علمی از مفهوم قوه مجریه ارائه گردیده و پس از آن به مطالعه حقوق اساسی و قوه مجریه این کشور بنا به اصول قانون اساسی این کشور پرداخته شود تا طی یک پژوهش به شناخت ساختار قوه مجریه در این کشور دست یابیم. پس از درک ساختار قوه مجریه این کشور به توضیح اجمالی از انتخابات در افغانستان و چگونگی شکل گیری دو حکومت مذکور پرداخته و در نهایت با بررسی دو دوره حکومت مورد نظر، به مطابقت آن با اصول اساسی کشور پرداخته و در پایان به این نتیجه گیری می پردازیم که وضعیت برآمده از دو دوره انتخابات مذکور در قبال قوانین اساسی کشور به چه صورت تبیین می شود.

آشنایی با اهمیت قوه مجریه و کار کرد آن در حقوق اساسی

« به کلیه متصدیان و دستگاه هایی که کار ویژه آنها جنبه «اجرایی» دارد، در حقوق اساسی قوه مجریه می گویند. تمایز بین واضعان قواعد قانونی و مجریان یکی از نخستین ضوابط مهم برای تفکیک قوه مقننه از قوه مجریه به شمار آمده است. زیرا در گذشته تصور این بوده که قوه مقننه به تنهایی مبدع، مبتکر و واضع قانون است و کارگزاران اجرایی یعنی سیاستمداران و اهل دیوان را وظیفه شان تنها اجرای این قوانین است.» (قاضی، 1377: 232) قوه مجریه یا عامل اجرایی حکومت مرکب از شماری از مقامات عالی اجرایی است که عهده دار اجرای قوانین و رهبری سیاسی دولت می باشد. عالی ترین مقام قوه مجریه ریاست کشور می باشند. همچنان قوه مجریه از لحاظ تعداد مقامات اجرایی و نیز از لحاظ شکل و چگونگی تعیین ریاست کشور ممکن است اشکال و صور مختلفی پیدا کند که از نظر رژیم سیاسی حائز اهمیت باشد. از لحاظ شکل و چگونگی اقسام قوه مجریه می توان به قوه مجریه ریاستی، قوه مجریه پارلمانی، قوه مجریه نیمه ریاستی-نیمه پارلمانی اشاره نمود و همچنان رئیس کشور که در واقع در عالی ترین سطح قوه مجریه قرار می گیرد را می توان

به اشکال سلطنتی، ریاست جمهوری و نخست وزیری مشخص نمود. (طباطبائی، 1380:

84)

«قانون اساسی در تاریخ کشورها و ملت‌ها اهمیت خاصی دارد. زیرا قانون اساسی مجموعه اصول و قواعدی است که شکل حکومت، سازمان‌ها و نهادهای سیاسی دولت، روابط و وظایف و صلاحیت‌های آنها و همچنین حقوق اساسی و آزادی‌های عمومی افراد را که دولت مکلف به احترام و رعایت آنها است مشخص می‌سازد و به همین جهت است که در زبان ما این قانون به صفت «اساسی» متصف شده است. چون اساسی‌ترین مسأله جامعه یعنی «دولت و تشکیلات و صلاحیت‌های آن» و اساسی‌ترین مسائل انسانی یعنی «حقوق بشر و آزادی‌های فردی» و رابطه آن با حکومت را تعریف و تبیین می‌کند». (دانش، 1386)

قانون اساسی صلاحیت‌های قوه مجریه را مشخص می‌کند که از نظامی به نظام دیگر متفاوت است. یکی از تصمیم‌های بنیادی واضعان قانون اساسی، درجه تحدید اختیارات قوه مجریه به وسیله قوه مقننه است. این مسئله که آیا قوه مجریه برای مدت ثابتی اجرای وظیفه می‌کند یا خیر، و یا این که می‌تواند توسط قوه مقننه برکنار شود یا نه، تلویحاً در همین ارتباط مطرح می‌شود. همچنان به این نکته مهم باید توجه داشت که چه اختیاراتی قوه اجرایی باید داشته باشد. در هرگونه الگوی قانون اساسی - در واقع در هر نوع حکومتی - معمولاً قوه مجریه وجود دارد که در رأس دولت ایفای وظیفه می‌کند. «قوه مجریه می‌تواند یک حکمران مطلق، صرفاً یک مقام تشریفاتی یا اغلب آمیزه‌ای از این دو باشد، با این حال، بر اساس نظریه‌های معاصر حکومتداری، قوه مجریه با اجرای قوانین مصوب قوه مقننه و سیاست‌های حکومتی، در دولت اعمال اقتدار می‌کند و نسبت به آن پاسخگو است. در رابطه با دولت‌های پسمانزعه در حال گذار، قوه مجریه اهمیت خاصی دارد، زیرا مؤلفه اولیه، موجودیت دولت به شمار می‌آید. بنابراین، یک قوه مجریه نامؤثر، ناقوس مرگ یک دولت پسمانزعه است». (کاکر، 1396: 2)

«علاوه بر اهمیت قوه ی مجریه در قوانین اساسی، قوه مجریه دولت، نقش مهمی را در هر نظام باثبات دموکراتیک ایفا می کند، زیرا بسیاری از قوانین اساسی صلاحیت سیاست گذاری و تصمیم گیری سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی را به رئیس جمهور/نخست وزیر تفویض می کنند. نظامهای سیاسی مبتنی بر تفکیک قوا، اختیارات را در میان قوای سه گانه مجریه، مقننه و قضائیه به منظور جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک فرد یا عده معدودی از افراد توزیع می کنند. در این نظام ها، قوه مجریه قوانین وضع شده از سوی قوه مقننه و تفسیر شده از جانب قوه قضائیه را اجرا و از آن پشتیبانی و تطبیق می نماید.» (کاکر، 1396: 6)

تاریخچه ای از حقوق اساسی در افغانستان

با توجه به اهمیت قانون اساسی در تاریخ همه کشورها و ارتباطی که بین سازمانها و نهاد های سیاسی ایجاد می کند و صلاحیت های آنها را مشخص میکند به همین جهت در سلسله مراتب قوانین داخلی کشورها، «از قانون اساسی به عنوان ”قانون مادر“ یا ”ام القوانین“ یاد می شود زیرا اسناد تقنینی از نظر سلسله مراتب به ترتیب ذیل، درجه بندی می شود:

- در درجه اول، قانون اساسی.
- در درجه دوم، قوانین عادی.
- در درجه سوم، مقررہ ها، اساسنامه ها و مصوبات حکومت.
- و در درجه چهارم طرز العمل ها و لوایح (مصوبات) داخلی ادارات.» (دانش، 1389: 47)

در میان مجموعه فوق، قانون اساسی در رتبه نخست قرار دارد چون ساختار اصلی و اصول اساسی و بنیادین سیستم سیاسی و نظام حقوقی کشور در قانون اساسی مشخص می گردد و تمام اسناد تقنینی دیگر باید در چارچوب قانون اساسی و مطابق با مفاد و روحیه و نصوص آن وضع شوند و اگر کمترین مخالفت یا تعارض با احکام آن داشته باشند، از اعتبار حقوقی ساقط و ملغی تلقی می شوند.

نهضت قانون اساسی در دنیا مخصوصاً در غرب، سابقه بیشتری دارد اما در افغانستان، سال ۱۳۰۱ هجری خورشیدی در دوره زمامداری امیر امان الله خان، آغاز تدوین و تصویب قانون اساسی و تاسیس نظام سیاسی مبتنی بر قانون اساسی شمرده می شود. از آن زمان تا اکنون افغانستان قوانین اساسی متعددی داشته که در دوره ها و رژیم های مختلف، وضع و تصویب شده اند. تاریخچه مختصر این قوانین اساسی به ترتیب ذیل است:

1. **نظامنامه اساسی دولت علیّه افغانستان:** این نظامنامه در ۷۳ ماده نخست در ۱۰ حوت (اسفند) ۱۳۰۱ ه.ش در لویه جرگه سمت مشرقی با عضویت ۸۷۲ نفر و سپس در ماه سرطان (تیر) ۱۳۰۳ ه.ش در لویه جرگه پغمان مرکب از ۱۰۵۲ نفر به تصویب رسید.

2. **اصول اساسی دولت علیّه افغانستان:** این اصول اساسی در دوره زمامداری نادرخان به تاریخ ۸ عقرب (آبان) ۱۳۱۰ شمسی مطابق به ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۵۰ قمری در ۱۱۰ ماده به تصویب رسید.

3. **قانون اساسی سال ۱۳۴۳:** این قانون در دوره زمامداری اعلی حضرت ظاهرشاه به تاریخ ۲۹ سنبله (شهریور) ۱۳۴۳ در یازده فصل و ۱۲۸ ماده به تصویب لویه جرگه رسید و در ۹ میزان ۱۳۴۳ (اکتبر ۱۹۶۴ م) با توشیح از جانب اعلی حضرت ظاهرشاه مورد تطبیق قرار گرفت.

4. **قانون اساسی ۱۳۵۵:** این قانون در دوره جمهوری داودخان در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده به تاریخ ۲۵ دلو (بهمن) ۱۳۵۵ از طرف لویه جرگه تصویب و در ۵ حوت (اسفند) ۱۳۵۵ از طرف رئیس جمهور توشیح گردید.

5. **اصول اساسی جمهور دموکراتیک افغانستان:** این اصول اساسی در ۲۵ حمل (فروردین) ۱۳۵۹ شمسی توسط « شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان » در زمان ببرک کارمل در ۶۸ ماده به طور موقت تصویب گردیده و به تطبیق گذاشته شد.

6. **قانون اساسی ۱۳۶۶:** این قانون اساسی در دوره ریاست جمهوری دکتر نجیب الله به تاریخ ۸ قوس (آذر) سال ۱۳۶۶ در ۱۳ فصل و ۱۳۹ ماده از طرف لویه جرگه تصویب و به تاریخ ۱۳۶۶/۹/۹ از طرف رئیس جمهور توشیح گردید.

7. **قانون اساسی ۱۳۶۹:** این قانون در واقع قانون اساسی تعدیل شده دوره دکتر نجیب الله است که به تاریخ ۱۳۶۹/۳/۸ شمسی توسط لویه جرگه تصویب گردید و اساس آن را قانون اساسی ۱۳۶۶ تشکیل می دهد.

8. **قانون اساسی ۱۳۸۲:** این قانون بعد از فروپاشی رژیم طالبان و در زمان دولت انتقالی اسلامی افغانستان توسط کمیسیون های تسوید و تدقیق تهیه شده و در لویه جرگه مورخ ۲۲ قوس (آذر) الی ۱۴ جدی (دی) سال ۱۳۸۲ در ۱۲ فصل و ۱۶۲ ماده به تصویب رسید و در ۶ دلو (بهمن) ۱۳۸۲ از طرف حامد کرزی رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان توشیح گردید.

تاریخچه مختصر فوق نشان می دهد که هشت قانون اساسی یاد شده، تاریخ سیاسی یک قرن اخیر افغانستان را دربر دارد، تاریخی که رژیم های مختلف از "سلطنت مطلقه" تا "سلطنت مشروعه" و از "جمهوریت" تا "جمهوری دموکراتیک" و تا "جمهوری اسلامی" را تجربه کرده است. بنابراین مجموعه قوانین اساسی متذکره، در مطالعات تاریخی، سیاسی و حقوقی یک قرن اخیر، یکی از منابع اصلی شمرده می شود که باید در دسترس دانشمندان حقوق و تاریخ و سیاست و پژوهشگران داخلی و خارجی قرار گیرد اما متأسفانه متن این قوانین نه به صورت مجموعه (مدون) و نه به صورت انفرادی در دسترس نیست و نسخه های چاپی آنها - جزء قانون اساسی جدید - نایاب گردیده و حتی در کتابخانه های اصلی کشور وجود ندارد. (دانش، 1386)

جایگاه و نقش قوه مجریه در قانون اساسی افغانستان

برای شناسایی قوه مجریه و شناخت نقش ها و ارکان اصلی آن در قانون اساسی افغانستان تمرکز بیشتر بر روی فصول سوم و چهارم قانون اساسی است که به ترتیب مربوط به رئیس جمهور و حکومت می باشد. بر اساس قانون اساسی، افغانستان دارای یک نظام نیمه ریاستی می باشد که قوه مجریه در ساختار اساسی این کشور دارای دو رکن اصلی است که یک رکن آن ریاست جمهوری با دو معاونین وی که دارای صلاحیت های گسترده بوده و رکن اصلی قوه مجریه می باشد که توسط انتخابات مستقیم انتخاب میگردد. و رکن دیگر این

قوه حکومت است که متشکل از وزرا (کابینه) است که زیر نظر رئیس جمهور فعالیت میکند. فلذا ادارات و مقامات اصلی و عالی قوه مجریه در افغانستان شامل همین دو رکن می باشد. البته ادارات مستقل از قبیل سارنوالی، امنیت ملی، مشاوران و چندین ادارات دیگر نیز در درون قوه مجریه افغانستان می باشد که جزو زیر مجموعه های ریاست جمهوری و وزارتخانه ها محسوب می شوند. بطور کلی دو رکن ریاست جمهوری به همراه معاونین و شورای هئیت کابینه، دو رکن اصلی قوه مجریه در افغانستان می باشد.

در فصل سوم قانون اساسی افغانستان که مربوط به حکومت می باشد در ماده 71 در تعریف حکومت آمده است: «حکومت متشکل است از وزرای که تحت ریاست رئیس جمهور اجرای وظیفه می نمایند، تعداد وزرا و وظایفشان توسط قانون تنظیم می گردد.» در واقع دانش واژه حکومت در حقوق اساسی افغانستان عبارت است از قوه مجریه و در اصطلاحات رایج منظور از حکومت همان قوه مجریه کشور می باشد. در افغانستان قوه مجریه از جایگاه ویژه ای نسبت به دو قوه دیگر برخوردار است و از اقتدار و صلاحیت های بیشتری برخوردار می باشد. (دانش، 1389) در واقع رئیس جمهور نه تنها رئیس حکومت (قوه مجریه) می باشد بلکه مطابق به ماده شصت قانون اساسی رئیس دولت نیز می باشد و صلاحیت هایی در خصوص دیگر قوا بر عهده دارد. اما باز هم با توجه به صلاحیت ها و اختیارات گسترده قوه مجریه در ساختار سیاسی افغانستان، موادی در قانون اساسی افغانستان وجود دارد که قوه مجریه را مقید به قانون اساسی می نماید و موادی مانند ماده 63 قانون اساسی که حلف ریاست جمهور و معاونین وی می باشد، ماده 76 که در آن ذکر میگردد که قوانینی که از سوی حکومت وضع میگردد نباید مخالف نص قوانین دیگر باشد و همچنین ماده 77 که وظایف وزرا را در داخل چارچوب قانون اساسی و سایر قوانین مشخص می کند. این مواد نشان از پابندی و مقید بودن قوه مجریه اعم از رئیس جمهور به همراه معاونین و اعم از وزرا را به قانون اساسی نشان می دهد.

در واقع نظر به اختیارات مشخصی که از جانب قانون اساسی به قوه مجریه محول می شوند، این قوه می تواند مسئولیت های گسترده ای در عرصه های سیاست گذاری، قانون گذاری

و امور مالی داشته باشد. رئیس قوه مجریه به مثابه رئیس دولت از صلاحیت تعیین اعضای کابینه، سفر، قضات ستره محکمه و دیگر مقامات بلندپایه برخوردار است. قوه مجریه سیاست داخلی و خارجی کشور را تعیین و اجرا می کند و غالباً دارای صلاحیت اعلان جنگ هم می باشد. (مواد قانون اساسی افغانستان، 1382)

به فراخور درک بهتر و شناخت اجمالی از قانون اساسی فعلی افغانستان به شرح اجمالی از شکل گیری قانون اساسی فعلی افغانستان و درک و شناخت نوع نظام سیاسی فعلی افغانستان و بررسی ارکان قوه مجریه در درون این نظام می پردازیم:

الف) روند شکل گیری قانون اساسی فعلی

«قانون اساسی سال 2004 افغانستان که چهارچوب حقوقی حکومت فعلی کشور را فراهم می کند، در پی سقوط رژیم طالبان مطرح و در مقطع حساسی از تاریخ کشور تدوین شد» (کاگر، 1396: 18) و سر از یک دوران شدیداً سرکوب گر برآورده بود. قانون اساسی کنونی با دقت و مسولیت پذیری، حاکمیت را به ملت اعطا و امتیاز انتخاب مسئولین و کنترل نظام سیاسی کشور را به آنها داده است (ماده 4). و برای جلوگیری از تمرکز قدرت و پیشگیری از استبدادی شدن سیاست، اصل تفکیک قوا را پذیرفته شده است و اختیارات و وظایف قوا را در مطابقت با قانون اساسی تعریف نموده شده است. و همچنین از آنجایی که افغانستان در چند دهه اخیر درگیر منازعات قومی و سمتی بسیاری بوده است و یک حکومت پسا منازعه باید هم از مشروعیت و هم از حمایت مردم بهره مند باشد، نظام باید طوری عمل کند و به گونه ای باشد که مردم احساس کنند، ندایی در روند تصمیم گیری دارند که قانون اساسی فعلی از این ظرفیت برخوردار می باشد و به تعبیری با رعایت موازین قومی و زبانی و مذهبی در قانون اساسی فعلی، برابری و عدالت پس از دهه ها جنگ، قابلیت بروز و ظهور بیشتری یافته است. لذا یک نظام دموکراتیک که در آن تفکیک قوا و پاسخگویی به صراحت برقرار باشد، موجب افزایش اعتماد عامه به نهادهای دولت خواهد شد. در قانون اساسی فعلی نیز به ارزشها و مطالبات تاریخی، کنونی و آینده مردم افغانستان و همینطور واقعیت های اجتماعی و فرهنگی جامعه توجه لازم صورت گرفته و از طرف

دیگر، به ارزشهای جهان مدرن و ایجابات یک جامعه مطلوب دموکراتیک و قابل قبول برای جهان امروز مد نظر قرار گرفته است که این مسائل نشان از نقاط قوت قانون اساسی افغانستان می باشد.

لویه جرگه تصویب قانون اساسی مطابق به فرمان رئیس دولت انتقالی (حامد کرزی) اولین جلسه خود را در تاریخ 23 قوس (آذر) 1382 مطابق به 14 دسامبر 2003 با بیانیه اعلی حضرت ظاهر شاه، پادشاه سابق افغانستان و حامد کرزی رئیس دولت اسلامی انتقالی و با حضور نمایندگان و اعضای حکومتی و انتخابی لویه جرگه آغاز گردید. لویه جرگه در مجموع 503 عضو داشت و اکثریت، در حدود 450 نفر به طور مستقیم توسط اعضای پیشین لویه جرگه اضطراری که خود از طریق یک راهکار سنتی از ولسوالی های (استان های) سراسر کشور انتخاب شده بودند، گزینش گردیدند. پنجاه و سه عضو توسط رئیس جمهور کرزی منصوب شده بودند و در کل 100 نفر از اعضای لویه جرگه (حدود 20 درصد) زن بودند و ریاست لویه جرگه را صبغت الله مجددی بر عهده داشت. (دانش، 1389) روی هم رفته، اعضای لویه جرگه نسبتاً نماینده و تمثیل کننده جامعه افغانستان بودند و برخلاف لویه جرگه های سابق، از نظم خوبی برخوردار بودند. سر انجام، لویه جرگه قانون اساسی تصمیم به ایجاد یک نظام ریاستی گرفت و نظام پارلمانی طرد شد، زیرا افغانستان فاقد احزاب سیاسی قوی ای بود که برای کارکرد مؤثر چنین نظامی لازم پنداشته می شود. طبق قانون اساسی سال 1382، دولت به قوای مجریه، مقننه و قضائیه تقسیم می شود و رئیس جمهور در رأس قوای سه گانه دولت قرار دارد. قانون اساسی نوین تقریباً با اتفاق نظر در لویه جرگه در تاریخ 14 جدی (دی) 1382 تأیید و توسط رئیس جمهور کرزی در تاریخ 6 دلو (بهمن) همان سال توشیح شد. (کاکر، 1396)

«قانون اساسی سال 2004 خواستار برقراری یک نظام ریاستی می شود که عموماً مناسب حال یک کشور پسمانزعه دانسته شده و اکثریت مردم از آن به عنوان ابزاری برای تأمین ثبات و امنیت در کشور طرفداری کردند. تفکیک قوا به شکل نظارت بر اقتدار رئیس جمهور از جمله عواملی است که در جهت تأمین ثبات طراحی شده اند. قانون اساسی

جدید همچنین مروج برابری است و به همه شهروندان افغانستان، قطع نظر از جنسیت یا قومیت، امکان شرکت در انتخابات به حیث رأی دهنده و کاندیدا را می دهد. از آن جایی که قانون اساسی مقرر می دارد که اعضای یکی از مجلسین پارلمان با رأی مستقیم مردم برگزیده شوند، تمامی گروه های قومی قادر به مشارکت در روند تصمیمگیری هستند.» (کاکر، 1396: 22)

ب) نظام نیمه ریاستی

در رژیم ریاستی که ثمره اندیشه تفکیک مطلق قوا می باشد، رئیس جمهور کارگزار قوه مجریه، برای مدت محدودی با رای همگانی بطور مستقیم برگزیده می شود. همچنین نمایندگان قوه مقننه نیز در انتخابات جداگانه به وسیله مردم انتخاب می شوند که در نتیجه حاکمیت ملی در دو نوبت تجلی پیدا می کنند و دو قوه مورد نظر در یک سطح قرار دارند که دارای پشتوانه سیاسی می باشند. (قاضی، 1377) « در این نظام، قوای مجریه و مقننه از هم مستقل هستند و رئیس جمهور با رأی مستقیم مردم و برای دوره زمانی معین انتخاب می شود. رئیس جمهور عضو قوه مقننه نیست و قوه مقننه نمی تواند به رئیس جمهور رأی عدم اعتماد بدهد یا وی را از مقامش قبل از پایان دوره کاری اش عزل کند.» (کاکر، 1396: 8)

وزرا و هیئت دولت نیز توسط رئیس جمهور منصوب می گردد و تنها در برابر رئیس جمهور مسئول هستند و ارتباطی با پارلمان ندارند و پارلمان نیز نمی تواند وزیران را استیضاح، رد یا مورد اعتماد قرار دهند. در واقع «فقدان مسئولیت سیاسی وزرا در برابر پارلمان، مهمترین شاخص رژیم ریاستی است که آن را از رژیم پارلمانی متمایز می سازد.» (طباطبایی، 1380: 129)

اما در مقابل رژیم های پارلمانی قرار دارند که از تفکیک نسبی قوا پدید می آیند، بدین صورت که حاکمیت ملی از طریق انتخابات به نمایندگان پارلمان سپرده می شود و از طریق پارلمان حاکمیت به دستگاه و اشخاص کارگزار و سایر قوا منتقل می شود به همین جهت دستگاه های قوا به یکدیگر وابسته اند. در واقع هیئت دولت و نخست وزیر که مسئول قوه مجریه می باشد از طریق پارلمان انتخاب می شود و در برابر پارلمان نیز مسئول می باشد. در واقع قوه مجریه مشروعیت خود را از قوه مقننه کسب می کند. «نظام پارلمانی به طور

معمول دارای قوه مجریه دو گانه است که شامل رئیس دولت و رئیس حکومت می شوند. رئیس دولت نقش تشریفاتی دارد و رئیس حکومت صاحب قدرت اجرایی است.» (کاکر، 1396: 9).

در مقابل این دو نوع از ساختار های سیاسی نوع سومی می باشد که آن را می توان نیمه ریاستی (نیمه پارلمانی یا شبه ریاستی) نامید. نمونه بسیار خوب آن نظام سیاسی فرانسه می باشد. در فرانسه رئیس جمهور از طرف مردم بطور مستقیم انتخاب می شود اما پارلمان در شکل گیری کابینه نقش دارد و می تواند وزرا را استیضاح نماید. این نظام هم ویژگی نظام ریاستی و هم ویژگی نظام پارلمانی را دارد.

نظام سیاسی افغانستان نیز تا حدودی همانند نظام سیاسی فرانسه می باشد یعنی نیمه ریاستی می باشد. رئیس جمهور از طرف مردم انتخاب می شود و پارلمان در شکل گیری کابینه نقش دارد و پارلمان می تواند اعضای کابینه را استیضاح نماید. اگر چه قانون اساسی افغانستان رئیس جمهور را مطابق به ماده شصت در رأس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار داده و به رئیس جمهور صلاحیت های اجرائیه، تقنینیه و قضائیه داده است اما از آنجایی که پارلمان در شکل گیری و از بین بردن کابینه نقش دارد، بنابراین نظام سیاسی افغانستان را می توان نظام نیمه ریاستی خواند. بطور کلی ساختار نظام سیاسی در افغانستان یک نظام نیمه ریاستی می باشد، چرا که خصوصیتی از نظام ریاستی که رئیس جمهور با رای مستقیم مردم انتخاب می شود و در راس دولت قرار می گیرد را دارا می باشد. همچنین حکومت یک رکنی بوده و نخست وزیر یا مقامی شبه آن وجود ندارد لذا از این حیث شبیه به نظام ریاستی بوده ولی از آنجایی که حکومت در تشکیل کابینه و تعیین وزرا نیازمند رای و اعتماد پارلمان می باشد و پارلمان توانایی استیضاح وزرا را دارد شباهتی به نظام پارلمانی داشته که از این حیث نظام سیاسی در افغانستان یک نظام شبه ریاستی یا نیمه ریاستی می باشد.

ج) نقش رئیس جمهور (ریاست قوه مجریه)

در نظام حقوقی افغانستان، قانون اساسی برای رئیس جمهور وظایف و صلاحیت های زیادی را وضع کرده است و دارای دو نقش مشترک می باشد که هم نقش رئیس دولت را دارا بوده و هم نقش ریاست قوه مجریه را نیز دارا می باشد. در نظام جمهوری اسلامی افغانستان، رئیس جمهور در راس دولت، مسئولیت هماهنگی و ایجاد ارتباط میان قوای مقننه، مجریه، قضائیه و نظارت بر آنها را بر عهده دارد. همچنان تعیین سیاست های کلی نظام و خط مشی ها به دست رئیس جمهور می باشد. رئیس جمهور در افغانستان در راس قوای سه گانه قرار دارد و مسئول اجرای قانون اساسی می باشد. در ارتباط با تفکیک قوا میان ارگان های حکومت مرکزی، قانون اساسی افغانستان، نظام ریاست جمهوری قدرتمندی را پذیرفته است. مسئولیت رئیس جمهور در حال حاضر ترکیبی از قوای سه گانه ای است که در راس آن قرار گرفته است (مشتاق، 1388).

از جمله 162 ماده در قانون اساسی سال 1382 افغانستان، یازده ماده آن مربوط به فصل سوم تحت عنوان رئیس جمهور میشوند که به منظور درک وظایف و اختیارات رئیس جمهور و همچنین رابطه رئیس جمهور با ارکان دیگر دولت و مقامات حکومتی در وزارتخانه ها و دیگر نهاد ها می باشد. بر مبنای ماده 60 قانون اساسی افغانستان، «رئیس جمهور در رأس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار داشته، صلاحیت های خود را در عرصه های اجرائیه، تقنینیه و قضائیه، مطابق به احکام این قانون اساسی، اعمال می کند»

ماده 60

رئیس جمهور در رأس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار داشته، صلاحیت های خود را در عرصه های اجرائیه، مقننه، قضائیه، مطابق به احکام این قانون اساسی، اعمال می کند.

در این جمله مختصر مفاهیم زیادی گنجانیده شده است. به طور کلی، این بدان معنی است که قانون اساسی صلاحیت های خاصی را در هر یک از قوای سه گانه دولت به رئیس

جمهور واگذار می‌کند. در عرصه اجرائی، رئیس جمهور صلاحیت فرمان نیروهای مسلح (بند های 3-6 ماده 64)، اعلان حالات اضطراری (بند 8 ماده 64)، انتصاب و نظارت وزرا و دیگر مقامات حکومتی (بند 11 ماده)، ایجاد کمیسیون ها (بند 20 ماده 64)، و نمایندگی کردن از کشور در برابر کشورهای خارجی را (بند های 14، 15 و 17 ماده 64) دارد. در زمینه های تقنینی، رئیس جمهور یک جا با شورای ملی صلاحیت تعیین خط مشی ملی (بند 2 ماده 64)، تأیید یا وتو قانون (بند 16 ماده 64) (ماده 79)، افتتاح جلسات فوق العاده شورای ملی بعد از تعطیلات (ماده 107)، انتصاب یک سوم از مشرانو جرگه (مجلس سنا) (ماده 84) را دارا می باشد. در زمینه قضایی، رئیس جمهور صلاحیت انتصاب قضات ستره محکمه و قضات پایین تر (ماده 132)، و تصویب احکام مجازات اعدام (ماده 129) را دارد. (ALEP : 99)

نکته مهم دیگر و قابل توجه در مورد ماده 60 این است که این ماده محدودیت صریح را بر صلاحیت رئیس جمهور وضع میکند. رئیس جمهور این صلاحیت ها را تنها «در مطابقت با احکام قانون اساسی» می تواند اعمال کند. حتی اگر رئیس جمهور در پیشبرد وظیفه بیان شده در چارچوب قانون اساسی عمل می کند، اقدام موصوف نباید در مخالفت یا تناقض با هیچ یک از احکام دیگر قانون اساسی باشد. به عنوان مثال، بر اساس بند 10، ماده 64 رئیس جمهور دارای صلاحیت و وظیفه تعیین وزرای حکومت می باشد. با این حال، ماده 72 شرایط مقتضی برای یک وزیر را لیست می کند که رئیس جمهور باید به آنها احترام بگذارد. او نمی تواند شخص ای که عمر (سن) آن کمتر از 35 سال باشد یا متهم به جنایات علیه بشریت و یک عمل جنایی و یا به حرمان از حقوق مدنی محکوم شده باشد را به عنوان وزیر تعیین نماید. به این ترتیب رئیس جمهور باید قانون اساسی را اطاعت کند. (ALEP: 99)

ماده 64 به تشریح صلاحیت های رئیس جمهور می پردازد که برخی از صلاحیت های مهم مقام ریاست جمهوری از قرار ذیل هستند:

- تعیین پالیسی ملی (سیاستگذاری ملی) با تأیید شورای ملی

- مراقبت از اجرای قانون اساسی
- قیادت اعلاى قواى مسلح افغانستان
- اعلان حرب و متار که به تأیید شورای ملی
- دایر نمودن لویه جرگه
- افتتاح اجلاس شورای ملی و لویه جرگه
- تعیین وزرا، لوی سارنوال (رئیس قوه قضاییه)، رئیس بانک مرکزی، رئیس امنیت ملی و دیگر مقامات به تأیید ولسی جرگه
- تعیین رئیس و اعضای ستره محکمه به تأیید ولسی جرگه
- تعیین سفرا و قبول اعتمادنامه های نماینده گان سیاسی خارجی در افغانستان
- توشیح قوانین و فرامین تقنینی
- انعقاد معاهدات بین المللی

بطور کلی میتوان اظهار نمود که اختیارات رئیس جمهور در قانون اساسی افغانستان وسیع است و شامل حوزه های سیاسی، تقنینی، قضایی، اداری و تشریفاتی می شود. با این حال رئیس جمهور نیز دارای نقش ریاست قوه مجریه مطابق با قانون اساسی افغانستان را دارا می باشد و مطابق به فصل چهارم قانون اساسی افغانستان که مربوط به قوه مجریه می باشد، حکومت را که متشکل از ارکان قوه مجریه می باشد، تحت ریاست رئیس جمهور تعریف می کند.

(د) کابینه (هیئت دولت)

بر مبنای قانون اساسی نوین، حکومت مشتمل است بر وزرایی که تحت ریاست رئیس جمهور اجرای وظیفه می کنند. (ماده 71). «وزرا دارای موقعیت بسیار قدرتمند در قانون اساسی افغانستان نمی باشند.» (مشتاق، 1388: 214). ماده 71 به صراحت بیان می دارد که رئیس جمهور در رأس کابینه (هیئت دولت) قرار دارد و رئیس جمهور وزرا را تعیین می کند، اما تعیین وزرا منوط به تأیید پارلمان هم است که وزرا را در برابر رئیس جمهور و پارلمان مسئول قرار میدهد و از حیث دیگر قانون اساسی یک نظام ریاستی را برقرار می

کند، لکن تأیید وزرای انفرادی از سوی پارلمان شاخصه یک نظام پارلمانی است که نظام سیاسی افغانستان را به یک نظام سیاسی نیمه ریاستی نزدیکتر می سازد.

وظایف حکومت (قوه مجریه) مطابق با قانون تصریح شده از قرار ذیل است:

- عمل به احکام قانون اساسی و سایر قوانین و فیصله های قطعی محاکم
- حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی و صیانت منافع و حیثیت افغانستان در جامعه

بین المللی

- تأمین نظم و امن عامه و از بین بردن هر نوع فساد اداری
- ترتیب بودجه، تنظیم وضع مالی دولت و حفاظت دارایی عامه
- طرح و تطبیق پروگرام های انکشافی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تکنالوژیکی
- ارائه گزارش به شورای ملی در ختم سال مالی در باره امور انجام شده و پروگرام های عمده سال مالی جدید

- انجام سایر وظایفی که به موجب این قانون اساسی و قوانین دیگر از وظایف حکومت دانسته شده است. (ماده 75 قانون اساسی)

س) جایگاه معاونین ریاست جمهوری

ماده 60

رئیس جمهور دارای دو معاون اول و دوم می باشد.
کاندیدای ریاست جمهوری نام هر دو معاون را هم زمان با کاندیدا شدن خود به ملت اعلام میدارد.
معاون اول رئیس جمهور در حالت غیاب، استعفا و یا وفات رئیس جمهور، مطابق به احکام مندرج این قانون اساسی عمل می کند.
در غیاب معاون اول رئیس جمهور، معاون دوم مطابق به احکام مندرج این قانون اساسی عمل می کند.

ماده 60 اولین ماده در فصل سوم قانون اساسی است که ساختار اساسی قوه اجرائیه، جایگاه رئیس جمهور و دو معاون رئیس جمهور را بیان می کند. دلیل اینکه چرا دو معاون به جای یک معاون اتخاذ شده را برخی از مفسران خاطر نشان می سازند که این ویژگی برای تشویق تنوع قومی در بالاترین سطح از اقتدار دولت در نظر گرفته شده است و به این ترتیب این مقامات در واقع توسط اقلیت های قومی اجرایی می گردند. علاوه بر این، زمانی که خشونت و تهدید به خشونت علیه رهبران سیاسی بسیار عام است، این مورد با اهمیت تلقی می شود تا اقدامات احتیاطی اضافی برای حفظ تداوم حکومت مورد نظر باشند. (ALEP: 100) ماده 60 مقرر می دارد که معاون اول رئیس جمهور مقام بعدی در صورت غیبت، استعفا و یا مرگ رئیس جمهور، و در صورت غیبت معاون اول رئیس جمهور، معاون دوم رئیس جمهور است. همچنین این ماده حکم می کند که نامزد ریاست جمهوری همزمان نام دو معاون ریاست جمهوری را غرض آگاهی ملت در لیست گروهی از نامزدها در مبارزات انتخاباتی، قبل از رأی گیری اعلان کند. «کاندیدای معاونت رئیس جمهور به وسیله خود کاندیدای ریاست جمهوری انتخاب می شود. در نتیجه رای به کاندیدای ریاست جمهوری، ضرورتاً شامل رای به معاونین او نیز می شود. این نظام که بسیار مشابه سیستم آمریکا است که در آن معاون ریاست جمهوری نیز در ورقه رای ریاست جمهوری انتخاب می گردد.» (مشتاق، 1388: 213)

از آنجایی که معاونان رییس جمهور در افغانستان بنا بر عرف اداری ممثل اقوام و حوزه های رأی متفاوت اند، از اهمیت و جایگاه سمبلیک ویژه ای در کنار نامزدان ریاست جمهوری برخوردارند که با رأی مستقیم مردم انتخاب می شوند و عزل آنها نسبت به هر مقام دیگر تشریفات خاص قانونی را در بر دارد و جایگاهشان بعد از رئیس جمهور قرار دارد. هر چند قانون گذار وظایف مشخصی را در زمان حضور رییس جمهور در قانون اساسی افغانستان برای معاونان در نظر نگرفته است، این مسأله سبب شده است تا پرسش ها و ابهامات جدی در مورد وظایف و نقش مقام معاونت ریاست جمهوری به میان آید. با این حال، در کنار فلسفه وجودی، صلاحیت ها و وظایف معاونان رییس جمهور، معیاری که اغلب در مورد

گزینش معاونان ریاست جمهوری مهم پنداشته می‌شود این است که هر فردی که به عنوان معاون رییس جمهور انتخاب می‌شود، باید از قابلیت‌های لازم در صورت لزوم برای کسب مقام ریاست جمهوری برخوردار باشد. از همین رو، نامزدان ریاست جمهوری باید فردی را به عنوان معاون انتخاب کنند که نه تنها تاثیر مثبت بر نتیجه انتخابات داشته باشد، بلکه سبب تضعیف و خدشه‌دار شدن موقعیت آن‌ها نگردد. در جوامعی هم‌چون افغانستان، جایگاه معاون رییس جمهور نه تنها به میزان رأی قومی بستگی دارد، بلکه به میزان ثروت، جایگاه اجتماعی، محبوبیت، نمایندگی از قشر خاص، حزب و یا قوم خاص، توانایی در ایجاد روایت متفاوت و داشتن دیدگاه واضح در مسایل کلان کشوری نیز وابسته است. (پویا، 1399: روزنامه 8صبح)

بحث مهم دیگر در مورد صلاحیت‌ها و وظایف معاونان رییس جمهور، رویکرد متفاوت قانون اساسی در مورد معاون اول و دوم ریاست جمهوری است. این به دلیلی است که در هنگام تسوید و بحث روی احکام قانون اساسی تنها یک معاون برای رییس جمهور در نظر گرفته شده بود؛ اما پس از رأی‌زنی‌های فراوان معاونت دوم نیز در کنار معاون اول اضافه شد. افزودن معاونت دوم در آخرین روزها سبب شد تا در جاهایی از مسوده قانون اساسی تغییراتی وارد شود و در بعضی جاها این تغییرات وارد نشود که این مساله سبب عدم توازن و وجود ابهام در جایگاه حقوقی دو معاون شده است. که بنا به عقیده‌های سیاسی بسیاری از کارشناسان این اقدام یک تصمیم مصلحتی از جانب حامد کرزی در جریان تصویب قانون اساسی فعلی بوده است.

با مطالعه‌ی توصیفی و تحلیل از ساختار قوه‌ی مجریه در قانون اساسی کشور افغانستان با ساختارها، اجزا و صلاحیت‌های آن و میزان گستردگی آن دریافتیم که ساختار حقوقی و سیاسی در افغانستان بنا بر قانون اساسی این کشور یک نظام نیمه ریاستی متمرکز می‌باشد که در راس آن شخص رئیس جمهور با حوزه گسترده‌ای از صلاحیت‌ها قرار دارد و بعد از وی دو معاونت که شامل معاون اول و معاون دوم می‌باشد و همچنان بخش دیگر، شامل وزرا و کابینه دولت می‌باشد که در ساختار قانونی قوه مجریه تحت نظر رئیس جمهور

مقرر می‌گردند. حال با حاصل نمودن شناخت در خصوص قوه ی مجریه به مبادی حقوقی حکومت وحدت ملی که در نتیجه انتخابات 2014 افغانستان تشکیل و حکومت مشارکت ملی که در نتیجه انتخابات سال 2019 شکل گرفت پرداخته میشود و نهایتاً دو حکومت برآمده با ویژگی های خاص را با توجه به اصول قانون اساسی مورد قضاورت و نتیجه گیری قرار خواهیم داد.

انتخابات در قانون اساسی افغانستان

ماده 61

رئیس جمهور با کسب اکثریت بیش از پنجاه فی صد آرای رأی دهندگان از طریق رأی گیری آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب می گردد.

ماده 61

هرگاه در دور اول هیچ یک از کاندیدان نتواند اکثریت بیش از پنجاه درصد آرا را به دست آورد، انتخابات برای دور دوم در ظرف دو هفته از تاریخ اعلام نتایج انتخابات برگزار می گردد و در این دور تنها دو نفر از کاندیداهایی که بیشترین آرا را در دور اول به دست آورده اند، شرکت می نمایند.

به اساس حکم این ماده یک نامزد برای رئیس جمهور شدن در انتخابات به اکثریت (بیش از 50 درصد از کل رای) نیاز دارد. این شرط، که مخالف اکثریت ساده (رای بیش از نامزدهای دیگر اما کمتر از 50 درصد آرای ریخته شده در صندوق های رای) است، احتمال دور دوم انتخابات را بین نامزدهای نیرومند که کمتر از 50 درصد آرا را دریافت مینمایند، افزایش می دهد. این امر به ویژه با توجه به این که هیچ محدودیتی در تعداد برای نامزدی مقام ریاست جمهوری وجود ندارد، حقیقت دارد و در صورتی که تعداد نامزدها زیاد باشد این احتمال وجود دارد که هر یک از آنها فیصدی (درصد) کمی از آرا را بدست آورد. پس در صورتی که در دور اول برنده انتخابات معلوم نگردد مطابق به ماده 62

انتخاب به دور دوم خواهد رفت و همچنان با توجه به ماده 61، مدت دوره خدمت ریاست جمهوری پنج سال است، و وظیفه رئیس جمهور در اول جوزای (خرداد) سال پنجم بعد از انتخابات پایان می یابد. بنابراین برنده انتخابات رئیس جمهور کشور خواهد بود. در واقع با وجود رفتن انتخابات به دور دوم نیز برنده انتخابات رئیس جمهور خواهد بود که صلاحیت ها و وظایفی را قانون اساسی بر عهده وی قرار داده است و جایگاهی برای متباقی کاندیدا ها در درون قوه مجریه در نظر گرفته نشده است.

حکومت وحدت ملی افغانستان (2014-2019)

«حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان برای حد اکثر دو دوره زمانی پنج ساله ای که قانون اساسی سال 2004 مجاز می شمارد، سر کار بود. انتخابات ریاست جمهوری در ماه اپریل سال 2014 به منظور فراهم کردن زمینه اولین انتقال دموکراتیک قدرت در تاریخ افغانستان برگزار شد. با این حال، این انتقال قدرت خالی از اختلاف و مناقشه نبود. پس از برگزاری دور دوم انتخابات و در بجهت اتهامات مبنی بر وقوع تقلب گسترده در انتخابات، مصالحه ای حاصل شد که به تأسیس یک قوه مجریه دو گانه منتج گردید» (کاکر، 1396: 27)، این انتخابات با مخالفت گسترده و اتهام تقلب از سوی داکتر عبدالله همراه شده بود و او نتیجه انتخابات را نپذیرفت. در نهایت و بعد از چند ماه کشمکش و توافق های گوناگون سرانجام با بازشماری آرا و با دخالت مستقیم جان کری وزیر خارجه آمریکا و سفارت آمریکا در کابل و پادرمیانی حامد کرزی رئیس جمهور و شخصیت های جهادی دو نامزد توافق نامه ای امضا کردند که برنده انتخابات رئیس جمهور و رئیس شورای وزیران باشد و نامزد رقیب به فرمان رئیس جمهور، «رئیس اجرایی» و رئیس هیئت وزیران شود. تا دو سال بعد نیز لویه جرگه تشکیل جلسه داده، قانون اساسی را تعدیل و سمت نخست وزیری افزوده شود و رئیس اجرایی نخست وزیر گردد. پست های کلیدی نیز نصف نصف میان دو نامزد تقسیم می شود. (متن توافق نامه سیاسی انتخابات 1393) بنابراین در تاریخ 30 سنبله

(شهریور) 1393 این توافق امضا و حکومت وحدت ملی تشکیل یافت که مهمترین مفاد این توافقنامه شامل موارد ذیل می باشد:

- تشکیل کمیسیونی با مشورت رئیس اجرایی برای ویراستن قانون اساسی و تشکیل لویه جرگه بدین منظور برای افزودن سمت «صدر اعظم اجرایی»
- تشکیل سمت «رئیس اجرایی» با پیشنهاد نامزد رقیب و موافقت رئیس جمهور به فرمان او تا شکل گیری سمت نخست وزیری
- مقامات عالی رتبه با توافق رئیس جمهور و رئیس اجرایی تعیین می شوند
- رهبر اپوزیسیون به فرمان رئیس جمهور «رهبر تیم دوم» می شود و متحد حکومت وحدت ملی به شمار می رود
- نظام انتخابات اصلاح می شود

ایجاد مقام ریاست اجرایی

«بن بست ناشی از مناقشه انتخاباتی سال 2014 تهدیدی علیه دموکراسی شکننده ای بود که تنها یک دهه پیش برقرار شده بود. نیروهای درونی و بیرونی تحت نظارت جامعه بین المللی سعی در میانجی گری میان دو کاندید رقیب و یافتن یک راه حل داشتند. در این اثنا، رئیس جمهور کرسی به حیث رئیس دولت باقی ماند. سر انجام، کمیسیون مستقل انتخابات در تاریخ 19 سپتامبر 2014 پس از حصول توافق ابتدایی میان دو تیم انتخاباتی بر سر تشکیل حکومت وحدت ملی، محمد اشرف غنی را برنده انتخابات و رئیس جمهور بعدی افغانستان اعلام کرد. آقای غنی 56 درصد و داکتر عبدالله 44 درصد از آرا را کسب کردند.» (کاکر، 1396: 27)

آقای داکتر محمد اشرف غنی و داکتر عبدالله بعد از اعلان برنده انتخابات، موافقتنامه ای را در مورد تشکیل حکومت وحدت ملی امضا کردند و داکتر عبدالله رئیس اجرائیه این حکومت شد. بر مبنای موافقتنامه تشکیل حکومت وحدت ملی، مقام ریاست اجرائیه بنابر فرمان رئیس جمهور ایجاد شد و این مقام دارای مسئولیت های ذیل است:

- اشتراک در جلسات تصمیم گیری دوجانبه همراه با رئیس جمهور

- اجرای امور اداری و اجرایی حکومت، همان طور که بر اساس فرمان رئیس جمهور تعیین شده است
- پیشنهاد اصلاحات و تمهیدات مبارزه با فساد اداری
- ایفای نقش رابط میان قوای مقننه و قضائیه
- اجرا، پشتیبانی و نظارت بر پالیسی ها و برنامه ها
- ارائه توصیه ها به رئیس جمهور در باره امور حکومتی به شمول نصب یا عزل مقامات
- نمایندگی از رئیس جمهور در سطح بین المللی، طوری که مقتضی باشد.
- رئیس اجرایی، عضو شورای امنیت ملی است.
- رئیس اجرایی دارای دو معاون است؛ معاونین رییس اجرایی در مجالس کابینه و شورای امنیت ملی عضویت دارند.
- و...

رئیس اجرائیه همچنین ریاست جلسات منظم هفتگی شورای وزیران و هر یک از کمیته های فرعی آن را بر عهده دارد.

بررسی حکومت وحدت ملی و مقام ریاست اجرائیه از دیدگاه قانون اساسی افغانستان بر مبنای بند شصت و یکم قانون اساسی افغانستان: «رییس جمهور با کسب اکثریت بیش از پنجاه درصد آرای رای دهندگان از طریق رای گیری آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب می گردد.» در ادامه مرتبط با انتخاب رییس جمهور در صورتی که انتخابات ریاست جمهوری به دور دوم برود، چنین آمده است که: «در دور دوم انتخابات، کاندیدی که اکثریت آراء را کسب کند، رییس جمهور شناخته می شود.» و جایگاهی برای متباقی یا کاندیدا مورد نظری که به دور دوم راه یافته در درون ارکان اصلی قوه مجریه در نظر گرفته شده است.

«براساس قانون اساسی افغانستان رأی مردم تعیین کننده است. مردم رئیس جمهور را برای پنج سال انتخاب می کنند. این حکم صریح قانون اساسی است. به عبارت دیگر، ماده

چهارم، حاکمیت ملی را از آن ملت می داند که به گونه مستقیم یا توسط نمایندگان خود، آن را اعمال می کند. با این حال، دو طرف بدون توجه به حکم صریح قانون اساسی و انتخاب ملت به توافق سیاسی روی آوردند که این عینی ترین نقض قانون اساسی است» (حمیدی، 1395: روزنامه افغانستان). اگر چه شکل گیری این حکومت، از نظر شکلیات قانون اساسی بنا به برگذاری انتخابات مشکل خاصی ندارد. چون نهادهای انتخاباتی، انتخابات را برگزار کردند و مردم نیز بر مبنای قانون اساسی در انتخابات شرکت کردند اما در ماهیت حکومت ملی مغایرتی با قانون اساسی موجود می باشد. با در نظر داشت اصل صریح قانون اساسی افغانستان حکومت وحدت ملی که در نتیجه توافق مابین تیم های انتخاباتی شکل گرفت؛ هم از نظر ماهیت و هم از نظر شکل فاقد مشروعیت حقوقی و سیاسی است. (حمیدی، 1395: روزنامه افغانستان) و همچنین می توان گفت که اطلاق اصطلاح "رییس جمهور" که بار حقوقی دارد، به محمد اشرف غنی مطابق به پنداشت قانون اساسی درست نیست و باید بجای آن، اصطلاح "رییس دولت توافقی" بکار برده شود، چرا که در نتیجه یک توافق به عنوان رئیس دولت تعیین شد.

و همچنین در قانون اساسی مطابق با ماده اول، دولت افغانستان، دولت جمهوری اسلامی می باشد این ویژگی بر بنیاد ماده صد و چهل و نهم قانون اساسی غیر قابل تعدیل نیز پنداشته شده است که اصطلاح حکومت وحدت ملی افغانستان نیز مغایر با قانون اساسی کشور می باشد.

مسئله بعدی این است که در قانون اساسی افغانستان پست ریاست اجرائیه پیش بینی نشده است و ماده 71 به صراحت بیان می دارد که رئیس جمهور در رأس کابینه (هیئت دولت) قرار دارد. به عبارت دیگر، «پست اجرائیه امری ابداعی از سوی دو تیم انتخاباتی برای عبور و معامله با قانون اساسی است. از این جهت، می توان گفت که چارچوب حکومت وحدت ملی فاقد مشروعیت قانونی است.» (حمیدی، 1395: روزنامه افغانستان). ماده 60 مقام هایی چون رئیس جمهور، معاون اول رئیس جمهور و معاون دوم رئیس جمهور را تسجیل می کند؛ هیچ مقام اجرایی دیگری در این ماده ذکر نشده است. ماده 71 اظهار می دارد که

«حکومت متشکل است از وزرا که تحت ریاست رئیس جمهور اجرای وظیفه می نمایند». بنابر این، تعیین یک مقام اجرایی ثانی نه تنها مورد حمایت قانون اساسی سال 1382 قرار ندارد، بلکه می توان استدلال کرد که این مقام ساختار حکومت افغانستان را از یک الگوی ریاستی یا نیمه ریاستی به یک الگوی پارلمانی یا قوه مجریه دوگانه تغییر می دهد. چیزی که در جریان تسوید و تصویب قانون اساسی مورد ملاحظه قرار گرفت، اما به صراحت رد شد. (کاکر، 1396: 28)

سیستم قوه مجریه دوگانه فاقد مشروعیت است و نامؤثر بوده است. «از آنجایی که قانون اساسی سال 2004 نقشی را برای مقام ریاست اجرائیه کنار نگذاشته است، داکتر عبدالله متصدی مقام ریاست اجرائیه با مجموعه ی از مسئولیت هایی باقی مانده است که به طور ضعیفی تعریف شده اند و جایگاهی مشخصی در حقوق اساسی و قوه مجریه مطابق به قانون ندارد.» (کاکر، 1396: 28)

حکومت مشارکت ملی و انتخابات 2019 افغانستان

انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۸ چهارمین انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان است که در ۶ میزان (مهر) ۱۳۹۸ برگزار شد. در نتیجه نهایی این انتخابات، کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان، محمد اشرف غنی را با کسب ۵۰/۶۴ درصد آراء به عنوان برنده این انتخابات اعلام کرد. اعلام پیروزی محمد اشرف غنی مورد اعتراض تیم ثبات و همگرایی به رهبری داکتر عبدالله قرار گرفت و این تیم با فرض اینکه تقلب گسترده از جانب کمیسیون به نفع تیم مقابل صورت گرفته و نتیجه انتخابات برای تیم ثبات و همگرایی قابل پذیرش نبوده، اعلان تشکیل «حکومت همه شمول» کرد. در نهایت، اشرف غنی و عبدالله در تاریخ ۱۹ اسفند سال ۹۸، همزمان مراسم تحلیف برگزار کردند. در پی شکست میانجیگری «زلمی خلیل زاد» نماینده فوق العاده آمریکا در افغانستان، وزیر امور خارجه آمریکا «مایک پمپئو» در سفر به افغانستان سعی کرد نقش میانجی را ایفا کند، اما موفق نشد و اظهار داشت: «ایالات

متحده با هر گونه تلاش برای ایجاد دولت موازی در افغانستان مخالف است.» (خبرگزاری آوا، 1399)

در نهایت با میانجیگری منتفدین سیاسی داخلی همچون حامد کرزی رئیس جمهور پیشین و عبدالرب رسول سیاف از رهبران جهادی، بار دیگر طرفین اقدام به توافق و تشکیل حکومت مشارکتی نمودند. که در نتیجه بنا بر مفاد توافق نامه داکتر اشرف غنی رئیس جمهور و داکتر عبدالله ریاست شورای عالی مصالحه ملی را به عهده خواهد داشت و شخص دوم کشور خواهد بود و رسماً شورای عالی مصالحه را رهبری خواهد کرد که مقر آن در قصر سپیدار خواهد بود. دو معاون این شورا، معاونین داکتر عبدالله در تیم ثبات و همگرایی و سه معاون دیگر برای این پست از سوی رییس جمهور معرفی خواهد شد. رئیس شورای عالی مصالحه ملی رهبری امور پروسه ملی صلح و رهبری جلسات این شورا را به عهده خواهد داشت. تصمیم ها و مصوبات شورای عالی مصالحه ملی نهایی بوده و در پرتو قانون اساسی کشور عملی نمودن آن الزامی می باشد. رئیس جمهوری اسلامی افغانستان در صورت لزوم در جلسات مشورتی، مقامات شورای عالی مصالحه ملی را دعوت می نمایند. همچنین معرفی 50 درصد کابینه به شمول وزارت خانه های کلیدی و انتخاب والیان ولایات براساس یک قاعده ی مورد توافق دو جانب از موارد دیگر این توافقنامه سیاسی است. مدت اعتبار این توافقنامه سیاسی، تا پایان دوره حکومت خوانده شده است. (متن توافقنامه سیاسی انتخاباتی 1399)

پس بنابراین میتوان اظهار نمود که حکومت مشارکت ملی تداوم حکومت وحدت ملی بوده، همچنان میتوان اشاره نمود که توافقنامه اخیر، با وجود تفاوت های ظاهری و تغییراتی در ادبیات و مفاهیم به کار گرفته شده در آن با توافقنامه پیشین در سال 2014، در ماهیت و محتوا، شباهت های بسیاری به یکدیگر دارند. «به عنوان مثال واژه "ریاست اجرایی" در توافقنامه صلح سال 2014 و جایگاه حقوقی عبدالله عبدالله در آن منصب یاد شده بود اما در توافقنامه سال ۱۳۹۸ از واژه "ریاست شورای عالی مصالحه" که اختیارات شبیه به یک معاون ریاست رئیس جمهور در تصمیم گیری ها، بودجه، شیوه تصمیم گیری و امکانات

امنیتی برخوردار است و بر تمام موضوعات مربوط به صلح و جلب کمک بین‌المللی پس از برقراری صلح، نظارت خواهد داشت، استفاده شده است.» (خبر گذاری ایسنا، 1399). بر اساس این توافقنامه معاونان (دو معاون) دکتر عبدالله عبدالله، معاونان شورای عالی مصالحه ملی و عضو کابینه (حکومت) خواهند بود و سهم ۵۰ درصدی از کابینه در اختیار آقای عبدالله عبدالله و تیم وی قرار خواهد گرفت. شورای عالی مصالحه، متشکل از رهبران سیاسی و شخصیت‌های ملی است که هیئت ۲۰ نفره مذاکره‌کننده با طالبان و وزارت دولت در امور صلح، از زیر مجموعه‌های آن به شمار می‌رود.

این در حالی است که توافقنامه سیاسی پیشین بین محمد اشرف غنی و دکتر عبدالله عبدالله برای تشکیل حکومت وحدت ملی با مشکلات بسیاری از جمله عملی نشدن بسیاری از مفاد آن روبرو بود. این مسأله همواره زمینه‌ساز اختلاف بین این دو شخصیت سیاسی کشور بود. زمان، مشخص خواهد کرد که مواد این توافقنامه جدید تا چه اندازه به خصوص از سوی رئیس‌جمهور عملی خواهد شد!

بررسی حکومت برآمده از انتخابات 2019 افغانستان از دیدگاه حقوقی

ساختار برآمده از انتخابات اخیر در واقع تداوم همان ساختار قبلی می‌باشد که شاهد تغییرات جزئی در آن می‌باشیم. و از آنجایی که قانون اساسی افغانستان تنها یک طرف انتخابات را بر اساس رای و حاکمیت مردم به عنوان رئیس حکومت معرفی می‌نماید اما باز نخبگان سیاسی بدون توجه به قانون اساسی و بنا بر توافق مابین یکدیگر و مصلحت‌سنجی بصورت مشترکانه حکومت جدیدی تشکیل دادند. اگرچه این بار شخص دکتر عبدالله مقامی که بطور مستقیم دخالت در حوزه وظایف و اختیاراتی که بنا به قانون اساسی برای رئیس‌جمهور تعریف نموده نمی‌باشد اما از قدرتی که بنابر توافق سیاسی می‌تواند به بعضی از صلاحیت‌های و وظایف رئیس‌جمهوری که همانا مقرر نمودن و چینش اعضای کابینه و ساختارهای حکومتی می‌شود، دخالت نماید و بر خلاف فصل سوم که قوه مجریه را تحت ریاست رئیس‌جمهور تعریف می‌کند، دکتر عبدالله عبدالله نیز در ترکیب حکومت

نقش دارد که این باز خلاف قانون اساسی کشور می باشد چرا که در زمره صلاحیت های رئیس جمهور می باشند و نه در زمره صلاحیت های کسی دیگر.

همچنان در خصوص جایگاه ریاست شورای مصالحه ملی می بایست اشاره نمود که در افغانستان نیز مطابق ماده شصت و چهارم و بعضی احکام متفرق دیگر در قانون اساسی، رئیس جمهور از صلاحیت های بسیاری برخوردار است. در کنار آن، آنگونه که رئیس جمهور در رأس هر سه قوه دولت قرار دارد و بر مبنای ماده صد و چهل و دوم، می تواند برای تعمیم احکام قانون اساسی و تامین ارزش های آن، ادارات لازم را تشکیل دهد. بنا براین در این موارد میتوان ریاست شورای مصالحه ملی را توجیه نمود. بنابراین، نمی توان نهاد ریاست شورای مصالحه را مغایر قانون اساسی دانست چرا که به حیثه وظایف رئیس قوه مجریه دخالت نداشته و وظایف مخصوص به خود را دارد و در زیر مجموعه وظایف و صلاحیت های حکومت قرار می گیرد. در واقع به نظر نگارنده ریاست شورای مصالحه در درون قوه مجریه قرار دارد و نه در برابر قوه مجریه. اما جایی که انتقاد بر آن وارد است و مغایرت دارد با قانون اساسی، بحث تقسیم بندی ساختار های اجرایی حکومت و مقرری های قوه مجریه می باشد که دخالت در حوزه صلاحیت های رئیس جمهور مغایرت با قانون اساسی کشور دارد که از سوی تیم سیاسی دکتر عبدالله اعمال می شود.

نتیجه گیری

«به کلیه متصدیان و دستگاه هایی که کار ویژه آنها جنبه اجرایی دارد در حقوق اساسی قوه ی مجریه میگویند. تمایز بین واضعان قواعد قانونی و مجریان یکی از نخستین ضوابط برای تفکیک قوه مقننه از قوه مجریه به شما می آید.» (قاضی، 1377: 232). «قوه مجریه یا عامل اجرایی حکومت مرکب از شماری از مقامات عالی اجرایی است که عهده دار اجرای قوانین و رهبری سیاست دولت میباشد» (طباطبایی، 1385: 83). عالی ترین مقام قوه مجریه ریاست آن و به عبارتی ریاست کشور می باشد که شکل و چگونگی ساختار آن در کشور های مختلف بنا به قانون اساسی کشور ها تعریف می شود. به تعبیر دیگر در هر گونه الگوی قانون اساسی (در واقع در هر نوع حکومتی) معمولاً قوه مجریه ای وجود دارد که در رأس

دولت ایفای وظیفه می کند. نظر به اختیارات مشخصی که به قوه مجریه محول می شوند، «این قوه می تواند مسئولیت های گسترده ای در عرصه های سیاست گذاری، قانون گذاری و امور مالی داشته باشد. معمولاً رئیس قوه مجریه به مثابه رئیس دولت از صلاحیت تعیین اعضای کابینه، سفرا، قضات ستره محکمه (دادگستری) و دیگر مقامات بلند پایه برخوردار است. قوه مجریه سیاست داخلی و خارجی کشور را تعیین و اجرا می کند.» (تکامل، قوه مجریه، 1396: 6)

افغانستان در سال 1747 توسط احمد شاه درانی به عنوان یک کشور تأسیس شد، ولی تا سال 1923 فاقد قانون اساسی بود. افغانستان اولین قانون اساسی خویش را در سال 1923 در زمان سلطنت شاه امیر امان الله خان اتخاذ کرد. «نخستین قانون اساسی کشور فاقد مفهوم تفکیک قوا بود، اما یک شورای دولتی را ایجاد کرد که دارای کارکردهای مشورتی بود.» (کاگر، 1396: 5) «نهایتاً قانون اساسی سال 2004 که چهارچوب حقوقی حکومت فعلی کشور را فراهم می کند، در پی سقوط رژیم طالبان مطرح و تصویب شد. قانون اساسی نافذ افغانستان مصوب سال 2004 یک نظام نیمه ریاستی را که در آن رئیس جمهور در رأس قوه مجریه قرار دارد، تسجیل می کند و شامل قوای مستقل مقننه و قضائیه نیز می شود. به تعبیری قانون اساسی سال 2004 خواستار برقراری یک نظام نیمه ریاستی می شود که عموماً مناسب حال یک کشور پسا منازعه دانسته شده و تفکیک قوا به شکل نظارت بر اقتدار رئیس جمهور از اصول آن می باشد. در راس ساختار قوه مجریه افغانستان، رئیس جمهور قرار دارد و ماده 60 در خصوص رئیس جمهور اظهار می دارد که رئیس جمهور که در رأس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار دارد، صلاحیتهای خود را در عرصه های اجرائیه، مقننه، قضائیه، مطابق به احکام این قانون اساسی، اعمال می کند و همچنین این ماده نیز علاوه بر جایگاه رئیس قوه مجریه در ساختار اساسی کشور، جایگاه معاونین اول و دوم و (ماده 71 قانون اساسی) وزرای حکومت را مشخص می کند. ماده شصت و چهارم نیز صلاحیت ها و وظایف ریاست جمهوری را مشخص می نماید، که از این ماده

در میابیم که قانون اساسی افغانستان برای رئیس جمهور صلاحیت ها و وظایف زیادی پیش بینی نموده است. (مواد قانون اساسی افغانستان)

حاکمیت ملی در افغانستان مطابق به ماده چهارم قانون اساسی متعلق به ملت است که می-توانند نمایندگان خود را انتخاب نمایند و قانون اساسی انتخاب رئیس جمهور را مطابق به ماده 61 تعریف میکند که رئیس جمهور با کسب اکثریت بیش از پنجاه در صد آرای رأی دهندگان از طریق رأی گیری آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب می گردد. اما در خلال انتخابات سال 2014 و انتخابات سال 2019 حکومت برآمده از انتخابات در افغانستان به گونه ای بود که از حیث قانون اساسی شناخته شده نبوده و نیازمند مطالعه و مطابقت آن با قانون اساسی می باشد. می توان اظهار داشت که در طی دو دوره مذکور حکومتی تشکیل شد که طرفین انتخابات بنا بر توافق سیاسی مابین خود به تقسیم قدرت، وظایف و صلاحیت ها پرداخته و شکل جدیدی از ساختار حکومت و ارکان قوه مجریه را ارائه نمودند که به دنبال آن قدرت ریاست جمهوری محدود و پست ریاست اجرائیه شکل گرفته که نقش پررنگ مستقیمی در چینش کابینه و ساختار قوه مجریه در حکومت داشت. به تعبیری دو حکومت مورد مطالعه، بر خاسته از توافق سیاسی بین طرفین بوده که به موجب آن پست غیر پیش بینی شده در ساختار قوه مجریه افغانستان تشکیل شده و حوزه ی اختیارات و وظایف و صلاحیت ها در هم تنیده شده بودند. بنابراین میتوان نتیجتاً اظهار نمود که در دو حکومت مورد مطالعه، شخص داکتر عبدالله تا حدود زیادی حضور پررنگی در ریاست و رهبری حکومت داشت که منتج به شکل گیری قوه مجریه دو گانه شده بود که مطابق به مندرجات قانون اساسی شامل نقض صلاحیت ها و وظایف و اختیارات ریاست جمهوری از سوی تیم انتخاباتی رقیب شده و تغییر و دخالت در ساختار های جزئی قوه مجریه ، همگی موید نقض اصول قوانین اساسی کشور می باشد. لذا مقامات و نخبگان سیاسی افغانستان طی دو دوره حکومت متوالی از لحاظ حقوقی، قوانین اساس کشور را نقض و بنا به مصلحت های سیاسی و منافع اولیای کشور اقدام به تحریف بر ساختار قوه مجریه نمودند

و مغایر با آن به جهت حفظ وضع موجود و به خصوص مواجهه با مشکلات سیاسی و امنیتی این کشور اقدام نمودند.

فهرست منابع

- قانون اساسی افغانستان، سال 1382 (2004)
- قاضی ، سید ابوالفضل ، 1310-1377، بایسته های حقوق اساسی. تهران: میزان، 1396
- طباطبایی مومنی، منوچهر، 1303، حقوق اساسی (کلیات و رژیم های مهم سیاسی). تهران: نشر میزان، 1380
- کاکر، کاوون: کریم، توماس: رووفی، همایون. (1396). تکامل قوه مجریه در افغانستان: نگاهی به گذشته و سفارشات برای آینده. (ترجمه سید محمد رضا کامظمی). کابل: واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان
- لیدا الهر، روزا : اسپونیزا، الیزابت : فارینگتن، جان : لدین، گاب : لويس، دانیل (1394) مبادی حقوقی افغانستان. (ترجمه غزال حارث و محمد اسحاق زاده)، مدرسه حقوقی استفورد: پروژه تعلیمات حقوقی افغانستان دانشکده حقوق دانشگاه استانفورد
- دانش، سرور، 1389، حقوق اساسی افغانستان. کابل: انشارات موسسه تحصیلات عالی ابن سینا
- مشتاقی، رامین، 1388، رهنمود انستیتوت ماکس پلانک برای حقوق اساسی افغانستان. کابل: انستیتوت ماکس پلانک
- تقوی، علی: عزیزی، عبدالمتمین، (1397)، «مقاله بررسی تطبیقی وظایف و اختیارات رئیس جمهور در حقوق ایران و افغانستان»، نشریات علمی جامعه المصطفی، ش 6، پاییز و زمستان

- دانش، سرور، مجموعه کامل قوانین اساسی افغانستان، تاریخچه مختصر قوانین اساسی افغانستان (1386). کابل
- پویا، فواد، جایگاه معاونان ریاست جمهوری در نظام حقوقی افغانستان (11 جوزا 1399)، روزنامه 8 صبح
- دفتر معاونت دوم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان، (30 ثور 1398). «بنیاد های حقوقی و قانونی مشروعیت استمرار فعالیت حکومت وحدت ملی»
- متن توافق نامه ی سیاسی تشکیل حکومت وحدت ملی، (29 سنبله 1393)
- متن توافق نامه سیاسی بین غنی و عبدالله (28 ثور 1399)
- حمیدی، رحیم. «غربت قانون اساسی در حکومت وحدت ملی»، (2 جوزا 1395)، روزنامه افغانستان

منابع اینترنتی

- مالی، ویلیام، « قوه اجرائیه قوه مقننه و گزینه های انتخاباتی افغانستان»
http://cic.nyu.edu/sites/default/files/default_execlegiselectorsystemsmaleyp9df
- مبنا و اساس مشروعیت حکومت وحدت ملی چیست؟،
http://dari.saharnews.net/%d9%85%d8%a8%d9%86%d8%a7، (26 ژانویه 2019)، خبرگزاری سحر
- اشرف غنی و عبدالله بار دیگر توافق نامه سیاسی برای تشکیل حکومت امضا کردند،
https://avapress.com/fa/news/210206، (28 ثور 1399)، خبرگزاری صدای افغان (آوا)
- انتخابات ریاست جمهوری افغانستان،
https://www.irna.ir/subject/83485334/-، (31 شهریور 1398)، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران
- «توافق عبدالله و غنی توان حکومت کابل برای صلح با طالبان را تجمیع میکند»،
https://www.isna.ir/news/99023122655/، (4 خرداد 1399) خبرگزاری ایسنا

- «کمیسیون انتخابات دکتور اشرف غنی را به حیث برنده انتخابات اعلام کرد»
<http://www.bakhtarnews.com.af/dari/political-news> (۳۱ سنبله ۱۳۹۳)،
باختر نیوز
- «آنچه گذشت لحظه به لحظه با روز آغاز رقابت‌های انتخاباتی افغانستان»،
https://www.bbc.com/persian/afghanistan/_live2014_af_140405/04/2014
page_election_da، (۳ فوریه ۲۰۱۴)، بی‌بی‌سی فارسی
- «کمیسیون انتخابات اشرف غنی را رئیس‌جمهور منتخب اعلام کرد»،
<https://www.etilaatroz.com/93174/election-commission-announced-ashraf-ghani-as-the-president/>، (18-02-2020)، روزنامه اطلاعات
- «عبدالله اعلام کرد که ثبات و همگرایی «حکومت همه‌شمول» را تشکیل می‌دهد»،
[https://www.etilaatroz.com/93192/abdullah-abdullah-reject-the-finale-
result-of-election/](https://www.etilaatroz.com/93192/abdullah-abdullah-reject-the-finale-result-of-election/)، (18-02-2020)، روزنامه اطلاعات روز

دشواری های استناد به حق آزادی بیان در ماجرای کاریکاتور شارلی ابدو و موارد مشابه

ابوالفضل نوجوان¹

چکیده

مقاله حاضر در راستای پاسخ به این پرسش که «استناد به حق آزادی بیان در توجیه مواردی همچون کاریکاتورهای شارلی ابدو، دارای چه دشواری هایی است؟»، اطلاعات لازم را با روش کتابخانه ای گردآوری و مورد توصیف و تحلیل قرار داده و به این نتیجه رسیده که از دو بعد اخلاقی و حقوقی، استناد مذکور ناموجه است. اصل اخلاقی انصاف می گوید، آنچه برای خود خوش نداری، برای دیگران هم نپسند. تجربه نشان داده که این توجیه کنندگان، در باب توهین هایی که به خودشان می شود، به آزادی بیان استناد نمی کنند. از نظر روش شناسی حقوقی نیز این استناد، ناموجه است. زیرا، هر حکمی، برای موضوعی است و مورد مذکور (یعنی اهانت از طریق انتشار کاریکاتور)، موضوع حکم آزادی بیان نیست. اگر دلیل اخیر مورد مناقشه قرار گیرد، باز میتوان گفت: بر اساس اسناد بین المللی همچون بند (۳) ماده (۱۹) میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، آزادی بیان، تابع محدودیت های معینی از جمله احترام به حقوق یا حیثیت سایرین و اخلاق عمومی است که استناد به آزادی بیان در توجیه موارد مذکور را غیر ممکن می کند. بنابراین در این مقاله به بررسی امکان استناد به آزادی بیان در مواردی همچون ماجرای کاریکاتورهای شارلی ابدو پرداخته میشود.

واژگان کلیدی

حق آزادی بیان، حقوق، اخلاق، اهانت در قالب کاریکاتور

¹ دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه تبریز (abolfazl.nojavan.1379@gmail.com)

مقدمه

گاه، در توجیه توهین هایی که در قالب کاریکاتور یا قالب های مشابه انجام می گیرد به «حق آزادی بیان» استناد می شود. یکی از این موارد استنادی است که «امانوئل مکرون» رئیس جمهور وقت فرانسه و افرادی دیگر، در توجیه اقدام توهین آمیز روزنامه «شارلی ابدو» در انتشار کاریکاتورهایی منسوب به پیامبر اسلام (ص)، به حق آزادی بیان کرده اند (خبرآنلاین، 1399) از این رو، دشواری های استناد به آزادی بیان در توجیه موارد گفته شده را بررسی خواهیم کرد. این مقاله دشواری های مذکور را در دو عنوان مجزا سامان داده است: اول) دشواری اخلاقی؛ دوم) دشواری حقوقی.

پیش از پرداختن به این دو دشواری، ذکر دو نکته زیر ضروری است: نکته اول اینکه در بخش دشواری های حقوقی از ذکر دشواری هایی که در حقوق داخلی و فقه اسلامی وجود دارد، صرف نظر کرده و سعی خواهد شد از دشواری های فراملی و فرادینی بحث شود.

نکته دوم اینکه این پرسش را می توان از توجیه کنندگان مذکور پرسید که «اگر این عمل در راستای آزادی بیان است، چرا خود شما در موارد مشابه، چنین استدلالی نمی کنید؟». یعنی «در موارد مشابه که به ضرر خودتان است به آزادی بیان استناد نمی کنید؟». در این مقاله، از این «پاسخ های نقضی» هم صرف نظر شده است.

دشواری های اخلاقی

منظور از دشواری اخلاقی، ناسازگاری توجیه انتشار کاریکاتورهای توهین آمیز در قالب آزادی بیان، با اخلاق جهانی است. در این بخش به دنبال اثبات این مدعا هستیم که «استناد به آزادی بیان در توجیه انتشار کاریکاتورهای توهین آمیز از منظر اخلاق جهانی، ناموجه است». بدین منظور ابتدا به معرفی اخلاق جهانی پرداخته، آنگاه به بررسی ناموجه بودن این توجیه می پردازیم.

سوای شکاکان و نسبی‌گرایان، الزامات اخلاقی مورد پذیرش تمامی اندیشمندانی است که با دید فلسفی یا غیر فلسفی به حوزه اخلاق وارد شده‌اند. اصولی مانند لزوم عدالت، لزوم وفای به عهد و پیمان، لزوم انصاف، لزوم صداقت، لزوم امانت‌داری، لزوم خودداری از اضرار به غیر و لزوم خودداری از فریب‌کاری به اجمال و کلیت خود در همه جوامع و فرهنگ‌ها به رسمیت شناخته شده‌اند. بنابراین به این معنا از اخلاق می‌توان اخلاق جهانی گفت، چرا که مشترک بین همه انسان‌ها و ادیان بزرگ است (محقق داماد، 1377: 27). در «نخستین بیانیه به سوی اخلاق جهانی» برای نمونه به این «قاعده طلایی» تصریح شده که «ما باید با دیگران، چنان رفتار کنیم که خوش داریم که دیگران با ما آنگونه رفتار کنند». این قاعده که در واقع، دربردارنده محتوای اصل انصاف است، اخلاقاً الزامی است. این قاعده طلایی را که به حق باید با طلاق نوشت، همه مکتب‌ها و نظام‌های اخلاقی، ادیان و جوامع می‌پذیرند. طبق این بیانیه، از اصل مذکور چهار رهنمود دیگر نیز نشأت می‌گیرد که عبارتند از: تعهد به فرهنگ عدم خشونت، تعهد به فرهنگ همبستگی و نظام اقتصادی عادلانه، تعهد به فرهنگ مدارا و زندگی قرین صداقت، تعهد به فرهنگ مشارکت و حقوق برابر مردان و زنان (قراملکی، 1383: 71-65). اتفاقاً همین اصل در متون دینی اسلامی نیز آمده است (قراملکی، 1382: ص. 84). این در حالی است که انتشار کاریکاتور مذکور یا مواردی از این قبیل، انصافاً نارواست. یعنی از منظر اخلاقی که به این فعل بنگریم، دو شرط ناروایی در آن فراهم است: شرط اول که عبارت است از عمدی و اختیاری بودن انتشار کاریکاتورها. شرط دوم که عبارت است از غیرمنصفانه بودن انتشار این کاریکاتورها. با این توضیح که هر وجدان‌بیداری، نمی‌پسندد که وی با فرآیندی مثل انتشار کاریکاتور در معرض توهین قرار گیرد، بنابراین نباید در باب دیگری مرتکب این عمل زشت شود. (کونگ، 1389: 146-115)

دشواری‌های حقوقی

منظور از دشواری حقوقی، ناسازگاری توجیه انتشار کاریکاتورهای توهین‌آمیز در قالب آزادی بیان، با اسناد بین‌المللی حقوق بشری است. در این بخش به دنبال اثبات این مدعا

هستیم که «استناد به آزادی بیان در توجیه انتشار کاریکاتورهای توهین آمیز از منظر اسناد بین المللی در زمینه حقوق بشر، ناموجه است.»

با این توضیح که توجیه کنندگان فوق درصدد اثبات این مدعا هستند که «چون همه دارای آزادی بیانند، پس انتشار کاریکاتورهای توهین آمیز، رواست». این در حالی است که از منظر روش شناسی حقوقی، این یک مغلطه بزرگ به شمار می رود. چرا که حکمی که در باب انتشار کاریکاتور مذکور وجود دارد، آزادی بیان نیست، بلکه ممنوعیت توهین به ادیان است. با این توضیح که، توهین به ادیان از هر طریقی از جمله از طریق انتشار کاریکاتور، خروج موضوعی از آزادی بیان دارد و حکم موجود در اسناد بین المللی در زمینه حقوق بشر، شامل این مورد (یعنی توهین از طریق انتشار کاریکاتور) نمی شود. بلکه اسناد بین المللی حقوق بشری، خود، توهین به ادیان را ممنوع کرده اند. حتی می توان گفت، ملاحظه اسناد بین المللی در باب حق آزادی بیان، نشانگر این است که این حق، خود شاخه ای است از اصل احترام، لذا نمی توان به بهانه آزادی بیان، اصل احترام را نقض کرد. پس آنگاه که پای توهین به میان می آید، آزادی بیان رخت برمی بندد. در این خصوص می توان به ماده 19 میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی اشاره کرد که می گوید:

1. هیچ کس را نمی توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد.
2. هر کس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا به هر وسیله دیگر به انتخاب خود می باشد.
3. اعمال حقوق مذکور در بند 2 این ماده مستلزم حقوق و مسئولیت های خاص است و لذا ممکن است تابع محدودیت های معینی بشود که در قانون تصریح شده و برای امور ذیل ضرورت داشته باشد:

الف - احترام حقوق یا حیثیت دیگران.

ب - حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی.

چنانکه ملاحظه می شود بند (۳) ماده (۱۹) میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، صراحتاً آزادی بیان رو مستلزم حقوق و مسئولیت‌های خاصی معرفی نموده و آن را تابع محدودیت‌های معینی قرار داده که از جمله آن‌ها احترام به حقوق یا حیثیت سایرین و مواردی چون حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی است (صادقی، 1397: 40)

نتیجه‌گیری

از منظر اصل انصاف، انتشار چنین کاریکاتورهایی ناروا است. چرا که این اصل اخلاقی به ما می گوید، آنچه برای خود خوش نداری، برای دیگران هم نپسند. تجربه نشان داده که این توجیه کنندگان، هیچ گاه در باب توهین هایی که به خودشان می شود، به آزادی بیان استناد نمی کنند، پس در باب توهین هایی که به دیگران می کنند نیز نباید به این اصل استناد کنند. به عبارت دیگر، این استناد اخلاقاً و انصافاً ناروا و ناموجه است .

از منظر اسناد بین المللی در زمینه حقوق بشر نیز گفتیم: «استناد به آزادی بیان در توجیه انتشار کاریکاتورهای توهین آمیز، از منظر اسناد بین المللی در زمینه حقوق بشر، ناموجه است». زیرا:

اولاً) استناد به آزادی بیان در این مورد، از نظر روش شناسی حقوقی، مغلطه است. زیرا، هر حکمی، برای موضوعی است و مورد مذکور (یعنی اهانت از طریق انتشار کاریکاتور)، موضوع حکم آزادی بیان نیست .

ثانیاً) اگر دلیل فوق پذیرفته نشود، باز می توان گفت: بر اساس مواردی همچون بند (۳) ماده (۱۹) میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، صراحتاً آزادی بیان، مستلزم حقوق و مسئولیت‌های خاصی معرفی شده و تابع محدودیت های معینی قرار داده شده که از جمله آن‌ها احترام به حقوق یا حیثیت سایرین و اخلاق عمومی است.

فهرست منابع

- صادقی، علی (1397)، بررسی و نقد دیدگاه تعارض جرم-انگاری توهین به مقدسات دینی با آزادی بیان، پاسخ، شماره 12.
- فرامرز قراملکی، احد (1383)، به سوی اخلاق جهانی، کتاب نقد، شماره 30.
- فرامرز قراملکی، احد (1382)، تأملی در اخلاق جهانی با تأکید بر بیانیه‌های سویدلر و هانس کونگ، حکمت، شماره یک .
- کونگ، هانس (1389)، اخلاق جهانی به مثابه بنیانی برای جامعه جهانی، ترجمه سید حسین شرف-الدین، معرفت اخلاقی، شماره اول .
- محقق داماد، سید مصطفی (1377)، اخلاق جهانی و گفتگوی تمدن‌ها، بخارا، شماره 4.
- خبر آنلاین، مکرون در واکنش به کاریکاتور موهن شارلی ابدو: کفرگویی جزو آزادی بیان است:

1399/9/28، <https://www.khabaronline.ir/news/1428910>

حق ازدواج صغار از تکلیف مداری تا حق مداری

محمدرضا جعفری¹

چکیده

ازدواج یک مقوله بسیار مهمی است که سعادت جامعه بشری وابسته به انجام درست آن و تشکیل یک خانواده سالم است. هر آنچه که انجام صحیح ازدواج را دچار اختلال کند باید از ریشه و بن کنده شود. ازدواج شخص صغیر یکی از همین رویه های نامناسب در انجام این امر است که از دیرباز بدان مبادرت شده است. شاید در گذشته این نوع از ازدواج نهایتا ساختار مطلوبی پیدا می کرد اما امروزه بر اساس شواهد و تجارب گوناگون، یکی از آسیب های جدی جامعه بشری شمرده می شود که باید درمان شود. در این مقاله سعی شده است که مطمح نظر فقه و حقوق تاحدی در این باره تبیین شود و در این میان ضعف هایشان آشکار گردد. در نهایت مطلوب آن است که این نوع از ازدواج، منع مطلق قانونی داشته باشد و به سبب آسیب های فراوانی که به دنبال دارد از انجام آن صرف نظر شود.

واژگان کلیدی

ازدواج، تزویج، صغار، حق مداری، فقه، حقوق

¹ دانشجویی مقطع کارشناسی حقوق دانشگاه مفید (jafari.mohammadreza1378@gmail.com)

مقدمه

حق ازدواج یکی از حقوق طبیعی انسان هاست که به صرف وجود در جامعه از آن بهره مند هستند. اما امروزه این حقوق طبیعی که اغلب با خود تکالیفی به همراه داشته اند تا خوی دریدگی را از آدمی جدا سازند، جای خویش را به حقوق بی تکالیف داده اند که بی محابا خود را به هر سویی می دوانند و دیر نباشد که حق دریدن انسان ها هم داده شود!

بی شک آنچه بیش از هر چیز سعادت و تداوم جامعه بشری را در پی دارد، توأمانی حق و مسئولیت است. اگر حقی وجود دارد باید مسئولیتی را هم در پی داشته باشد تا از این طریق توازن برقرار شود و انسان به خواسته های خویش به نحو مطلوب دست یابد. در حقیقت وجود مسئولیت در کنار حق، ضمانت وجود خود حق است که مبادا به آن دست یازیده شود. بنابراین چنانچه حق بدون هیچ مسئولیتی بوجود بیاید بیش از هر چیزی خود آن حق را تهدید می کند.

برخی اصطلاح تکلیف را در کنار حق بکار میگیرند اما به نظر استعمال "مسئولیت" مناسب تر باشد چراکه واژه تکلیف بیشتر بار دینی و در ادیان یک مقوله پر رنگ است¹.

مقوله حق، خود در جهان امروز سهم ستبری از بحث را دارد تا جایی که اگر بخواهیم دو رکن جهان جدید را نام ببریم تا با جهان قبل تمیز داده شود، تکنولوژی و مسئله حق خواهد بود. البته حق در گذشته، دایره ضیقی داشت و این تکالیف بودند که گوی اهمیت را برده بودند. حتی تعریف انسان به جانور مکلف هم ممکن بود و همه آن را از بدیهیات می پنداشتند. زبان ادیان، تماماً زبان تکلیف بود و این سن تکلیف بود که باید تعیین میشد. اما در جهان مدرن موقعیت متفاوتی پیدا می شود و این محق بودن آدمی است که از بدیهیات شمرده میشود. صدور بیانیه اعلامیه حقوق بشر و اشتیاق دولت ها به گنجاندن آن در قانون اساسی خود، گویای این واقعیت است. پیدایش مکتب لیبرالیسم² و گسترش اندیشه

¹ دین عبارت است از مجموع احکام جبری و تکلیفاتی که اطاعت آن بی چون و چرا بر همه واجب است و در

مبادی آن ذره ای شک و شبهه نمی شود بخود راه داد. (هدایت، ترانه های خیام)

² لیبرالیسم به معنای آزادی خواهی نیست بلکه به معنای مکتب حق مداری است.

لیبرالیستی محصول جهان جدید است.

اما صرف نظر از اینکه کدام زمینه برای رشد و کمال انسان مناسب است، باید گفت که ما اکنون در موقعیت و زمان کنونی زیست می کنیم و نگرشی که امروز بر جهان حاکم است، یک نگرش حق مداری است و تماما از این زفان سخن خود را می گوید. بنابراین هم زبانی قدم نخست برای فهم و درک ایشان است. و متاسفانه، قانون اساسی ایران نمی داند که به کدام سمت باید غلطید. گاه بر حق تکیه می کند^۱ و گاه جانب تکلیف را سفت می گیرد. به عنوان مثال اگر در گذشته، ازدواج صغار منعی نداشت و قلمی در رد آن زده نمیشد به سبب همان تکلیف اندیشی و اطاعت اندیشی بود. اما امروزه در گفتمان جدید، ازدواج یک حق شمرده میشود پیش از آنکه یک طاعت باشد. و اینگونه بعید نیست که در آینده حتی بطور کلی از بعض اشخاص قابل اسقاط باشد چراکه آسیب این اشخاص به خود و جامعه بشری بوسیله ازدواج فهمیده و تجربه خواهد شد. اما برای جمع میان این دو گفتمان در مقوله ازدواج بهتر است این طاعت را از سنین خاص شروع کرد و پیش از آن کان لم یکن قلمداد شود!

نیکو به یادآوری است که اگر ازدواج یک حق تلقی می شود باید به همراه خود مسئولیت نیز به همراه داشته باشد تا منافع آن تضمین گردد و الا چنانچه مسئولتی به بار نیآورد نه تنها موجب شکوفایی جامعه بشری نمی شود بلکه آن را به سمت ورطه هولناکی خواهد کشید.

ازدواج و نگرش تکلیف مداری

ازدواج در ادیان

اسلام پیروان خویش را به ازدواج دعوت می کند **فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ** (سوره نساء، آیه ۳) و تکوین بشر را اینگونه به آدمیان می رساند که باید بصورت جفت باشند. قرآن کریم می فرماید: **خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً** (سوره نساء، آیه ۱) بنابراین ازدواج نه تنها امر پسندیده

¹ اصول بیست و بیست و یکم می تواند به خوبی حق مداری را نمایان کند.

ای شمرده می شود که مزیت های بسیاری را با خود به همراه دارد. از جمله آنکه سبب تسکین و آرامش انسان می شود^۱ - دین شخص بوسیله آن حفظ می شود^۲ - موجب نزول رحمت خداوند است^۳ و ... از طرف دیگر عدم مبادرت به این امر و مجرد ماندن، سبب خشم الهی و دوری از رحمت او می گردد.

در مسیحیت و آنچه که پولس برای این دین آورده است، داستان بگونه دیگری است. ازدواج بعد از تجرد از مرتبه والایی برخوردار است و تا جایی که امکان دارد بهتر است انسان مجرد بماند. در نامه پولس به قرنتیان آمده است: "مرد را نیکوست که زن را لمس نکند" (نامه پولس، باب هفتم در مسائل زناشویی). و همچنین در جایی دیگر می گوید: شخص مجرد در امور خداوند می اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید و صاحب زن در امور دنیا می اندیشد که چگونه زن خود را خوش سازد (نامه پولس، باب هفتم در مسائل زناشویی)

در آیین یهود، ازدواج اهمیت بالایی دارد که با مراسم خاصی صورت می گیرد و مهم ترین فرمان خداوند به بشر شمرده می شود. در نخستین فرمان از ۶۱۳ فرمان تورات مقدس، خداوند به آدم «ابوالبشر» فرمان داد که صاحب اولاد شود تا آن‌ها نام خدا را ذکر کنند. دانشمندان یهود به امر ازدواج اهمیت بسیار می دهند و درباره‌ی اجرای آن، تأکید فراوان می کنند. در تلمود آمده است: "هر کس زن ندارد از شادمانی و برکت و نیکی محروم است." در کتاب پیدایش فصل ۲ آیه ۱۸ می فرماید: "خداوند فرمود خوب نیست که آدم تنها باشد، پس برایش یاری در مقابل او درست کنم." در آیه ۲۵ هم می فرماید: "از این سبب مرد، پدر و مادر خود را ترک کرده به زن خویش می پیوندد و یک تن حساب

¹ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا . (سوره روم، آیه 21)

² پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر کس در اوایل جوانی تشکیل خانواده دهد و همسری برگزیند، شیطانی که مأمور اوست فریاد می زند: ای وای! او دو سوم دینش را از دسترس من حفظ کرد و یک سوم دیگر را هم می تواند با تقوا حفظ کند؛ (نوری، ج ۱۴، ص ۱۵۰)

³ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: رزق و روزی به خاطر بچه ها و زنان داده می شود و افزایش می یابد؛ (الحرالعالمی، ج ۲۰، ص ۴۴)

می‌شوند." بنابراین دانشمندان یهود گفته‌اند هر کس زن ندارد، یک آدم کامل به تمام معنی نیست^۱.

ازدواج در حقوق ایران

قانون اساسی ایران اگر چه در چند اصول به نهاد خانواده پرداخته است اما آنچه‌آن که می‌بایست اهمیت ازدواج و تسهیل این نیاز فوق‌الحد اهمیت را، در منصفه توجه قرار نداده است. آری، اصولی همچون: اصل دهم بیان میدارد: "از آنجا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است، همه قوانین و مقررات و برنامه‌ریزی‌های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد." و یا بند ۳ اصل بیست و یکم "ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده" که به این امر اختصاص یافته‌اند اما به نظر کافی و وافی نمی‌رسد. قوانین دیگر نیز به نوبه خود تجلیگاه اهمیت ازدواج و نهاد خانواده هستند. قانون مدنی ایران، مواد بسیاری را به نکاح اختصاص داده که نشان دهنده رفتار حداکثری یک جامعه بشری است. در کنار آن می‌توانیم به قوانین دیگری همچون قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ و قانون تسهیل ازدواج جوانان مصوب ۱۳۸۴ اشاره کرد که در این وادی مهم گام برداشته‌اند.

ازدواج در اسناد بین‌المللی

ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر که به وسیله مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ پذیرفته شده این چنین بیان می‌دارد: "زنان و مردانی که به سن قانونی رسیده‌اند بدون هیچ‌گونه محدودیت نژادی، ملی و مذهبی حق ازدواج و تشکیل خانواده را دارند. هر زن و مرد رشیدی حق دارند بدون هیچ‌گونه محدودیتی از حیث نژاد، ملیت یا مذهب با همدیگر ازدواج کنند و تشکیل خانواده دهند."

¹ http://www.iranjewish.com/essay/Essay_35_Ezdevag.htm برای مطالعه بیشتر مراجعه شود

نظیر همین مطلب در اعلامیه آمریکایی حقوق بشر، کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و سایر اسناد بین‌المللی نیز آمده است. بنابراین ازدواج محل نظر ملل مختلف بوده و پیوستگی و تعلق خاصی به دین و مذهب ندارد بلکه هر جا انسانی وجود دارد، ضرورت آن و بالتبع اهمیت فوق‌العاده اش درک می‌شود.

ازدواج و نگرش حق مداری

حق ازدواج

حق ازدواج از حقوق مسلمی است که انسان از آن برخوردار است. اما با سایر حقوق مسلم دیگر او مثل حق حیات تفاوت‌هایی دارد. مهم‌ترین تفاوت آن در این است که به محض تولد و پیدایش انسان، بوجود نمی‌آید بلکه باید مدتی بگذرد که بستر برای تحقق چنین حقی فراهم شود^۱. به عکس حق حیات، که برای همه افراد بشر از ابتدا وجود داشته و کسی نمی‌تواند این حق را از دیگری سلب کند^۲. در این میان حقوق مهم دیگری همچون حق آزادی، برابری و... نیز وجود دارد که به نوبه خود باید بررسی شوند. اما مقصد راقم این‌سطور در این مقاله آن است که ازدواج را یک حق مسلم برای همه افراد بشر بداند که زمان و حصول شرائط، در بوجود آمدن و پیدایش این حق، ضروری و موثر است. بدین سبب از تعریف حق رشته سخن را به قلم می‌گیریم.

امروزه واژه «حقوق» استعمالات و کاربردهای متفاوتی دارد. این کاربردها و معانی گوناگون هرچند بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند، ولی از برخی جهات از یکدیگر متمایزند. برخی از این استعمالات:

۱. حقوق عبارت است از مجموعه قواعد و مقرراتی که بر روابط افراد یک جامعه در زمان معین به کاربرده می‌شود مثل «حقوق ایران». در این معنا از نظر اسلامی، واژه «شرع و

¹ این ادعایی است که در این مقاله در پی استقرار و اثبات آن هستیم هرچند نظر قانونگذار و بعضی از دکترین حقوقی بر خلاف آن باشد.

² خودکشی در همه شرایع حرام است اگرچه مکاتب امروزی مثل لیبرالیسم، خودکشی را هم یک حق قلمداد می‌کنند.

شریعت» به کار می رود؛ چنان که می گویند: شریعت موسی یا شرع اسلام
 ۲. «حقوق» جمع کلمه «حق»: بنابراین، «حقوق» به معنای امتیازات و ویژگی های هر یک از
 افراد یک جامعه است که گاه از آن به «حقوق فردی» تعبیر می شود. مانند: حق حیات و
 حق مالکیت.

از سوی دیگر می بینیم که حق در اصطلاح فقه اهل عامه تعریف نشده است اما فقهای شیعه
 تعاریف گوناگونی از آن بیان داشته اند. فی المثل میرزای نائینی در تعریف آن می گوید:
 «حق عبارت است از سلطه ضعیف بر مال یا منفعت (نائینی، ۱۳۷۳: ۱۰۴)

اما از دیدگاه حقوقدانان، سه چیز حق محسوب میشود:

(۱) آن چه که قانون صراحتاً حق می شمارد^۱ و اختیار انتخاب آن را به افراد می دهد. مانند
 حق ازدواج، تغییر اقامتگاه و تابعیت.

(۲) آن چه که قانون در مورد آن سکوت میکند و انجام و ترک آن را به عهده افراد میگذارد.
 مانند حق انعقاد قرارداد و عقود در چارچوب قانون^۲.

(۳) آن چه که از دامنه قانون خارج است؛ یعنی حقوق طبیعی و فطری انسان که قبل از
 قانونگذاری وجود داشته و قوانین موضوعه نیز باید بر اساس آن تدوین و تنظیم شوند. مانند
 حق ازدواج که قانون ازدواج را تأسیس مینماید، یا حق سکنی که قانون روابط
 موجرو مستأجر را تأسیس میکند^۳.

آنچه مطمح نظر ماست مورد اول و سوم حق است که شامل حق ازدواج نیز می شود زیرا
 امتیازی است که افراد بشر با حضور در اجتماع از آن برخوردار اند و حق طبیعی آنان باید
 شمرده شود. اصطلاحاً به کسی که می تواند واجد این حقوق شود، شخص اهلیت دار گفته

^۱ همانند ماده 1174 قانون مدنی

^۲ ماده 10 و 190 قانون مدنی به طرفین قراردادها حق انتخاب قراردادهای محدود به چارچوب قانون مدنی را داده
 است.

^۳ معاملات در حیطه عقلانیت هستند و شریعت تنها می تواند به آن ها ارشاد داشته باشد.

میشود. بنابراین اهلیت یعنی توانایی دارا شدن حق¹.

ماده ۹۵۶ قانونی مدنی مقرر می دارد: "اهلیت برای دارا بودن حقوق، با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود". این ماده در صدد بیان این نکته است که تمام افراد انسانی به محض تولد و پیدایش فیزیکی در زمین، قابلیت و توانایی برخوردار از حقوق را دارند. اما منعی نیست بلکه سیره تقنینی است که این ماده به عنوان تأسیس یک اصل کلی باشد که در هنگام شک به آن مراجعه شود. بنابراین هیچ منع عقلی و وجودی پیدا نمی شود که اهلیت نسبت به یک حق خاص انکار شود. از طرفی این تحدید و تضییق اگر موجب رشد و سعادت جامعه بشری و افراد بشر شود چه بسیار پسندیده است!

ازدواج از زمره همین حقوق^۲ است که اهلیت ابتدایی، توانایی شمول و دربرگیری آن را ندارد و نباید هم داشته باشد^۳. این مهم ترین نکته ای است که باید مورد توجه قرار گیرد تا مسیر قانونگذاری مطلوب و مطابق با سعادت بشری را هموار تر کند.

در نتیجه، تعریفی که ویند شاید از حق ارائه می دهد درست به نظر می رسد و تاحدودی مطابق نظر ماست. حق عبارت است از: "قدرت یا سلطه ارادی که قانون در اختیار شخص قرار می دهد" (صده، ۱۳۶۲: ۳۱۲) این تعریف از عنصر اراده بهره برده است و نکته نظرش همان قصد کامل و آزادانه است. پس صغار که فاقد چنین اراده ای هستند، از "حق" بی بهره هستند و حتی ولی هم نمی تواند برایشان کاری کند زیرا حق آن است که بالاصاله باشد و نه از طریق ولی.

¹ و البته در کنار حق، مورد تکلیف نیز قرار می گیرند زیرا حق و تکلیف دو روی یک سکه اند. به ندرت پیش می آید که حقی وجود داشته باشد اما تکلیفی ایجاد نماید (اگر نگوییم اصلا وجود ندارد) زیرا فساد و تباهی به همراه خواهد داشت.

در کنار این اهلیت، اهلیت دیگری نیز به نام اهلیت استیفا، نیز وجود دارد که انصراف اهلیت های ماده های قانونی غیر از این مورد، به همین است اما فعلا مطمح نظر ما نیست

² نمونه دیگر می تواند وصیت باشد.

³ در ادامه بیان خواهیم کرد که چرا نباید وجود داشته باشد.

آمار ازدواج صغار

مرکز آمار ایران در گزارش وضعیت اجتماعی و فرهنگی در بهار سال ۱۳۹۹ از ازدواج بیش از ۷ هزار دختر بچه ۱۰ تا ۱۴ ساله و یک ازدواج دختر کمتر از ۱۰ سال خبر داده است. همچنین ۳۴۶ نوزاد متولد شده در بهار ۱۳۹۹ نیز مادران کمتر از ۱۵ سال دارند. و نیز بیش از ۱۶ هزار نوزاد، فرزند دختران ۱۵ تا ۱۹ ساله هستند^۱.

این تنها بخشی از آمار ازدواج کودکان و نوجوانان در ایران است که بطور رسمی ثبت شده و هیچ آمار دقیقی از ازدواج غیرقانونی کودکان وجود ندارد. در گذشته این تعداد ازدواج نسبت به امروز شاید بیشتر بوده باشد اما عدم وضع قوانین صحیح و همچنین عدم فرهنگ سازی و تربیت علمی افراد می تواند حتی امروزه موجب گسترش این نوع ازدواج ها شود.

شایان توجه است که ما به هیچ عنوان نمی توانیم جامعه های گذشته را با امروز مقایسه کنیم و طابق النعل بالنعل همه قوانین آن را در جامعه امروزی هم اجرا کنیم. چه اینکه اصلا معقول هم به نظر نمی رسد زیرا نیازها و خواسته ها به شکل دیگری درآمده اند و بشر امروزی به دنبال چیزهای خاص به خود است^۲.

معایب ازدواج صغار

علاوه بر آسیب های روحی و جسمی غیر قابل انکار که در آینده شخص بیشتر بروز پیدا میکند، معایب بسیاری را برای این نوع از ازدواج بر شمرده اند که منفعتی هم اگر وجود داشته باشد، نادیده انگاشته می شود. از جمله بی تجربگی، یأس و ناامیدی، افت تحصیل،

^۱ برای مطالعه بیشتر مراجعه شود: <https://kayhan.london/fa/?p=222831>

^۲ بحث در این مورد بسیار است. تئوری ها و نظریه های مختلفی پدید آمده اند که جامعه عربی دیروز را مختص به همان دوران و غیر قابل تسری به دوران مدرن می دانند. تئوری ذاتی و عرضی دین از همین قبیل است. به عنوان مثال محمود محمد طه دانشمند سودانی معتقد بود که اسلام تنها تعالیم نشر یافته در دوران اقامت پیامبر ص در مکه است و دوران مدینه و احکام آن هیچ ارتباطی با شریعت و دیانت ندارد. از این رو است که سنت معنای دیگری پیدا خواهد کرد.

مشکلات بارداری که همگی آینده شخص را تحت الشعاع قرار میدهند و از همه مهم تر اینکه حق کودکی و بچه بودن را از ایشان سلب می کند که خود دوران مهمی است برای اینکه شخص آمادگی لازم را برای آینده خود فراهم کند و بتواند مستقلا به امور خود به عنوان یک انسان عاقل و بالغ پردازد.

ازدواج اشخاص صغیر می تواند علاوه بر پیامد های ناگوار شخصی، به جامعه بشری نیز آسیب برساند. نهاد با اهمیت خانواده به وسیله ازدواج تشکیل می شود و به هر اندازه که ما سعی بر تشکیل مناسب و درست این نهاد داشته باشیم، نهایتا سود آن به بشر و جامعه بشری باز می گردد. اما اگر آنچنان که می بایست اهمیت داده نشود، این جامعه است که دچار نقص خواهد شد. آنچه که سودمند بود گفته شد تا معاملات هم بشود و افسوسی در پی نباشد.

بگوی آنچه دانی سخن سودمند

و گر هیچ کس را نیاید پسند

که فردا پشیمان بر آرد خروش

که آوخ چرا حق نکردم به گوش

ازدواج صغار در فقه

بنابر اجماع فقهای اسلامی اعم از عامه و شیعه، ازدواج صغار بطور غیر مستقل منعی ندارد اگر بنا بر مصلحت باشد. ایشان مواردی را تحت قلمرو مصلحت و مصادیقی از آن آورده اند از جمله: در صورت وجود دو خواستگار، که یکی از حیث شرافت و بزرگی بر دیگری برتر باشد و همچنین دو خواستگاری که یکی مهر بیشتری می پردازد و نسبت به پسر، دو همسر که یکی مهر کمتری طلب می کند، مصلحت باید رعایت شود و الا برخی معتقدند که حق فسخ وجود خواهد داشت. (سید فاطمی، ۱۳۷۴: ۱۴۲)

باید هشیار بود که این موارد، یک مورد اساسی یعنی اصل ازدواج و نکاح را دارای مصلحت دیده و در گام بعدی تردید کرده اند. در صورتی که اگر خود ازدواج دارای

مصلحت نباشد، نوبت به این موارد نمی رسد.

گفته شد که در فقه، این نوع ازدواج هیچ منعی ندارد اگر با رعایت مصلحت باشد اما باید گفت که کدام مصلحت می تواند کودکی و طفولیت را بگیرد و در این سن چیز شایسته تری به شخص بدهد؟! به نظر می رسد چنگ زدن به فقه و کلام فقهاء¹ در این مسیر راه گشا نباشد و ذهنیتی که برای ازدواج وجود دارد باید تغییر یابد تا جامعه هر چه بیشتر و سریع تر به سمت کمال خود حرکت کند. به قول سعدی: وقت آن است که صحرا گل و سنبل گیرد.

بنابراین عرف و عقلاء جامعه که مرجع تشخیص مصلحت هستند چنانچه ازدواج را دارای مصلحت ندانند، قوانین نیز باید بدین پایه تنظیم گردند. چه اینکه عرف و عقلانیت گذشته با امروز متفاوت است و به یک چوب راندن مخالف مقتضای عقلی است. امروزه دیگر این شعر از اقبال لاهوری قابلیت استفاده ندارد و مصلحت ها بطور گوناگون سنجیده می شوند:

از حجاز و چین و ایرانیم ما

شبنم یک صبح خندانیم ما

ازدواج صغار در حقوق ایران

قانون مدنی ایران مصوب ۱۳۱۳ در ماده ۱۰۴۱، حق ازدواج را برای دختران زیر ۱۳ سال و پسران زیر ۱۵ سال سلب کرده بود بگونه ای که حتی مصلحت هم نمی توانست این حق را به ایشان بازپس دهد. و همچنین ضمانت اجرای سنگینی برای آن در نظر گرفته شده بود. با اصلاحات قانون مدنی در سال ۱۳۷۰ ماده ۱۰۴۱ به صورت دیگری در آمد که تبصره آن حق ازدواج را به اشخاص نابالغ با رعایت مصلحت عطا نمود. و این رویکردی بود که در جهت بازگشت به مبانی فقهی و فتاوی فقهاء صورت گرفت. پیش از آن یعنی ۱۳۱۳ این ماده تحت حقوق غربی مدون گردیده بود.

¹ شیخ طوسی رحمه الله، بزرگ فقه شیعه در کتاب خلاف آورده است: پدر می تواند دختر نابالغش را به دیوانه و یا جذامی و یا برده، شوهر دهد و در مقل استلالی از شافعی که در این قول مخالف با اوست چنین

اما به نظر می‌رسد بازگشت به ماده پیشین و رعایت آن امروزه می‌تواند کارآمدتر باشد. قانون پیشین به خوبی تشخیص داده بود که زیر سن مزبور هیچ‌گونه مصلحتی نمی‌تواند ازدواج را موجه کند و اشخاص، چه به رضایت خود و چه به خواست ولی، نمی‌توانند به این امر خطیر اقدام کنند. پر روشن است که وضع قانون مطلوب، صرف در نظر گرفتن احتمالات ذهنی و وقایع خیالی نیست بلکه بر اساس واقعیات و تجارب گذشته صورت می‌گیرد تا اشکالات و موانع زندگی اجتماعی بشر را مرتفع سازد. اصلاح ماده و اجازه تزویج کودکان حتی با شرط مصلحت، باعث می‌شود که اقدام به این امر جریان پیدا کند و دریچه مصلحت‌سازی نیز به موازات تعبیه گردد و به همین ترتیب شاهد بسیاری از این ازدواج‌ها باشیم.

حقوقدان برجسته ایران، دکتر کاتوزیان مطلبی را در یکی از کتاب‌های خویش مطرح کرده است که تمایل ایشان را به این سو می‌رساند. در مبحث اهلیت آورده‌اند: "عدم اهلیت تملک، حالت کسی است که نمی‌تواند به طور مستقیم یا به وسیله نماینده قانونی خود، طرف قرارداد واقع شود: مانند صغیر که اهلیت تمتع از حق ازدواج کردن را حتی به وسیله قیم و ولی نیز ندارد." (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۱۲۲) این گفته ایشان اگر چه در چند سطر بعد با عبارت "...پیش از آن صغیر اختیار اعمال آن حق را ندارد: مانند حق ازدواج کردن کودکان پیش از اصلاح ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی..." کمی کم‌رنگ می‌شود، اما باید توجه داشت که اصل این مطلب (عدم وجود حق ازدواج برای صغار) حتی در میان حقوقدانان برجسته ایرانی هم قائل دارد و هستند کسانی که چنین بیندیشند تا در نهایت رفته رفته سبب تغییر و تصحیح قوانین شوند.

ازدواج صغار در اسناد بین الملل

اصل نهم اعلامیه جهانی حقوق کودک بیان می‌دارد: "کودک باید در برابر هرگونه غفلت، ظلم، شقاوت و استثمار حمایت شود. کودک نباید به هرشکلی وسیله مبادله قرار گیرد. کودک نباید قبل از رسیدن به حداقل سن مناسب به استخدام درآید و نباید به هیچ وجه

امکان و یا اجازه استخدام کودک در کارهایی داده شود که به سلامت یا آموزش وی لطمه زده و یا باعث اختلال رشد بدنی، فکری و یا اخلاقی وی گردد. " این اعلامیه هر چند که در حد یک توصیه است و ضمانت اجرای آنچنانی برای خود ندارد اما خط مشی نیکویی است که قوانین کشورها بر اساس آن حرکت کنند. درست است که در این اعلامیه به طور صریح به ازدواج کودک و منع از آن سطری نیامده است اما به خوبی می توان دریافت که ازدواج صغار با روح کلی آن کاملاً مغایرت دارد و از شدت ضرورت، نیازی به بیان آن پیدا نشده است. نکته جالب اینجاست، هر آن چیز که سبب اختلال در اخلاق کودک شود نیز منع شده است. بر این اساس اگر کودک بخواهد به کاری پردازد که اخلاق او را دچار اختلال کند، نباید به او اجازه چنین کاری داده شود. در مورد ازدواج هم با آن همه اهمیت والایی که برای آن در یک جامعه سالم بشری بیان شد، به طریق اولی نمی توان چنین حقی را به او در سنین کم داد زیرا قطعاً خود کودک نمی تواند مصلحت خویش را درک کند و دیگران هم (کسانی که به جای او تصمیم می گیرند مثل پدر) با چه اطمینانی می توانند تضمین دهند که کودک دچار اختلالات فکری و اخلاقی نخواهد شد؟! چگونه می توان تضمین نمود که این کودکان در معرض آسیب های روحی و جسمی قرار نمی گیرند؟! و مهم تر اینکه بر چه اساسی می توان کودکی شخص را گرفت و او را وارد دنیای مسئولیت نمود؟!¹

اسناد بین المللی دیگری نیز در این زمینه وجود دارند همانند میثاق بین المللی حقوق اقتصادی و فرهنگی که چنین آورده است: " خانواده که عنصر طبیعی و اساسی جامعه است باید از حمایت و مساعدت بحد اعلا می ممکن برخوردار گردد بویژه برای تشکیل و استقرار آن و مادام که مسئولیت نگاهداری، آموزش و پرورش کودکان خود را به عهده دارند ازدواج باید با رضایت آزادانه طرفین که قصد آن را دارند واقع شود. " همچنین ماده ۲۳

¹ همچنین ماده 16 اعلامیه: هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی می باشند. ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد واقع شود.

میثاق حقوق مدنی سیاسی: "حق ازدواج و تشکیل خانواده برای زنان و مردان از زمانی که به سن ازدواج می‌رسند به رسمیت شناخته می‌شود. هیچ ازدواجی بدون رضایت آزادانه و کامل طرفین منعقد نمی‌شود" ((سید فاطمی، ۱۳۷۴: ۱۵۲))
به خوبی معلوم است که انگشت تاکید این اسناد بر رضایت کامل و آزادانه اشخاص است تا بتوانند مسئولیت آن را نیز به خوبی بر دوش کشند. در حالی که ازدواج صغار، این رضایت آزادانه را بصورت مخدوش به همراه خود دارد.

نتیجه گیری

انسان‌ها دورانی را سپری کرده‌اند که تکلیف بر سریر عنایت بوده و آدمی اشتیاق بسیار به مکلف بودن داشته است. ولی انسان در دوران مدرن و پسامدرن چنین عنایتی به تکلیف نداشته و مدام خود را محق و از حقوق خود سوال می‌کند. قضاوت این که کدام دوران آدمی را به کمال نزدیک می‌نماید و سبب سعادت جامعه بشری می‌شود، باید در مجالی دیگر از آن سخن کرد اما بی‌شک آن دسته از حقوقی که تکالیف را ملازم خود نمی‌بینند، برای بشر و حیات اجتماعی او خطرآفرین هستند. ازدواجی^۱ که به مثابه یک حق بشری بوده و تکلیف به همراه دارد، امروزه خود را در آماج پرسش‌های بسیار می‌بیند که شاید در گذشته چنین نبود.

باری، ازدواج به عنوان یکی از مهم‌ترین اسباب تشکیل جامعه بشری، باید با دقت به مطالعت گرفته شود و با توجه به اهمیت سلامت یک جامعه و پایداری و کارآمدی مطلوب آن، همواره می‌بایست مراقب بود که طرز صحیح و مناسب خود را از دست ندهد تا مبادا اضمحلال و تباهی جامعه را به دنبال داشته باشد. یک راهکار مناسب آن است که این حق از ابتدا تولد به اشخاص داده نشود که ولی به نمایندگی از صغیر، اقدام نماید. بعضی از حقوقدانان با تعاریف و مطالب خود، سعی بر پابرجایی و تثبیت ضمنی این نظر داشته‌اند که حرکت مبارکی است.

¹ مواردی همچون ازدواج سفید و هم‌باشی به دلیل عدم همراهی تکلیف و مسئولیت توصیه نمی‌شوند.

ازدواج صغار همانگونه که اشارت رفت با آفات و آسیب های بسیاری روبرو است و می طلبد هر آنچه نیرو و توان در بیان و قلم است به کار گرفته شود تا به امیدی در آینده، منع قانونی پیدا کند. فقه و حقوق ایران با رویکردی مشابه و دین مآبانه اجازه چنین ازدواجی را صادر کرده اند و ازدواج های بسیاری زیر این سایه انجام می گیرد. اما مناسب است که مسیر خود را در جهت تأمین سلامت جامعه تغییر دهند و هم سو با اسناد بین المللی (حداقل در این مورد) گامی در جهت تعالی انسان بردارند.

فهرست منابع

- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۸)، اعمال حقوقی، تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ اول
- طوسی، محمد (۱۳۶۲)، مسائل الخلاف، تهران: بنیاد فرهنگ اسلامی، چاپ نخست
- سعدی شیرازی، مصلح الدین (۱۳۹۲)، بوستان سعدی، خراسان رضوی: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی
- صده، عبدالمنعم فرج، اصول القانون، بیروت: دارالنهضة العربیه
- نایینی، محمدحسین (۱۳۷۳)، منیه الطالب، تهران: المکتبه المحمديه
- قاری سیدفاطمی، سید محمد، (۱۳۷۴)، «ترویج کودکان»، نامه مفید، تابستان ۱۳۷۴، شماره دو
- هدایت، صادق، ترانه های خیام، <https://ganjoor.net/khayyam/tarane/khphilo/>، ۹۹/۱۰/۹،

مناسبات و رابطه مالیات های حکومتی و شرعی ابوالفضل خاکزاد بجنستانی¹

چکیده:

مالیات به عنوان اصلی ترین منبع درآمد دولت ها، ابزاری قوی جهت تصحیح انحرافات بازار و همچنین توزیع مجدد درآمدها به شمار می رود. کشور های اسلامی از جمله ایران نیز برای رسیدن به یک نظام کارا، تغییراتی را در نظام مالیاتی خود ایجاد کرده اند. بررسی تطابق این مالیات ها با شاخص ها و ویژگی های نظام مالیاتی اسلامی امری ضروری است. در عصر حاضر مردم از یک سو مالیات های شرعی مثل خمس و زکات را می پردازند و از سوی دیگر دولت برای تامین درآمدهای خود مبالغی را تحت عنوان مالیات از مردم می گیرد. حال برای برخی دینداران که از یک طرف مالیات های شرعی را می پردازند و از یک طرف مالیات های حکومتی را، این سوال به وجود آمده است که آیا می توان گفت یک نوع از این مالیات ها از دیگری کفایت می کند؟

در این مقاله قصد داریم به بررسی مناسبات مالیات های عرفی و شرعی بپردازیم، بنابراین ابتدا به تعاریف مصطلح مالیاتی پرداخته و در ادامه نظام مالیاتی اسلام و نظام مالیاتی ایران مورد بررسی قرار می گیرد و در پایان رابطه مالیات های حکومتی و شرعی و نظرات مراجع تقلید در این مورد بیان خواهند شد.

واژگان کلیدی

مالیات شرعی، مالیات حکومتی، خمس، زکات

¹ دانشجوی مقطع کارشناسی حقوق دانشگاه مفید (Aabolfazlkhakzadm@gmail.com)

مقدمه

امروزه عملاً اندیشه عدم مداخله دولت در اقتصاد، اندیشه ای مهجور و فراموش شده است. تا پیش از قرن بیستم، تحت تاثیر عقاید لیبرال های اقتصادی، دولت ها به طور مستقیم در امور اقتصادی مداخله نمی کردند و وظیفه دولت ها تنها حفظ نظام و امنیت داخلی و خارجی و تامین عدالت اجتماعی و آزادی های فردی بود. ولی شکست سیستم بازار آزاد در تامین رفاه اقتصادی جامعه و تجربیات تلخ نیمه اول قرن بیستم در کشور های غربی و نظرات سوسیالیست ها و دانشمندان اقتصاد جدید مانند کینز این اندیشه را که دولت نباید در امور اقتصادی دخالت کند اندک اندک از باورها زدود.

در اسلام نیز دولت دارای اختیارات وسیع در حوزه اقتصاد است و از درآمدهای بالا برخوردار می باشد. طبیعتاً بحث از نظام مالی دولت در اسلام نیز اهمیت ویژه ای دارد. با پیروزی انقلاب اسلامی و تحقق حاکمیت نظام اسلامی، همراه با تغییر نگاه به اصلاح امور حکومتی، این انتظار به حق به وجود آمد که اهداف و مبانی اسلامی باید در تمام زمینه ها به خصوص در نظام سازی اقتصادی تحقق یابند. این جریان اصلاحی در ترمیم برخی امور همچون بانکداری به دلایل خاص با سرعت و شتاب بیشتری انجام گرفت اما علی رغم سابقه بالای پرداختی های عبادی، تکلیفی و حکومتی همچون خمس و زکات در تاریخ اسلام این حساسیت که برای امور بانکی بود در مالیات رخ نداد و هیچ نوع مالیاتی در این سال ها مورد جرح و تعدیل قرار نگیرد.

تعریف اصطلاحات

مالیات: مالیات ها دریافت هایی است که دولت به دلایل و روش های گوناگون از مردم جمع آوری می کند. به سخن دیگر برداشت دولت از منابع بخش خصوصی بدون اینکه تعهدی از ناحیه دولت نسبت به پرداخت کننده ایجاد کند مالیات نامیده می شود. مالیات ها نوعی تحمیل و اجبار هستند که ممکن است پرداخت کنندگان تمایلی به پرداخت آن نداشته باشد (ماسگریو، 1، 298)

تعریف دوم: مالیات سهمی است که به موجب اصل تعاون ملی و بر وفق مقررات، هریک از سکنه کشور موظف است از ثروت و درآمد خود به منظور تامین هزینه های عمومی و حفظ منافع اقتصادی یا سیاسی یا اجتماعی کشور به قدر قدرت و توانایی خود به دولت بدهد (لنگرودی، 1386، 601)

برخی نویسندگان: مبالغی که دولت از درآمد و دارایی اشخاص (حقیقی یا حقوقی) برای تامین مالی انجام وظایف خود برداشت می کند. (مهندس و تقوی، 1394)

مالیات های ثابت (اولی): منظور مالیات هایی است که نسبت یا مقدار یا مورد وضع آن ها و یا مجموع آن ها را شارع معرفی نموده باشد مثل خمس و زکات (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1388)

مالیات های حکومتی: آن دسته از دریافت هایی است که حاکم مسلمانان بنا بر مصلحت مسلمانان و کشور اسلامی در شرایط خاص به طور موقت وضع می نماید و یا نرخ مشخصی برای آن ها قرار می دهد. ممکن است افزایش محدودۀ موارد یک مالیات نیز از جمله مالیات های متغیر محسوب شود.

مالیات مستقیم: مالیات هایی است که دولت به طور مشخص از برخی افراد می گیرد مانند مالیات بر حقوق کارمندان

مالیات غیر مستقیم: دریافت هایی است که دولت بیشتر به طور غیر مستقیم و مثلاً از طریق افزایش قیمت کالا از مردم جمع آوری می کند.

نظام مالیاتی اسلام

حکومت اسلامی مانند هر حکومتی نیازمند منابع درآمدی برای مخارج و هزینه های خود است و مبتنی بر همین موضوع دارای نظام مالیه عمومی است که برخی آن را چنین تعریف نموده اند: مالیه عمومی اسلامی از مجموعه اصول و قواعد اقتصادی و مالیه عمومی تشکیل شده است که شارع آن اصول را در قرآن و سنت آورده است.

با توجه به اهداف بسیار متنوع و گوناگون اقتصاد اسلامی در مقایسه با مکتب های دیگر دولت به وجوه مختلفی جهت تأمین مخارج خود نیاز دارد، بنابراین مالیات های اسلامی به عنوان یکی از مهم ترین راه های تأمین مالی مخارج دولت از اهمیت خاصی برخوردار است. در نظام اسلامی نیز خداوند متعال برای حکومت و اداره حکومت اسلامی منبع مالی قرار داده است که این منابع مالی همان مالیات های شرعی و اسلامی است تا حکومت اسلامی با اخذ آن از مردم آن را به مصرف اداره جامعه و پیشرفت و توسعه کشور اسلامی برساند. اسلام برای توزیع مجدد درآمدها و ثروت ها دو نوع سیاست را اندیشیده است: سیاست های تکلیفی و سیاست های تشویقی. سیاست های تکلیفی شامل خمس، زکات مال، زکات بدن (فطریه)، کفاره های مالی (جریمه های شرعی برای تلفاتی مانند شکستن نذر و قسم، خوردن روزه ماه مبارک رمضان و ارتکاب برخی محرمات احرام در حج). علاوه بر این اسلام مردم را به صرف کردن اموال در راه خدا و کارهای خیر، به ویژه تأمین نیازمندان

امیرالمؤمنین علی (ع) درباره اثرات مالیات در اداره جامعه اسلامی خطاب به مالک اشتر فرماندار مصر در نهج البلاغه می فرمایند "امور مردم جز با سپاهیان، استوار نگردد و پایداری جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند و نیازمندی های خود را برطرف سازند. به درستی که خداوند سبحان، در اموال اغنیا، فقرا مقرر فرمود و گرسنه ای نمی ماند مگر به خاطر منع ثروتمندان و خداوند در این مساله از اغنیا پرسش خواهند نمود و یا فرمان می دهند خراج دیار مصر را جمع کند، با دشمنان نبرد کند کار مردم را اصلاح و شهرها را آباد کند (نهج البلاغه، نامه 53)

منابع مالی دولت اسلامی شامل خمس، زکات، انفال، جزیه، خراج، مالیات های حکومتی و سایر درآمدهاست؛ مهم ترین و ملموس ترین آنها خمس و زکات است که در واقع مشابه مالیات های ثابت با نرخ معین است. هرچند باید گفت در یک قیاس مقتصدانه خراج و جزیه نیز شبیه درآمد ناشی از مالکیت دولتی در جداول حسابداری ملی است و درآمد

ناشی از انفال و نیز مشابه درآمدهای ناشی از واگذاری حق بهره برداری از معادن و یا درآمدهای ناشی از انحصارات و مالکیت دولتی می باشد. در اینجا به خاطر ضرورت بحث فقط در مورد درآمدهای مالیاتی و صرف زکات و خمس و جزیه به دلیل شباهت به مالیات های عرفی بحث می کنیم.

زکات

زکات از ریشه لغوی < زك و > دلالت بر رشد و نمو و زیاد شدن دارد. قرآن کریم در آیات 31 سوره مریم، 43 سوره بقره، 55 سوره مریم، 72-73 سوره انبیا به زکات اشاره کرده است.

زکات مالیات منصوص و معین است که هر مسلمان متمکن لازم است به عنوان فریضه مالی و حق فقرا در اموال خویش بپردازد. در اصطلاح شرع زکات صدقه خاصی است که اساسا به وسیله شرع اندازه اش مشخص شده است.

در فقه امامیه زکات به 9 چیز تعلق می گیرد که عبارتند از: گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گوسفند، گاو، شتر.

فرق مالیات و زکات: مالیات امری متغیر و از اختیارات حکومتی است. وضع مالیات از اختیارات حاکم شرع است. او در هر زمانی می تواند برای هر چیزی بر طبق مصلحتی که ایجاب می کند مالیات وضع کند. این ربطی به زکات ندارد بنابراین نباید زکات و مالیات را با هم مقایسه کرد.

طبق گفته تحریر الوسيله: هر چند زکات یکی از راه های تامین منابع مالی حکومت اسلامی است اما در شرایط کنونی در ایران توسط دولت جمع آوری نمی شود بلکه به صورت مردمی هر کسی می تواند زکات خویش را در یکی از موارد هشتگانه آن که در توضیح المسائل همه مراجع ذکر شده مصرف نماید.

در سال های اخیر مدیریت کمیته امداد امام خمینی و تبلیغ روحانیت در سطوح مختلف جامعه تاثیر قابل ملاحظه ای در جمع آوری زکات داشته و ضمن اینکه در حوزه مصارف نیز با ویژگی هایی روبرو هستیم.

نقاط قوت سیستم زکات:

1. داشتن سیستم مدیریت یکپارچه در جمع آوری و مصارف زکات
2. وجود نظام تشویقی مناسب برای پرداخت زکات به صورت منطقه ای
3. در اختیار داشتن آمار پرداخت زکات
4. رشد درآمد های حاصل از پرداخت زکات

نقاط ضعف سیستم زکات:

1. علی رغم رشد پرداخت زکات حجم درآمد های زکات بسیار ناچیز است یعنی برای این اهدافی که برای زکات داریم این مقدار ناچیز است
2. سیستم مصارف زکات در بسیاری از مواقع با سایر سیستم های تامین اجتماعی و حمایتی در جامعه هم پوشانی دارد یعنی این امکان وجود دارد که خانواده هایی به صورت همزمان از چند سیستم حمایتی تحت پوشش قرار بگیرند.

خمس:

خمس در کنار زکات رکن اصلی نظام مالیه عمومی اسلامی محسوب می شود. خمس عبارت است از یک پنجم اموال زاید بر احتیاج سالانه شخص. خمس گرچه مصرف ویژه ای دارد ولی بخشی از آن سهم امام علیه السلام است. کتاب مسلمانان قرآن کریم تنها یک مرتبه و آن هم در آیه 41 سوره انفال به خمس اشاره کرده است. خمس در هفت چیز واجب است: غنایم دارالحرب، معادن، گنج، غوص یا آنچه از دریا صید می شود، سود حاصل از تجارت و کشاورزی و صنایع و هر نوع کسب حلال، مال حلال مخلوط به حرام، زمینی که ذمی از مسلمان می خرد.

نقاط قوت سیستم خمس:

1. عدم وابستگی علما، روحانیون، مراجع و حوزه های علمیه به درآمدهای دولتی
2. مدیریت مراجع تقلید که از افراد مورد اعتماد هستند
3. بالا بودن سطح فرهنگی و اجتماعی پرداخت کنندگان زکات
4. گسترش و تقویت علوم دینی
5. کمک به دولت در اجرای پروژه های اقتصادی و فرهنگی

نقاط ضعف سیستم خمس:

1. در اختیار نبودن آمار پرداخت خمس و عدم امکان تحلیل وضعیت موجود
2. ناکافی بودن مقدار درآمد حاصل از درآمد خمس برای مصارف مورد نظر
3. نبودن سیستم اطلاعاتی یکپارچه در دریافت خمس
4. ضعف فرهنگ سازی و ایجاد نظام تشویقی در پرداخت خمس

مالیات های عرفی

سیر تحول نظام مالیاتی ایران:

در دهه های شصت و هفتاد میلادی، نقش مالیات ها در توزیع مجدد درآمد با طراحی مالیات های تصاعدی و نرخ های متعدد افزایش یافت و پیچیدگی نظام های مالیاتی دچار اصلاحاتی شد. قبل پیروزی انقلاب اسلامی، مالیات ها نقش چشم گیری در هدایت و تنظیم فعالیت های اقتصادی کشور نداشتند. وجود ذخایر عظیم نفتی و افزایش قیمت جهانی آن به ویژه در دهه 50 موجب افزایش درآمدهای ارزی ناشی از صادرات نفت و کاهش توجه به اهمیت درآمدهای مالیاتی شده بود. اما پس از انقلاب شرایط به طور کامل دگرگون شد، تحمیل جنگ به ایران، استخراج و صدور نفت را دشوار ساخت و تحریم اقتصادی ایران نیز فروش آن را بیش از پیش مشکل کرد. کاهش قیمت های جهانی نفت درآمدهای صادرات نفتی را کاهش داد. در نتیجه، درآمدهای ارزی دولت علاوه بر

کاهش، بی ثبات نیز شد. بروز این شرایط زمینه توجه و اعتماد بیشتر به مالیات ها را به صورت یک درآمد دائمی برای دولت پدید آورد.

علاوه بر آنکه با پیروزی انقلاب اسلامی و تغییر حکومت، این انتظار پدید آمد که به تدریج و با اجرای برنامه های روشن، اهداف و آموزه های اسلامی، از جمله در ابعاد اقتصادی تحقق یابد. در ایران نیز سیر تحول اصلاحات در نظام مالیاتی به سمت یک نظام مطلوب از سال 1366 با ارائه لایحه مالیات بر ارزش افزوده به مجلس شورای اسلامی آغاز شد.

لیکن با مسکوت ماندن بررسی این لایحه، برای فراهم آوردن فضایی مناسب برای اجرای مالیات بر ارزش افزوده، قانون مالیات های مستقیم (مالیات بر سود شرکت ها) که از نرخ مالیاتی تصاعدی برخوردار بود به صورت تناسبی (معادل نرخ ثابت 25 درصد از سود) در سال 1380 تصویب و از سال 1381 به اجرا گذاشته شده است.

درآمد های مالیاتی در اقتصاد اکثر کشور های جهان مهم ترین منبع تامین مالی دولت ها هستند. روش های دیگری نیز جهت تامین مالی هزینه های دولت وجود دارد. که در این رابطه می توان به روش هایی همچون: استقراض داخلی و خارجی، چاپ یا انتشار پول و فروش و یا واگذاری بخشی از منابع ملی اشاره نمود. هرچند هر یک از روش های یاد شده می تواند در شرایط خاص به عنوان یک منبع مالی در بودجه دولت مورد استفاده قرار گیرد، لیکن با توجه به مشکلات و آثار منفی و گوناگون آن ها بر اقتصاد، هیچ یک از این روش ها به طور مستمر قابل استفاده نیست.

مقایسه مالیات های اسلامی و مالیات های متعارف

از نظر میزان و نرخ مالیاتی:

– مالیات مقطوع مانند زکات فطره که هر شخص واجد شرایط باید آن را بپردازد. همچنین بعضی از موارد جزیه و خراج از مالیات های مقطوع محسوب می شود.

– مالیات تناسبی یعنی مالیات هایی که بر اساس نسبت معینی باید پرداخت شوند و کم و زیاد شدن متعلق مالیات در کاهش یا افزایش نرخ اثری ندارد مانند خمس

_ مالیات تصاعدی: هیچ یک از مالیات های اسلامی به صورت تصاعدی نیست.
_ مالیات تنازلی یعنی مالیات با درآمد رابطه عکس دارد. این نوع از مالیات فقط در زکات حیوانات در بعضی نصاب ها متصور است.

از جهت مبنای مالیاتی:

مالیات بر درآمد مانند زکات جو و گندم و خرما و کشمش
مالیات بر ثروت مانند زکات طلا و نقره
مالیات بر پس انداز مثل خمس
مالیات بر استفاده از منابع طبیعی مانند خمس معادن و زکات شتر و گاو و گوسفند
مالیات سرانه مثل زکات فطره
مالیات بر مصرف: در صورتی که فرد کالایی را مصرف می کند که خارج از نیاز های واقعی اوست باید خمس آن را پردازد.

مناسبات مالیات های عرفی و شرعی :

در وضعیت کنونی مالیات شرعی مثل خمس و زکات جداگانه از مالیات حکومتی اخذ می شود. این دو نظام تفاوت هایی دارند: مالیات شرعی ضمانت اجرای معنوی دارد برخلاف مالیات های حکومتی که الزامی بیرونی و عینی دارد. همچنین خمس و زکات واجبی عبادی هستند و مشروط به نیت و قصد قربت برخلاف مالیات حکومتی. علاوه بر این نرخ مالیاتی و موارد مصرف خمس و زکات مشخص است برخلاف مالیات حکومتی.
در حال حاضر مردم از یک سو وجوهاتی را به عنوان خمس و زکات به مراجع تقلید خود می پردازند که این وجوهات در مواردی که شرع مقدس اسلام مقرر داشته است صرف می گردد.

اما از سوی دیگر دولت نیز برای تامین مخارج خود، از جمله ایجاد امکانات و تسهیلات عمومی، رفع فقر و رسیدگی به مستمندان و.... مبالغی را به عنوان مالیات از راه های مختلف از مردم دریافت می کند. بدین ترتیب مردم دو نوع پرداخت انجام می دهند.

از آن جا که دولت، دولت اسلامی است و وجوه شرعی نیز باید پرداخت شود، اکنون مردم در وضعیت جدیدی قرار گرفته اند که تا پیش از تشکیل جمهوری اسلامی بی سابقه بوده است و به همین جهت منشا پرسش ها و ابهاماتی در این زمین شده است. نکته مهم تر این است که بین فقها و مراجع تقلید نیز هم در این مورد اختلاف نظر وجود دارد.

اختلاف فتوای مراجع معظم تقلید در این مورد باعث شده است که افراد متدین یکسان عمل نکنند. برخی به استناد آن دسته از فتواها که مالیات حکومتی را شرعی نمی دانند تا جایی که بتوانند فرار مالیاتی انجام می دهند و برخی دیگر با تکیه بر فتوایی که پرداخت هر یک را به جای دیگری جایز می دانند به طور معمول فقط مالیات پرداخت می کنند و وجوه شرعی را نمی پردازند. دلیل این کار این است که مالیات حکومتی اجباری است ولی پرداخت خمس و زکات اجباری نیست.

دسته سوم از افراد متدین کسانی هستند که بر طبق فتوای مرجع تقلید خود وجوه شرعی و مالیات حکومتی را جداگانه پرداخت می کنند. پس روشن است که با وجود چنین شرایطی به لحاظ عملی، به عملکرد صحیح و سالم نظام مالیاتی امید چندانی نمی توان داشت جز این که هرچه زودتر این نابسامانی برطرف شود.

در این جا قصد داریم نظر دو تن از متفکرین این بحث را بیان کنیم:

رابطه خمس و زکات و مالیات های حکومتی از دیدگاه محمد مؤمن:

مشروعیت مالیات های حکومتی: بر اساس دلیل های فراوانی که از آیات و روایات استفاده می شود، زیربنای مشروعیت حکومت در اسلام برای حاکم، ولایت است. اعمال این ولایت در زمان معصومان با پیامبر اکرم و پس از ایشان با ائمه اطهار و در زمان غیبت با فقیه جامع شرایط است.

حوزه اختیارات ولی فقیه: امور جامعه را می توان در سه بخش خلاصه کرد:

امور اجتماعی: منظور اموری است که به جامعه و مصالح عمومی مردم بازگشت دارد. اداره چنین اموری با ولی فقیه است. در واقع ولی و سرپرست در این امور به جای مردم تصمیم می گیرد و اختیار او مقدم است.

امور شخصی: این امور تا زمانی که به مصالح جامعه ارتباط پیدا نکند از تحت ولایت ولی امر خارج است اما اگر با مصالح جامعه و امت اسلامی گره بخورد، حوزه اختیارات ولی امر نیز شامل آن خواهد شد.

احکام شرعی: در مورد احکام الهی که در کتاب و سنت بیان شده است حق دخالت و اهمال و عمل نکردن به آن ها برای هیچ کس قرار داده نشده است.

فلسفه تشریح خمس و زکات: با دقت در ادله شرعی موجود (آیات و روایات و اجماع) ملاحظه می شود که اسلام مواردی به عنوان منبع درآمد برای حکومت در نظر گرفته است که عبارت است از خمس و زکات و انفال.

این ها سرمایه هایی است که خداوند متعال با مختصر خصوصیات که در هر یک از این موارد وجود دارد برای تامین امکانات مورد نیاز دولت اسلامی وضع فرموده است

فلسفه تشریح مالیات های حکومتی: بیان شد که خداوند متعال برخی اموال را که با خصوصیت های مختلف در کتب فقهی آمده برای اداره امور جامعه قرار داده است و ولی امر نیز که مسئول اداره امور بوده و حق ولایت و زعامت دارد باید کشور اسلامی را با استفاده از این اموالی که در اختیار اوست اداره کند. حال اگر این اموال به هر دلیل برای اداره جامعه کافی نبود و ولی امر تشخیص داد، مردم علاوه بر خمس و زکات باید مبالغ دیگری نیز بپردازند تا او بتواند کشور را به خوبی اداره کند و به هر اندازه که مصلحت بداند مردم را به پرداخت مالیات وا می دارد.

بنابراین مشروعیت مالیات حکومتی بر اساس حق ولایتی است که از طرف خداوند برای ولی امر نسبت به جامعه و کشور قرار داده است. البته در این مورد دلیل خاصی که بتوان از آن استفاده عموم کرد در اختیار نیست اما در بعضی از روایات در باب مالیات بستن امام علی (ع) به برخی احشام و حیوانات که زکات دادن بر آن واجب نیست وجود دارد.

گاهی بیان می شود که زکات به موارد نه گانه محدود نیست و از این راه سعی شده است مشروعیت مالیات های جدید از طریق تعمیم و گسترش موارد و موضوعات زکات به اثبات برسد. اما باید توجه داشت که اولاً هیچ فقیهی چنین ادعایی نداشته و صرف احتمال است، ثانیاً بر فرض قبول امکان اثبات آن بنا بر ادله و روایات وجود ندارد. بنابراین ملاک در تشریح مالیات های حکومتی مصلحت مسلمانان است و چنین مصلحتی را ولی امر تشخیص می دهد و به همین لحاظ دایره چنین مالیات هایی وسیع تر از فلسفه تشریح خمس و زکات است.

فلسفه تشریح مالیات های حکومتی در رابطه با فلسفه تشریح خمس و زکات:

دقت در آیات و روایات خمس و زکات بیانگر این واقعیت است که خداوند متعال این هارا برای اداره حکومت اسلامی و تامین مستمندان اعم از سادات و دیگران که به سهم خود بخشی از هزینه های دولت اسلامی است قرار داده است اما درباره مالیات های حکومتی پیش تر بیان شد که یکی از علت های وضع آن تامین نیازهای مالی حکومت است و اگر سایر منابع درآمد (خمس و زکات) برای اداره جامعه اسلامی کافی نباشد ولی امر می تواند براساس اختیارات که بنا بر ولایت خود دارد مالیات لازم را جعل کند.

ساختار مالیات حکومتی: درباره خمس و زکات در ادله شرعی ملاک های مشخصی از جهت مقدار و موضوع بیان شده است ولی در مورد مالیات، منشأیی که ولی امر را مکلف به جعل مالیات می کند متفاوت است. چنانکه در فلسفه تشریح گفته شد، ممکن است این جعل مالیات برای تامین هزینه های دولت و یا متعادل کردن درآمدهای افراد و یا برخی از سیاست های اقتصادی باشد، که در این صورت ملاک، در گرفتن مالیات آن مصلحتی است که ولی امر تشخیص می دهد. بنابراین می توان گفت: موضوع این مالیات اعم از موارد، مقدار و نرخ آن و همچنین نحوه گرفتن آن (مستقیم یا غیر مستقیم) همه بستگی به همان مصلحت دارد.

جایگزین شدن خمس و زکات با مالیات های حکومتی: آیا می توان مبلغ خمس و زکات شخص را از مقدار مالیات او و بالعکس کم کرد؟ به سخن دیگر آیا مالیات های حکومتی و خمس و زکات جایگزین هم واقع می شود؟

طرح این مساله از این جا شکل می گیرد که برخی از افراد متدین، که حکومت را هم قبول دارند سه گونه مالیات را می پردازند: زکات هنگام برداشت محصول، خمس در پایان سال مالی و مالیات در موعد پرداخت آن اما افراد غیر معتقد اگر مبلغی هم بدهند آن مالیاتی است که دولت به اجبار از آنان دریافت می کند که گاهی با انواع شگرد ها از پرداخت آن هم شانه خالی می کنند. نتیجه این کار آن است که توزیع درآمد جامعه به نفع غیر متدینین بهم می خورد. از مطالب گذشته معلوم می شود که هر یک از خمس و زکات و مالیات برای خود مبنایی جداگانه دارند و مستقل از یکدیگر هستند.

البته ولی امر می تواند به منظور رعایت حال افراد کم درآمد، یا برای مصالح حکومتی که خود عهده دار آن است بگوید هر کسی تا فلان قدر خمس پردازد از پرداخت درصدی از مالیات و یا کل آن معاف است و یا هر کس زکات یا خمسش به دولت پردازد با فرض این که هر کس می تواند وجوه شرعی را در مصرف مورد نظر خود صرف کند از تخفیف مالیاتی برخوردار می شود، در غیر این صورت هیچ کدام از وجوه شرعی و مالیات جای دیگری را نمی گیرند اما مساله بهم خوردن توزیع عادلانه درآمد، این مطلب ممکن است در یک شرایط نا سالم و فاسد، پیش آید اما حقیقت این است که ولی امر می تواند مردم را به پرداخت زکات وادار کند و اگر کسی از پرداختن آن سرباز زند، با اعمال قدرت از او بگیرد. در حکومت اسلامی اصل رفتار با مردم، رفتار از روی مروت و اخلاق است، امام اگر کسی هوای تخلف را در سر داشت با او برخورد می شود.

رابطه مالیات حکومتی با خمس و زکات از دیدگاه محمد هادی معرفت:

مالیات در هر نظام حکومتی نقش اول و اساسی را ایفا می کند و به طور کلی حکومت بر بال ثروت قادر به حرکت و ادامه حیات می باشد از این رو گفته اند: قوام الدوله بالمال

دولت باید بکوشد تا بودجه لازم را برای بعد اجتماعی، اقتصادی، رفاهی و... در اختیار داشته باشد. تامین این بودجه راه برد ها و راه کار های مشروع دارد که حکومت های عادل باید از همان مسیر بودجه مورد نظر خود را تامین کنند.

ثروت های طبیعی که بیش تر آن از انفال محسوب می شود و نیز ثروت های اکتسابی که از راه سرمایه گذاری دولت در تجارت، صنعت و کشت در سطح گسترده به دست می آید و نیز خراج و مقاسمه که از طریق قرارداد با کشاورزان بر روی زمین های انفال و مفتوح العنوه تحصیل می گردد و افزون بر آن، بخشی از پرداخت زکات ها که با عنوان فی سبیل الله مطرح است، در رابطه با تامین همین بودجه مورد نیاز حکومتی است.

مالیات در راستای تامین بودجه لازم برای رفع نیاز های حکومتی قرار دارد و بنابر برداشت ما از قرآن کریم و سیره ائمه اطهار وضع مالیات از جانب دولت و وجوب پرداخت آن از جانب ملت، یک حکم اولی اسلامی محسوب می شود و این ورای پرداخت وجوبی زکات و خمس و سایر وجوه شرعی، یک واجب شرعی و مستقل به حساب می آید.

در اسلام برای نخستین بار مالیات در مورد جهاد تشریح شد تا مردم بودجه جنگ را به طور کامل تامین کنند. در آیه کریمه: **و انفقو فی سبیل الله و لا تلقو بایدیکم الی التهلکه** به همین جهت اشارت دارد. تفسیر سبیل الله به جهاد از باب تفسیر تطبیقی است و گر نه اختصاصی به آن ندارد و مقصود اصل نظام اسلامی حاکم است. امروزه که تثبیت پایه های نظام اسلامی، بر فراهم شدم امکانات لازم در تمامی زمینه ها ضرورت دارد، تامین بودجه لازم در سطحی گسترده تر مورد نیاز است که در صورت کمبود دیگر منابع تامین بودجه مردم باید این کمبود را جبران کنند و این یک واجب شرعی است.

بدین سان تفاوت مالیات و دیگر واجبات مالی (که مقدار و نصاب و شرایط وجوب آن در متن دلیل مشخص شده است) در این است که اصل لزوم پرداخت، اندازه و موارد آن به مقدار نیاز دولت بستگی دارد و از این رو درباره فریضه مالیات، در آیات قرآن کریم تنها به اصل تکلیف تصریح شده است و از شرایط و موارد دیگر سخنی به میان نیامده است و دولت اسلامی بر حسب نیاز آن را مشخص می کند.

شاید نخستین کسی که در اسلام مالیات مستقیم وضع نمود امیرالمؤمنین علی (ع) باشد. کلینی به سندی صحیح روایت کرده است: **وضع امیرالمؤمنین علی الخیل العتاق الراعیه فی کل فرس فی عام دینارین و جعل علی البراذین دینارا**، بر هر اسب سواری بیابان چر در سال دو دینار و اسب بارکش یک دینار وضع نمود (شیخ حر عاملی، 6، باب 16)

از آنچه گفته شد به دست می آید که مالیات خود یک واجب و فریضه است و امتثالی جدا دارد و تداخل در امتثال هر دو مخالف قواعد اصولی است.

فتاوی مراجع تقلید معاصر پیرامون خمس، زکات و مالیات حکومتی:

1. گرفتن مالیات توسط دولت:

– فقها از جانب خدا منصوب اند. اگر توانستند باید مالیات، خمس، زکات و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمین صرف کنند: امام خمینی در کتاب ولایت فقیه

– اگر اداره کشور مالیات و درآمد لازم دارد اسلام مقرر داشته است: امام خمینی در کتاب ولایت فقیه

– پرداخت مالیات هایی که توسط حکومت جمهوری اسلامی بر اساس قانون وضع شده است بر کسانی که شامل قانون می شوند واجب است اما خمس محسوب نمی شوند و از آن کفایت نمی کند: آیت الله خامنه ای در استفتائات

– دولت اسلامی می تواند چنین مالیات هایی را وضع و اخذ کند و در فرض قانون شدن توسط حکومت اسلامی لازم است رعایت شود و نپرداختن آن جایز نیست: آیت الله فاضل لنکرانی

– شانه خالی کردن از زیر مواردی مثل مالیات، عوارض، مقررات راهنمایی و رانندگی شرعا اشکال دارد: آیت الله مکارم شیرازی در مجموعه استفتائات جدید

– گرفتن مالیات برای دولت جایز نیست مگر با امر فقیه جامع الشرایطی که مورد قبول عامه است و در فرض مذکور تخلف از آن جایز نیست: آیت الله سیستانی

– گرفتن مالیات اصولاً برای دولت جایز است و تخلف از آن جایز نیست: آیت الله موسوی اردبیلی

– چنانچه مطالب به دستور ولی امر برگردد جایز است و در این صورت اطاعت واجب و سرپیچی و صحنه سازی جایز نیست: آیت الله سید کاظم حائری
– تشریح مالیات و گرفتن آن از باب مقدمه واجب، واجب است و از باب احترام عمل و شبهه معاوضه و عقود و شروط جایز است: آیت الله صانعی

2. کفایت کردن یکی از دیگری و کم کردن مقدار آن:

– مالیات بابت خمس محسوب نمی شود: امام خمینی
– مالیاتی که دولت از اشخاص می گیرد به حساب شرعی منظور نمی شود ولی خمس این مبلغ بر ذمه او نمی باشد: آیت الله گلپایگانی در مجمع المسائل
– پرداخت مالیات هایی که توسط حکومت بر طبق قانون وضع می شود از سهم مبارکین (سهم امام و سهم سید) محسوب نمی شود: آیت الله خامنه ای
– کم کردن مبلغ وجوهات از مالیات و بالعکس جایز نیست: آیت الله سیستانی
– دو نوع مالیات مستقل محسوب می شوند که هر یک مصرف مخصوص و مشخص دارد لکن پرداخت مالیات سالیانه جز مؤونه محسوب می شود که طبعاً بعد از کسر آن مقدار خمس کمتر می شود: آیت الله فاضل لنکرانی
– مالیات مانند سایر هزینه های کسب و کار است و جای وجوه شرعی را نمی گیرد: آیت الله مکارم شیرازی
– نباید از خمس و زکات کم شود حتی آن مالیاتی که می پردازند، خمس آن را اگر واجب شده باشد باید پردازند: آیت الله موسوی اردبیلی
– مالیات جز مؤونه است لذا به جای خمس محسوب نمی شود: آیت الله صانعی

نتیجه گیری:

از آنچه گفته شد به دست می آید، مالیات های حکومتی و شرعی دو ماهیت جدا از یکدیگر هستند و دو مبنای جدا و مستقل از یکدیگر دارند. با این حال ولی امر با توجه به مصالح می تواند تخفیف هایی در این باب قائل شود که این به معنای کفایت کردن نیست. از طرف دیگر فلسفه تشریح مالیات های حکومتی و شرعی با یکدیگر متفاوت است به این بیان که فلسفه تشریح مالیات های شرعی برای اداره حکومت اسلامی و تامین مستمندان اعم از سادات و دیگران است در حالی که فلسفه تشریح مالیات های حکومتی نیاز های مالی حکومت است بنابراین نمی توان گفت پرداخت یکی از دیگری کفایت می کند.

فهرست منابع

کتاب ها

1. حبیب نژاد، سید احمد (1398)، حقوق مالیه عمومی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ دوم
2. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (1394)، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، اول
3. یوسفی، احمد علی (1379)، نظام مالی اسلام، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، اول
4. آقایی، الله محمد (1388)، مجموعه مقالات دومین همایش سیاست های مالی و مالیاتی ایران، تهران، روناس، چاپ اول
5. پیرنیا، حسین (1372)، مالیه عمومی، تهران، ابن سینا، چاپ اول
6. موسی زاده، رضا (1398) مالیه عمومی، تهران، نشر میزان، دوم
7. موسوی خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، اول
8. گلپایگانی، محمدرضا (1382)، مجمع المسائل، قم، دارالقرآن کریم، چاپ دوم

9. حسینی خامنه ای، سید علی، (1399) اجوبه الاستفتاءات، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ هفتاد و سوم
10. مکارم شیرازی، ناصر، (1428 ق) تعلیقات علی العروه الوثقی، قم، مدرسه امام علی ابن ابی طالب، چاپ اول
11. صانعی، یوسف، (1383)، مجمع الاستفتاءات، قم، میثم تمار، نوبت اول
12. آیت الله سید علی حسینی سیستانی، (1415 ق) منهاج الصالحین، مکتب آیت الله سیستانی، چاپ 13

مقالات:

1. کیا، الحسنی، سید ضیاءالدین (1390)، «ملاحظات پیاده سازی مالیات های اسلامی» فصلنامه پژوهش نامه مالیات، سال نوزدهم، شماره یازده
2. شعبانی و کاشیان، احمد و عبدالمحمد (1394)، «طراحی ساز و کار خمس و زکات بر نظام مالیاتی ایران و آثار بالقوه اقتصادی آن» مطالعات اقتصاد اسلامی، سال هشتمف شماره دو، بهار و تابستان 95
3. خزائی، زینب و مرجان یزدان پور (1394) « مالیات های اسلامی و جایگاه آن در تامین منابع مالی» مجله اقتصادی، سال 15، شماره 3 و 4، خرداد و تیر 94

بررسی امکان کاربرد شروط ضمن عقد نکاح در قوانین ایران

فاطمه امیدیان پورباور صاد¹

چکیده

با توجه به پیشرفت زنان در عرصه های متعدد و حضور فعال بخش کثیری از آنان در جامعه و با توجه به مشکلاتی که زنان امروز با آنها روبرو هستند، شایسته است برای جلوگیری از پایمال شدن حقوق و کمتر شدن مسائل و مشکلات آن ها در آینده، زوجین با آگاهی بیشتری نسبت به عقد نکاح و پیامدهای حقوقی ناشی از آن، اقدام به تشکیل خانواده و انعقاد عقد نمایند.

عقد، توافق اراده ها برای ایجاد آثار حقوقی است. گرچه آثار حقوقی عقود معین مثل نکاح، به وسیله قانونگذار مشخص و معین شده است؛ اما قانونگذار به طرفین قرارداد اجازه داده است تا حدی که مخالف قوانین امری نباشد، شرط یا شروطی را در ضمن عقد بپذیرند. شرط مربوط به عقد نکاح می تواند به عنوان راهکاری در ضمن همین عقد و یا در ضمن عقد لازم دیگر، قبل و یا بعد از نکاح مطابق توافق طرفین درج گردد. درج شروط ضمن عقد در نکاح نامه، در راستای حمایت از زن و حفظ موجودیت خانواده و رعایت پیش بینی های لازم برای پیشگیری از مشکلات آتی اهمیت دارد.

سوال این است که زنان با چه شروطی می توانند ازدواج نسبتاً برابری داشته باشند؟ در این مقاله، با توجه به مطالعات انجام شده در زمینه ی عقد نکاح و پیامدهای حقوقی و قانونی آن، سعی شده است تا برخی حقوق مهم و مورد نیاز زنان که قابل دریافت در ضمن عقد نکاح و یا عقد لازم دیگر می باشند، معرفی و به اختصار توضیح داده شوند. این حقوق شامل حق تعیین مسکن، شرط وکالت در طلاق، حق حضانت، حق اشتغال، حق تحصیل، شرط تنصیف اموال و شرط وکالت در صدور جواز خروج از کشور (سفر) می باشند.

واژگان کلیدی

نکاح، طلاق، اشتغال، شرط ضمن عقد

¹ فارغ التحصیل کارشناسی حقوق دانشگاه مفید، قم، ایران (Fatemehomidianpbv@gmail.com)

مقدمه

امروزه یکی از مسائل و دغدغه های بحث برانگیز و پرچالش قشر عمده ای از زنان و مردان، ایجاد توازن و برابری در حقوقشان می باشد. می توان گفت این مسئله به یکی از نگرانی های اساسی در جوامع بشری تبدیل شده و تاکنون تلاش های بسیاری در جهت نیل به این هدف انجام شده است. در ایران نیز اقشار بسیاری اعم از برخی حقوقدانان، کنشگران اجتماعی، دانشجویان، اساتید، جامعه شناسان و غیره، برای رفع مسائل ناشی از نابرابری در برخی از حقوق زن و مرد و آگاه سازی به منظور کاهش مشکلات، در تلاش هستند. با توجه به تغییر جوامع و پیشرفت زنان و حضور پررنگ آنان در عرصه های مختلف، نیازها و مشکلات متعددی نیز برای بخش عمده ای از آنان ایجاد شده است.

با توجه به تحولات قوانین در تاریخ ایران، همانطور که در طی سالیان تاکنون مشاهده شده است به مرور زمان و با تغییر الگوهای فرهنگی جوامع، لاجرم قوانین و الگوهای بسیاری دستخوش تغییرات خواهند شد. با توجه به آسیب های فراوان زنان و با توجه به پرونده های متعدد دادگاه های خانواده، شایسته است که زنان و مردان پیش از ازدواج از حقوق خود آگاه شده و در صورت توافق، براساس شرایط خود نسبت به تنظیم شروطی در ضمن عقد نکاح توافق نمایند. با توجه به عمده ترین نیازها و نگرانی های امروز زنان، سعی کرده ام تا در این مقاله در رابطه با برخی از شروط اصلی که شامل حق تحصیل، حق اشتغال، شرط وکالت در طلاق، حق حضانت، حق خروج از کشور، شرط تنصیف و تقسیم اموال، حق تعیین مسکن هستند و همچنین در رابطه با قابلیت یا عدم قابلیت انتقال این حقوق و چگونگی انتقال در صورت عدم کفایت امضا و توافق در ضمن عقد، به اختصار توضیح بدهم. همانطور که گفته شد، افراد براساس شرایط و نیازهای خاص خود، می توانند شروطی را در ضمن عقد تنظیم نمایند. بنابراین بهتر است طرفین پیش از انعقاد عقد نکاح و با توجه به شرایط منحصر بفرد خود، علاوه بر مطالعه و کسب آگاهی حقوقی در این زمینه، با یک وکیل خانواده نیز مشورت نمایند.

نکاح و آثار آن بر حقوق زن

معنای لغوی نکاح

نکاح مصدر ثلاثی و از ریشه «نکح» و «ینکح» می باشد. در لغت به معنای «در تقابل و مقابل یکدیگر قرار گرفته» می باشد. در فرهنگ فارسی عمید به عقد زناشویی بستن، عقد ازدواج و زناشویی کردن معنا شده است.

معنای اصطلاحی و حقوقی نکاح

قانون مدنی تعریفی از نکاح ارائه نکرده است. برخی از حقوقدانان نکاح را اینگونه تعریف کرده اند: عقد نکاح عقدی است که طرفین آن برای رسمیت بخشیدن به اراده و توافق خود بر تمام آنچه زندگی مشترک بر آن ها بار می کند، انتخاب کرده اند تا بتوانند از این طریق قالب و جامه ای رسمی به توافق خود ببوشانند. (اسکندری، 1396).

مطابق تعریف آقای دکتر کاتوزیان: نکاح، عقدی است که به موجب آن، زن و مرد به منظور تشکیل خانواده و شرکت در زندگی با هم متحد می شوند. (کاتوزیان، 1384، ص 35) نکاح در حقوق موضوعه ایران، یک عقد مدنی به شمار می رود و چون عقد است، باید شرایط اساسی سایر عقود را دارا باشد و با فقدان یکی از این شرایط نکاح منعقد نمی شود؛ ولی آنچه عقد نکاح را از بیشتر قراردادها متمایز می کند این است که در این پیمان طرفین نمی توانند آزادانه آثار را معین کنند و به اعتبار جنبه عمومی نکاح، آزادی اراده تا حدودی که با آن منافات دارد، محدود گردیده است. در حقوق مدنی، نکاح از عقود غیر تشریفاتی به شمار می رود و با ایجاب و قبول زوجین که دلالت بر قصد و رضای آن ها بنماید، منعقد می شود. در نکاح، فقط دو نفر وجود دارند که زن و مرد می باشند؛ زن ایجاب را می گوید و مرد قبول می کند و نفر سومی در کار نیست. (وحیدزاده، 1395)

آثار حقوقی نکاح برای زن

عقد نکاح علاوه بر آثار روحی و روانی، برای طرفین ازدواج آثار مهمی به لحاظ حقوقی نیز به وجود می آورد. قانونگذار در ماده 1102 قانون مدنی می گوید: «همین که نکاح به

طور صحت واقع شد، روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود.»

آثار حقوقی نکاح را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول آثاری است که دارای جنبه مالی بوده و بخش دوم آثاری است که جنبه غیرمالی دارند. (خبرنامه دانشجویان ایرانی، 1399) پس از انعقاد عقد نکاح، با وجود این که زن حقوقی مانند نفقه، مهریه و حقوق مالی و غیرمالی دیگری را به دست می‌آورد اما برخی از حقوق او مانند حق اشتغال، حق تحصیل، حق سفر، حق حضانت، حق طلاق، حق تعیین مسکن،... محدود و وابسته به شوهر می‌شوند. با توجه به جایگاه و نقش زن در خانواده و اهمیت حضور و فعالیت زنان در جامعه‌ی امروز، شایسته است تا به منظور حفظ کرامت زن و پیشگیری از وقوع طلاق و اختلاف، شرایط نسبتاً برابری میان زوجین در زمان تشکیل خانواده برقرار باشد.

حقوق زنان و شروط ضمن عقد

تعریف شروط ضمن عقد

شرط به معنای پیمان، عهد و وابستگی امری به امر دیگر و همچنین الزام چیزی و التزام به چیزی آمده است. شرط در معنای مصدری، معادل مرتبط کردن تعهد مستقیم و یا غیر مستقیم به اراده طرف‌های آن است. در فقه به معنای مطلق تعهد است اعم از ضمن عقد یا مستقل و جدای از عقد.

شرط در اصول آن به معنای امری است که وجودش برای دستیابی به امر دیگر لازم است. در حقوق، شرط ضمن عقد به معنای تعهد تبعی است که همراه با عقد و در کنار آن پدید می‌آید. شرط ممکن است حاوی موضوع مستقلی نبوده و پذیرش آن به صورت التزام مستقل ممکن نباشد نظیر شرط صفت. همچنین ممکن است موضوع شرط به خودی خود امری مستقل باشد ولیکن طرفین با اراده خود و بنا به دلایلی آن را به صورت شرط درج نموده باشند. (جعفری، قیصریان، 1396، ص 26)

اقسام شرط عبارت است از: 1) شرط فعل که شرط کردن انجام و یا خودداری از انجام عملی به وسیله یکی از طرفین عقد و یا ثالث است. 2) شرط نتیجه حسب ماده 234 قانون مدنی، آن است که تحقق امری در خارج شرط شود و 3) شرط صفت شرط مربوط به صفتی از اوصاف معامله که ممکن است مرتبط با چگونگی مورد معامله، جنس و یا کمیت و مقدار مورد معامله باشد. (جعفری، قیصریان، 1396، ص 26)

تاریخچه شروط ضمن عقد

در ایران، که سنت‌ها تمام فلسفه و مبانی مردسالاری را فراهم آورده بودند و تفسیرهای مردانه از مذهب و ادبیات و حتی ضرب‌المثل‌ها، پشتوانه کافی برای راندن زن به زیر نفوذ همه جانبه مرد را فراهم ساخته بود، این بعد از توسعه یعنی حقوق برای زنان را به کلی به فراموشی سپرده بود. این فراموشی، نه فقط در ذهن مردان جامعه، که حتی در وجود خود زنان نیز به شدت رسوخ یافته بود و فرهنگ مردسالاری، قرن‌ها فرهنگ حاکم بر جامعه بود. (حکمی، 1373، ص 30) پیروزی مشروطیت موقعیتی فراهم کرد تا نشریات کارکردی جدید بیایند؛ از آن جمله نشریات زنان کارکردی نقادانه و تعلیمی یافتند. این نشریات با طرح چشم‌اندازی نو که بر افق دانایی جدیدی پایه داشت کوشیدند تا در حوزه عمل و زندگی روزمره زنان دگرگونی‌هایی هرچند کوچک ایجاد کنند. در این دوران هفت نشریه زنانه به صورت فعال وجود داشت که برخی از آنها دوره‌ای کوتاه‌تر و برخی تا اوایل دولت پهلوی انتشار یافتند. گفتمان جدید امر روزمره، افق دانایی جدید را می‌طلبد که این نشریات کوشیدند این پیکره جدید را ترسیم کنند، از آن جایی که علیرغم پیروزی مشروطه، موقعیت واقعی زن در جامعه تغییر چندانی نکرد و بازتعریف جدیدی از آن صورت نگرفت، این نشریات در درون گفتمان سنت به دگردیدی وظایف سنتی زنان پرداختند و نه تنها نقش مادری و همسری را تایید نمودند که کوشیدند مفاهیم مدرن را در درون گفتمان سنت فعال سازند. زنان شهری، روستایی و ایلی در یک امر مشترک بودند و آن تعریف هویتی آن‌ها به عنوان همسر و مادر بود. این نقش‌ها مسئولیت‌هایی را در قالب

امور روزمره برای آنان تعریف می کرد. زنان طبقه بالای شهری وظایف مربوط به امورخانه و بچه را به خدمتکاران می سپردند و اوقاتشان با ملالت و محدودیت بیشتری همراه بود. زنان اعیان و اشراف که وقت بسیاری داشتند به طور معمول برای پر کردن وقت خود به مهمانی دادن مشغول بودند و در موارد معدودی پرداختن به امور هنری نیز بخش هایی از امور روزمره آنان بود. تعداد اندکی از آن ها که در خانواده های خاصی بالیده بودند با سواد بوده و با شعر و ادب و روخوانی قران آشنا بودند. در این که این زنان تا چه حد به امور فرهنگی و یادگیری هنرها گرایش داشتند در بین روایاتی که سیاحان به دست داده اند، اختلاف نظر وجود دارد. زنان طبقات فرودست و متوسط شهری، روستائیان و عشایر، خود به امور خانه می پرداختند و تمام اوقات خود را مصروف این وظایف می کردند و هویت خود را در این نقش ها باز می یافتند.

پیش از این اشاره شد که زنان در سپهر سنت در نقش های اجتماعی شان معنا می یافتند، نقش مادری و همسری به آنان هویت و معنای بودن می داد. در این زمان نشریه های زنان به رغم پذیرش اهمیت این دو نقش، توجه به فردیت زنان را نیز مطرح کردند و هویت جدیدی از زن را ترسیم نمودند که زنان در لابلای وظایف روزمره به «من» وجودی خود نیز توجه نشان دهند. لزوم یادگیری علم و دانش نه تنها جامعه را به پیشرفت و ترقی می رساند که زنان را نیز به سعادت می رساند. به این ترتیب زن همسو با دیدن «خویش» در مسیر فردیت مفقود شده اش پیش رفت. مورد دیگری که به شکل گیری هویت جدید زنان و معنا بخشیدن به فردیت آنان یاری می رساند طرح مسئله اشتغال زنان بود که در این نشریات با احتیاط و به تدریج طرح شد. آگهی هایی مبنی بر معرفی خیاط خانه هایی برای آموزش خیاطی به زنان که آنان را توانمند سازد، همچنین پیشنهادهایی مبنی بر ضرورت اشتغال زنان در اموری مثل معلمی، پرستاری، و پزشکی و لزوم داشتن «طبییه های زنانه و عالمه»، حتی پیشنهاد تشکیل شرکت و تجارت خانه زنان مطرح می شد. تاثیر مشروطه، رواج عناصر عقل گرایی و علم گرایی را در قالب اصطلاحاتی همچون «علم خانه داری» و «علم بچه داری» ظاهر ساخت که به تدریج نه تنها بر مشارکت فعالانه زنان در امور خانه

و همراهی و مشارکت با همسرانشان می انجامید، بلکه هویت جدیدی برای آن ها رقم می زد. یادگیری «علم اقتصاد خانه» زمینه را برای مشارکت مالی زنان فراهم می کرد و تبلیغ کار و طرح تعبیرهای جدیدی از مفهوم کار که لزوماً به معنی این نبود که کسانی که کار می کنند فقیر هستند بلکه کار ضرورتی است که تأثیر اجتماعی و فردی بسیاری دارد و به ارتقاء شخصیت فرد کمک می کند نیز در این مسیر تأثیرگذار بود. بنابراین پیشنهاد مشاغل زنان نخستین حرکت تابوشکناهی این نشریات محسوب می شد. (ترابی فارسانی، 1393 و 1394، ص 91-104).

اولین کانون زنان ایران که بدستور رضاخان در ۱۳۰۲ تاسیس شد، «کانون نسوان وطن خواه» نام گرفت که نمودار حمایت از سیاست ظاهره ناسیونالیستی رضاخان در آن دوران است نه فعالیت برای احقاق حقوق زن. از آن تاریخ به بعد نیز، هرگاه به چنین گروه بندی های زنانه برخورد می کنیم، هدف آن ها را توجیه و تحکیم سیاستهای حاکم مردانه می بینیم نه حمایت از زن. ارجاع چنین نقش های حاشیه ای به زنان فعال، در طول تاریخ مدرنیزاسیون در ایران یکسان بوده و هست. زن هرگز در خلاف جهت حرکت جامعه مردسالار حرکت نکرده و همواره به دستور و پشت سر مردان متنفذ و سیاست های حاکم، دنباله رو بوده است. بنابراین، همانگونه که برنامه مدرنیزاسیون ایران نوعی تقلید و دستور از بالا بوده و سبب ایجاد ناهماهنگی در کل جامعه شده، در مورد حرکت های فمینیستی نیز همین روند مشاهده می شود و همچنان که آن نوع مدرنیزاسیون سبب گسیختگی پیوندهای اجتماعی سابق شد و نظام جدیدی هم به جای آن نیاورد، زنان پیشرو نیز بجز مشخص تر کردن خطوط تفاوت بین قشرهای مختلف زنان، کاری نکرده اند. البته، آزاد شدن سواد آموزی برای دختران و رسیدن به تحصیلات دانشگاهی و کار رسمی، اخذ حق رأی در انتخابات و داشتن نماینده زن پیشرفتهایی بوده اند، اما در تغییر سرنوشت کل زنان جامعه، این قدم های اولیه چندان مؤثر واقع نشده اند. مدرنیزاسیون در ایران که طی دوران سلطنت پهلوی ها طی سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۴۵ صورت گرفت، بر پایه و اساس تفکر غربی و بدون در نظر گرفتن موقعیتهای اجتماعی و قومی طرح ریزی شده بود. هیچ برنامه مدونی

که بتوان اهداف آن را قدم به قدم و مرحله ای دنبال کرد، وجود نداشت و اعمال زور رضاخان برای جا انداختن تغییرات، با مقاومت مردم رو به رو شد. از طرف دیگر اهمیت دادن به جنبه های روبنایی و سطحی مدرنیزاسیون و بی توجهی به دلایل اساسی عقب ماندگی و مهم جلوه ندادن آن ها، یکی دیگر از نقاط ضعف این برنامه بود. شعار آن دوره یعنی «از فرق سر تا نوک پا اروپایی شویم»، نشانگر آن است که این برنامه از چه کیفیتی برخوردار بوده است. این برنامه از سال ۱۳۱۹ که دومین شاه سلسله پهلوی زمام قدرت را به دست گرفت، ادامه یافت. منشور انقلاب سفید محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۴۱ به عنوان برنامه مدرنیزه شدن کشور اعلام شد ولی این برنامه هم نتایج مثبتی برای زندگی ایرانیان به ارمغان نیاورد. اولین مدرسه دولتی دخترانه در ایران در سال ۱۲۹۶ تأسیس شد یعنی ۷۵ سال بعد از تأسیس اولین مدرسه پسرانه. زیرا با وجود تأکید اسلام بر تعلیم و تعلم زنان، جامعه مردان ایرانی این واقعیت را نمی پذیرفتند اما به تدریج، باسواد شدن زنان رشد بیشتری پیدا کرد و تعداد دانشجویان دختر فزونی گرفت.

همانطور که ذکر شد در طی زمامداری رضا خان یعنی بین سالهای 1303 تا ۱۳۱۹، آزادی زنان یکی از نکات مورد نظر در برنامه مدرنیزاسیون بود، اما همانند سایر موارد، این آزادی نیز به تغییر شکل ظاهری زنان محدود گردید؛ بدون آنکه به رشد دادن موقعیت اجتماعی آن ها بپردازد. در همین زمان ها دانشگاه ایران (دانشگاه تهران) برای اولین بار از دانشجویان دختر ثبت نام به عمل آورد، ولی فقط از زنان بی حجاب. بعد از سرنگونی رضا خان توسط انگلیسی ها و جانشینی محمد رضا پهلوی در سال ۱۳۱۹ برای مدتی کوتاه از شدت این زورگویی ها کاسته شد. با بالا رفتن نرخ باسوادان و تعداد دانشجویان زن به دلیل رشد بیشتر درآمد سالانه فروش نفت خام تعداد زنان شاغل رو به فزونی گذاشت. البته باید یادآور شویم که زنان ایرانی، به خصوص آن هایی که در روستاها به سر می بردند، همیشه سهمی در فعالیتهای اقتصادی داشته اند. همچنین زنانی که به طبقات فقیر جامعه تعلق دارند، اغلب فعالیت هایی از قبیل خیاطی، آرایشگری، تدریس برای دختران و یا خدمتکاری در خانواده های مرفه را انجام می دادند. بنابراین آهنگ رشد حضور زنان در عرصه اقتصاد فقط طبقات

متوسط شهری را شامل می‌شد. با توجه به آمار سال ۱۳۶۵، ۹/۲۳۹/۰۰۰ ایرانی که بیش از ۱۰ سال سن داشتند ۱/۱۲۱/۰۰۰ از آنها یعنی ۱۲٪، از لحاظ اقتصادی فعال بودند. براساس این آمار حدود ۵٪ از زنان روستائی و ۷٪ از زنان شهری شاغل بودند. در همین سال نرخ باسوادان ایرانی به ۲۵٪ رسیده بود. تا سال ۱۳۴۳ زنان ایرانی حق رای دادن و یا انتخاب شدن در انتخابات مجلس را نداشتند. در این تاریخ به دنبال مبارزات بعضی از زنان روشنفکر، این حقوق به زنان داده شد. اصلاح قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۵۱ نقطه مثبت دیگری برای زنان ایرانی بود و دادگاه‌های حمایت خانواده با نظارت به صدور رای طلاق و یا ازدواج مجدد مردان محدودیت‌هایی را در زمینه طلاق و گزینش چند همسر برای مردان اعمال نمودند.

بعد از برقراری جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ نیز مسأله حقوق زنان همچنان مورد توجه قرار داشت. البته از دیدگاه اسلامی، در متن قانون اساسی ۱۳۵۸، ماده ۲۱ به حقوق زنان مربوط می‌شود. این ماده دولت را موظف کرده است که حقوق زنان را در تمام جوانب و سطوح طبق قانون اسلامی حمایت کند. البته طبق همین قانون اساسی، زن ایرانی نمی‌تواند به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود ولی در سایر موارد زنان و مردان در برابر قانون اساسی یکسان و برابر اعلام شده‌اند؛ لیکن در واقعیت امر، ما عینیت این قانون را مشاهده و لمس نمی‌نماییم. در رابطه با کار و تحصیل میزان شرکت زنان نسبت به مردان همچنان پایین است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، حق رای دادن در انتخابات و نیز امکان انتخاب شدن به عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی به زنان داده شده است و مانعی بر سر راه تحصیل یا اشتغال آنان ایجاد نشده است. در مجموع قانون اساسی فعلی نسبت به قوانین مشابه قبلی، نسبت به حقوق زن توجه بیشتری نشان داده است و این امر نه تنها به دلیل تحول نقش اجتماعی زنان ایرانی و حضور فعال آنان در پیروزی انقلاب بلکه تحت تأثیر جنبه اسلامی این قانون بوده است که نسبت به حقوق زن به ویژه در جامعه، مثبت‌تر از قوانین قبلی برخورد شده است. رشد نسبی شرکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی، یکی از دلایل جا افتادن و مستحکم شدن این فکر در اذهان عمومی است که

زنان توانایی فعالیت اجتماعی دارند. از طرف دیگر تاثیر اقتصادی کار زنان در زندگی خانوادگی، نقش مهمی را ایفا می کند زیرا در بیشتر مواقع گردش امور مالی خانواده توسط یک نفر تقریباً غیر ممکن است. در مجموع برقراری جمهوری اسلامی باعث تغییرات جدید در روند مدرنیزاسیون ایران شد. تا آنجا که مربوط به زنان می شود این رشد بیشتر جنبه فرهنگی و کیفی دارد تا کمی؛ زیرا از میزان نقش اجتماعی زن ایرانی نسبت به گذشته کاسته نشده، بلکه یک جا به جایی اجتماعی و فرهنگی در آن رخ داده است. (حکمی، 1373، ص 31-37)

تشکیل خانواده و ازدواج که در فرهنگ های مختلف دنیا به عنوان امر مقدسی پایه ریزی شده است، در تامین سعادت واقعی انسان نقشی عمده خواهد داشت. زن و مرد یعنی دو جنس مکمل یکدیگر، باید در تامین این اهداف همراهی و همگامی داشته باشند. (میرحسینی، 1394، ص 602). توجه به حسن خلق در ساماندهی زندگی برای همگان لازم و برای اعضای خانواده و زن و شوهر ضروری است. گاهی به دلیل عدم اطمینان کامل در زمینه ی تعهد طرف مقابل در انجام دادن وظایف و ادای حقوق، افراد برای پیشگیری از بعضی مضرات احتمالی و فراهم کردن زمینه مناسب برای تامین مقاصد خود به تعهد و التزام رسمی طرف در قالب شرط به صورت مستقل یا ضمن عقد دیگر متوسل می شوند. (میرحسینی، میرحسینی، 1394، ص 607). از جمله این شروط می توان به شرط وکالت در طلاق، حق تحصیل، حق اشتغال، شرط جواز خروج از کشور، حق تعیین مسکن، حق حضانت، شرط تنصیف اموال که قابل اعمال در ضمن عقد نکاح یا عقد مستقل دیگر می باشند، اشاره کرد.

یک بررسی اجمالی بر روند شروط ضمن عقد در نکاح به ما نشان می دهد که این شروط هرگز تا بدین حد در عقد نکاح اهمیت نداشته اند و به نظر می رسد که حداقل در آینده نزدیک نه تنها از استعمال آن کاسته نخواهد شد بلکه بر تعداد و تنوع آن افزوده خواهد گردید. در بدو پیروزی انقلاب اسلامی، با لغو قواعد و مقرراتی که در مورد طلاق برخلاف قواعد قانون مدنی بودند بازگشتی کامل به قانون مدنی شد. طبق قانون تشکیل دادگاه های

مدنی خاص، در صورت اختلاف زوجین، مراجعه به دادگاه لازم بود ولی این امر نافعی حکم مذکور در ماده 1133 قانون مدنی «مرد می تواند هر وقت بخواهد زن خود را طلاق دهد.» نبود (پروین، 1381، ص 32). و در صورت توافق زوجین نیازی به مراجعه به دادگاه نبوده و طرفین با مراجعه به دفترخانه تشریفات طلاق را انجام می دادند. به دستور شورای عالی قضایی سابق، شروطی در نکاح نامه چاپ شد که عمدتاً به سود زن بودند. البته مانند کلیه قراردادها طرفین الزامی به امضای این شروط در ضمن عقد نکاح ندارند ولی عدم امضای آن از طرف مرد نشانه عدم حسن نیت تلقی می گردد و بنابراین عملاً و به طور تقریب همه این شروط توسط طرفین امضا می شوند. از ظاهر این امر استنباط می گردد که فلسفه درج این شروط مفصل در نکاح نامه چیزی نیست جز حمایت از زن و حفظ موجودیت خانواده و رعایت پیش بینی های لازم برای پیشگیری از سوءاستفاده از اختیار طلاق به دست مرد.

طبق قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب 21 اسفند 1370 مجلس شورای اسلامی: «از تاریخ تصویب این قانون زوج هایی که قصد طلاق و جدایی از یکدیگر را دارند بایستی جهت رسیدگی به اختلاف خود به دادگاه مدنی خاص مراجعه و اقامه دعوا نمایند.» این لزوم مراجعه، زوج هایی را که توافق برای طلاق دارند نیز در بر گرفته است. بنابراین، گرچه از لحاظ حقوقی صریحاً و یا حتی ضمناً ماده 1133 قانون مدنی نسخ نگردیده است ولی با توجه به تشریفات مقرر در قانون سابق الذکر و متداول بودن امضای شروط ضمن عقد در نکاح می توان گفت که عملاً از امکان استفاده مطلق مرد از حق طلاق تا حد زیادی کاسته شده است و این امر با مصالح فردی و جمعی منطبق است. (پروین، 1381، ص 33).

از آنجا که خانواده از اساسی ترین ارکان زندگی اجتماعی است و از دیرباز حقوق اجتماعی زنان در زمینه های بسیار همانند نکاح، طلاق، ارث و نفقه مورد تجاوز و سوءاستفاده قرار گرفته، مطرح کردن بحث شروط ضمن عقد نکاح از اهمیت ویژه ای برخوردار است و از مباحث مورد ابتلا و دارای فواید حقوقی است. قانون گذار نیز به لحاظ اهمیت و اعتبار ویژه

عقد نکاح در میان عقود معینه، توجه خاصی را به آن مبذول داشته و با وجود بیان کلی شروط ضمن عقد اختصاصاً در باب نکاح بر این موضوع تکیه کرده و به تفصیل آن را بیان نموده است؛ از جمله می توان به شرایط صحت عقد نکاح و وکالت در نکاح اشاره نمود که این خود نشان اهمیتی است که قانون گذار برای عقد نکاح قائل بوده است. ضرورت دیگر مطرح نمودن چنین بحثی این است که همانگونه که در معاملات، طرفین معامله اغراض خود را به وسیله شروط ضمن عقد بیان و بدین طریق لازم الاجرا می نمایند، نهاد خانواده نیز از این امر مستثنی نمی باشد. زوجه کسی است که علقه ی زوجیت را به وجود می آورد لیکن برهم زدن این علقه مطابق شرع (الطلاق بید من اخذ بالساق) و قانون مدنی (ماده 1133) صراحتاً به مرد سپرده شده است. شرع اسلام جهت جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی مردان نسبت به حقوق زنان در خانواده حقوق متقابلی را برای زنان در نظر گرفته که در صورت تمایل می توانند به عنوان شروط ضمن عقد زوج را ملزم به عمل به آن ها کرده و به این ترتیب از طریق شرعی و قانونی حق استفاده از این شروط را بعد از عقد نکاح برای خود ایجاد نمایند. (خسروشاهی، 1377، ص 3). از جمله شروط مهم و قابل درج در ضمن عقد نکاح می توان به شرط وکالت در طلاق، حق تعیین مسکن، حق سفر، حق حضانت، حق اشتغال، حق تحصیل، شرط تنصیف اموال اشاره کرد.

با امضای سند ازدواج، برخی از حقوق مدنی و معنوی زن همچون حق سفر، حق اشتغال، حق انتخاب محل زندگی و مسکن، حق ولایت بر فرزندان و جدایی از همسر (طلاق)، محدود و وابسته به مرد می شوند. شروط ضمن عقد نکاح، به طور مستقیم مربوط به نکاح نیستند و زوجین به دلایلی آن ها را در زمره توابع عقد آورده اند که در قباله های نکاح درج گشته اند و طرفین در صورت توافق، ذیل این شروط را امضاء می نمایند. از آنجایی که در نظام حقوقی ایران، در بیشتر موارد به اصل تساوی حقوق زن و مرد خدشه وارد و وضعیت زن در خانواده، پس از ازدواج بسیار متزلزل شده است، تا زمانی که قوانین مرتبط به خانواده، اصلاح و منطبق با مبانی دینی و عرفی نشده اند، زنان می توانند در راستای عینیت بخشی به اصل تساوی حقوق زن و مرد، با قید برخی شروط در ضمن عقد نکاح، امتیازاتی

اخذ نمایند. طبق قانون اساسی، ذکر هر نوع شرطی که مورد قبول متقاضی عقد باشد، در عقدنامه ازدواج، بلامانع است. این شروط نباید مخالف با قوانین آمره، شرع، اخلاق حسنه و نظم عمومی باشند. مستند به ماده 1119 قانون مدنی ایران: «طرفین عقد می توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای ذات عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند...». شروط ضمن عقد ازدواج، تعهداتی است که در حین ازدواج با توافق زن و شوهر وارد مفاد قرارداد ازدواج آن ها می شود. این شروط را می توان در سند رسمی ازدواج ذکر کرده و با امضای دو طرف، رسمیت داد. شروط مذکور در قانون ذکر نشده اند و به انتخاب طرفین به هنگام ازدواج و یا پس از آن انتخاب می شوند.

حق اشتغال

براساس اصل 28 قانون اساسی: «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست، برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید». این اصل با تعبیر «هر کس» حکم عامی را بیان نموده و بین زن (اعم از زوجه یا غیر آن) و مرد فرقی قایل نشده است. این اصل دولت را موظف می کند، زمینه اشتغال را برای «همه افراد» با شرایط برابر ایجاد نماید.

اصل 21 قانون اساسی: «دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد: 1. ایجاد زمینه های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او...». تعبیر «حقوق زن» در تمام جهات عام است و یکی از مصادیق آن حق اشتغال است. بنابراین همه انسان ها حق اشتغال دارند و صرفاً محدودیت هایی در این زمینه وجود دارد. محدودیت هایی که در رابطه با اشتغال وجود دارند شامل محدودیت های عمومی و محدودیت های ناشی از جنسیت می شوند. محدودیت های عمومی، شرایطی است که در قانون برای حق اشتغال اشخاص پیش بینی

شده؛ این شرایط کلی است و اختصاصی به زن یا مرد ندارد. فهرست این محدودیت‌ها عبارتند از:

- عدم مخالفت شغل با احکام اسلام (اصل 28 ق.اساسی) و موازین اسلامی (اصول 20-21 ق.اساسی)
- عدم مغایرت شغل با مصالح عمومی و حقوق دیگران (اصل 28 ق.اساسی)
- عدم مغایرت شغل با نظم عمومی و اخلاق حسنه (ماده 975 ق.مدنی و ماده 6 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی)

یکی از محدودیت‌های ناشی از جنسیت، محدودیت‌های ناشی از زوجیت می‌باشد. در قوانین موضوعه جمهوری اسلامی ایران برای اشخاص متأهل محدودیت‌هایی پیش‌بینی شده است. ماده 1117 قانون مدنی به زوج حق داده تا در شرایطی مانع اشتغال به کار همسر خود شود. براساس ماده مذکور: «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد، منع کند.» زوج در غیر شرایط مذکور حق ممانعت از اشتغال زوجه را ندارد. لذا از ماده 1117 ق.مدنی معلوم می‌شود که شوهر می‌تواند تحت شرایطی با «شغل» زن مخالفت نماید، اما با «اشتغال» وی نمی‌تواند مخالفت نماید. البته برای مردان نیز محدودیت‌هایی در زمینه اشتغال در ماده 18 قانون حمایت خانواده مصوب 1353 آمده است: «شوهر می‌تواند با تایید دادگاه زن خود را از اشتغال به هر شغلی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت خود یا زن باشد منع کند. زن نیز می‌تواند از دادگاه چنین تقاضایی را بنماید. دادگاه در صورتی که اختلالی در امر معیشت خانواده ایجاد نشود، مرد را از اشتغال به شغل مذکور منع می‌کند.» صدر این ماده، راجع به حق زوج در ممانعت از شغل زن و ذیل آن، مربوط به حق زوجه در ممانعت از شغل مرد است. (هدایت‌نیا، 1385).

حدود اختیارات زوج

مطابق قانون، زوج حق منع اشتغال همسر را به طور مطلق ندارد و از ماده 1117 ق.مدنی چنین بر می آید که زوج فقط می تواند از اشتغال همسر به مشاغل خاص به دلیل تنافی با مصالح خانواده یا حیثیات زوجین جلوگیری نماید. بنابراین حق زوج فقط در مخالفت با بعضی حرفه ها و صنایع بوده و مطلق اشتغال، نمی باشد. اگر شوهر با شغل زن به یکی از دلایل مذکور مخالفت نماید، زن باید شغل خود را تغییر دهد و شغلی را برگزیند که با مصالح خانواده و حیثیات زوجین سازگار باشد. ضابطه روشنی در این که چه شغلی با مصالح خانواده منافات دارد، در قانون نمی باشد. با این حال، امور ذیل می تواند ضابطه و معیار ناسازگاری شغل زن با مصالح خانواده باشد:

- سستی بنیان خانواده: مطابق ماده 1104 ق.مدنی «زوجین باید در تشدید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند». بنابراین تشدید و تحکیم مبانی خانواده، وظیفه مشترک زوجین است. حال اگر شغلی که زن انتخاب کرده، به دلایلی موجب سستی بنیان خانواده باشد، زوج می تواند با آن مخالفت نماید.
- اختلال در تربیت فرزندان: مطابق ماده 1168 ق.مدنی: «نگهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابویین است». حال اگر شغل زن مانع از انجام وظایفی که قانون در قبال فرزندان بر عهده وی گذاشته، باشد؛ زوج می تواند مانع اشتغال زن شود.
- همچنین در ماده 1117 ق.مدنی آمده: «منافات داشتن شغل زوجه با حیثیات خود یا شوهر». ممکن است فردی با نگاه مادی محض و بدون لحاظ موقعیت اجتماعی خود یا همسر، شغلی را برگزیند. در این صورت مرد حق دارد با آن مخالفت نماید. نمی توان بین حیثیت مرد و زن تفاوت قایل شد. زیرا پس از ازدواج، بین منافع زن و شوهر و نیز آبرو و حیثیت آنان پیوند ناگسستنی برقرار می شود. البته بین مغایرت شغل با مصالح خانواده یا حیثیات زوجین با

غیرشرعی بودن همان شغل هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد. به بیان دیگر، ممکن است شغلی مشروع باشد، در عین حال با مصالح خانواده یا حیثیات زوجین ناسازگار باشد. مانند این که همسر و یا شوهر یک استاد دانشگاه یا یک عالم دینی شغل دستفروشی را برگزینند. این قبیل مشاغل با وجود این که مشروع هستند، ولی عرفاً می‌توانند منافی حیثیات زوجین تلقی شوند. همچنین، حضور زن در فعالیت‌های اجتماعی مشروع است، ولی احتمال دارد در امر تربیت فرزندان اختلال ایجاد شود و در نتیجه مغایر مصالح خانواده باشد. (هدایت نیا، 1385).

مرجع تشخیص مغایرت شغل زن با مصالح خانواده و حیثیات زوجین دادگاه است. دادگاه نیز باید با توجه به اخلاق حسنه، عادات و رسوم جامعه و ویژگی‌های فردی و اجتماعی زوجین، تشخیص دهد که آیا شغل زن با مصالح خانواده مخالفت دارد یا خیر. (کاتوزیان، 1371، ص 233) ممکن است زوجین در ضمن عقد نکاح توافق کنند که زوجه شاغل باشد یا شغل فعلی را حفظ نماید. تردیدی نیست که شروط مذکور در ضمن عقد، نافذ است و با واگذاری حق اشتغال توسط زوج به زوجه، زوجه را در انتخاب هر شغلی که مایل باشد و هر کجا که بتواند کار کند، مخیر می‌کند و در اینصورت زوجه اجازه اشتغال به کار دارد و زوج نمی‌تواند او را منع کند.

شرط تنصیف اموال

در سال 1361 شورای عالی قضایی وقت به این نتیجه رسید که راهی برای سهیم کردن زنان در اموال و دارایی‌های خانواده بیابند و از این رو شرطی را در قباله‌های ازدواج درج نمودند که به موجب آن مقرر شد که هرگاه هنگام عقد ازدواج، میان طرفین این تعهد مورد قبول قرار گیرد که مرد متعهد باشد در صورت وقوع طلاق، تا نصف دارایی موجود خود را که در دوران زندگی مشترک با همسرش به دست آورده مجانا به او انتقال دهد و به امضای آنها برسد. در صورتیکه طلاق به درخواست زوجه نبوده و به تشخیص دادگاه تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد، زوج موظف است

تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با زوجه، به دست آورده یا معادل آنرا برابر نظر دادگاه، به زوجه منتقل نماید.

نکته اساسی این است که حتی در صورت پذیرش چنین شرطی از جانب زوج، همواره منتهی به ایجاد حق تملیک نصف دارایی توسط زوجه نخواهد شد زیرا وجود این حق، منوط به شرایطی می باشد که عبارتند از: طلاق به درخواست زوجه نباشد - تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری و یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد. باید توجه داشت که برای امر تنصیف اموال، باید میزان اموال در زمان طلاق مشخص باشند.

حق تعیین مسکن

مطابق ماده 1114 قانون مدنی ایران: «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند، مسکنی نماید مگر آنکه اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.» به موجب ماده 1107 قانون مدنی ایران: «نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن، از قبیل مسکن،...»

یکی از موارد نفقه که برعهده ی زوج قرار گرفته است، تامین مسکن مناسب با وضعیت زوجه می باشد، بنابراین شوهر است که اقامتگاه مشترک را معین می کند و زن اصولاً تابع اراده اوست. منتها، اختیار مرد از قواعد مربوط به نظم عمومی نیست. زیرا، دو طرف می توانند هنگام عقد یا پس از آن و به موجب قرارداد ثانوی، تعیین محل سکونت را برعهده زن واگذارند. (کاتوزیان 1371، ص 169)

حق حضانت

حضانت از اساسی ترین امور مرتبط با طفل و شامل هرگونه عملی است که لازمه ی ادامه ی حیات طفل و پرورش جسم و تکامل روح وی باشد. (حاجی عزیزی، مولودی، حسنخانی، 1394، ص 94) بنابراین حضانت شامل امور مادی نگهداری و امور معنوی تربیت می شود. حضانت و ولایت متفاوت هستند. ولایت در اصطلاح حقوقی عبارت است

از «سلطه و اقتداری که قانون به جهتی از جهات به کسی اعطا می کند که امور مرتبط به غیر را انجام می دهد». (حاجی عزیزی، مولودی، حسنخانی، 1394، ص 96)

مطابق ماده ی 1180 و 1181 قانون مدنی: پدر و جد پدری، ولی قهری طفل می باشند. قهری نامیدن ولایت، بدان سبب است که طفل به محض تولد بدون اعمال اراده ای، تحت ولایت پدر قرار می گیرد و توان تغییر یا تنفیذ آن را ندارد. طبق ماده ی 1194 قانون مدنی: «پدر، جد پدری و وصی منصوب از جانب ایشان، به عنوان ولی خاص شناخته می شوند.» ولی قهری، هم امور مالی و هم امور حقوقی طفل را عهده دار است و حضانت با نگهداری و تربیت طفل مرتبط است. امور مالی و حقوقی تحت نظارت ولی و زیرمجموعه ی ولایت می باشند و امور مرتبط با تربیت طفل، زیرمجموعه ی حضانت می باشند. عموماً ولایت پدر در پرداخت نفقه، و در امور غیرمالی در مورد ازدواج فرزند و اجازه ی خروج طفل از کشور متجلی می شود. با توجه به آنچه گفته شد و مستفاد از مواد قانونی درمی یابیم که مادر در جایگاه ولایت قرار نمی گیرد و منصب ولایت بر فرزند خود ندارد، لیکن می تواند ولی خاص قرار گیرد؛ زیرا در عنوان ولی خاص، تمرکز جنسیتی وجود ندارد و مادر می تواند از جانب پدر یا جد پدری به عنوان وصی تعیین شود و با این عنوان، ولی خاص فرزند خود تلقی شود. مطابق با نظر مشورتی شماره 7/5766-10/09/1376 اداره ی کل حقوقی قوه قضاییه و با عنایت به مواد 56 و 73 قانون امورحسبی و ماده 1194 قانون مدنی، اختیارات وصی همانند اختیارات پدر و جد پدری است. (حاجی عزیزی، مولودی، حسنخانی، 1394، ص 96).

شرایط و مقتضیاتی در متون فقهی و قانونی برای حضانت طفل ضروری و مورد نیاز است که مهم ترین آنها عبارتند از:

- اسلام: حضانت کودکی که مسلمان زاده است و پدر مسلمان دارد، با مسلمان است. بنابراین پدر یا مادر غیرمسلمان نمی توانند حضانت فرزند مسلمان خود را عهده دار شوند.

- عقل و سلامت جسمی: جنون در هر یک از والدین، از مسقطات حق حضانت می باشد. سلامت جسمی نیز باید در حد نگهداری طفل موجود باشد.
- عدم ازدواج مجدد مادر: در صورتی که مادر، پس از طلاق ازدواج مجدد کند، پدر طفل می تواند حضانت فرزند را از مادر بگیرد. این در حالی است که چنین محدودیتی برای مرد وجود ندارد. البته ازدواج مجدد مادر زمانی موجب سقوط حق حضانت وی می شود که شوهر سابق زن در قید حیات باشد، در غیر این صورت ازدواج مجدد موجب واگذاری حضانت به جد پدری نمی شود و مادر در این حالت بر سایرین اولویت دارد.
- امین بودن: شخص حاضن، باید در نگهداری و تربیت طفل امین باشد و خیانت و کوتاهی نکند. ماده 1173 قانون مدنی 5 مورد از مصادیق عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی در والدین که می توانند موجب اسقاط حضانت شوند را ذکر کرده است که عبارتند از: «اعتیاد زیان آور به الکل، مواد مخدر و قمار. - اشتها به فساد و فحشاء. - ابتلا به بیماری های روانی با تشخیص پزشکی قانونی. - سوء استفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضد اخلاقی مانند فساد و فحشاء، تکدی گری و قاچاق. - تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف.» (حاجی عزیزی، مولودی، حسنخانی، 1394، ص 100-101).

براساس نظریه 1374/07/17-7/4063 اداره ی امور حقوقی قوه قضاییه، در راستای تشریح مواد 1172 و 1169 و 1168 قانون مدنی، بیان کرده است که انتقال حق حضانت از پدر به مادر یا بالعکس در مدتی که حضانت با اوست بلاشکال است. بر اساس نظریه ی 1381/07/18-7/6664 این توافق مطابق ماده 10 قانون مدنی است و طرفین می توانند آن را اقاله نمایند و اگر یکی از والدین از قرارداد مذکور عدول کند، می توان به دادگاه مراجعه کرد و مرجع قضایی به این امر توجه می کند که تکلیف حضانت بر عهده ی کیست و بر اساس مصلحت طفل در مورد حضانت وی تصمیم می گیرد. مطابق نظریه 7/1144-

1382/02/27 توافق درباره ی حضانت بین والدین تا زمانی که بدان پای بندند، لازم الرعایه است، ولی اگر متعهد به واسطه ی قرارداد از تعهد خود سرباز زند، کسی که قانونا مکلف به حضانت بوده است نمی تواند به عذر توافق، از انجام آن امتناع ورزد و توافق طرفین، مسقط تکلیف قانونی والدین در این باره نیست. (حاجی عزیز، مولودی، حسنخانی، 1394، ص 109).

تقریبا تمامی فقهای شیعه معتقدند که در صورت طلاق و جدایی والدین، در صورتیکه طفل کمتر از 7 سال داشته باشد، با توجه به اینکه در سال های ابتدایی دوران زندگی، طفل به دلایل مختلف نیاز ضروری به وجود مادر دارد، حضانت در دو سال ابتدایی باید مطلقا با مادر باشد و در این باره تفاوتی بین دختر و پسر وجود ندارد.

مطابق قانون مدنی ایران، حضانت طفل تا 7 سالگی با مادر است. پس از هفت سالگی طفل، با عنایت به تأمین شایسته مصالح کودک و نزدیک تر شدن به سن بلوغ که نیازهای مادی کم رنگ تر شده و جای خود را به تعلیمات و آموزش های اجتماعی می دهد، این اولویت به پدر اعطا شده است و حضانت پس از هفت سالگی با پدر می باشد. پس از اتمام 7 سال، اگر در خصوص حضانت نزاعی بین پدر و مادر حادث شود، مصلحت طفل در نظر گرفته می شود. در این حالت، مرجع صالح رسیدگی، دادگاه می باشد. مطابق ماده 41 قانون حمایت خانواده مصوب 1391، باید تصمیم مناسب براساس مصلحت طفل توسط دادگاه اتخاذ گردد و در این مورد مصلحت نقش اساسی را ایفا می کند. پس از رسیدن طفل به سن رشد و یا پس از دریافت مجوز رشد، اگر طفل هم چنان تحت تکفل باشد، در انتخاب والدین خود برای ادامه ی زندگی مخیر است.

در رابطه با نفقه طفل، حتی در حالت زندگی طفل با مادر، هزینه های مرتبط با نفقه ی وی بر عهده ی پدر خواهد بود؛ لذا با توجه به موقعیت زنان در جامعه، تدبیر نفقه ی طفل، از مشکلات و سختی های زندگی مادر به مراتب کاسته است. به استناد ماده ی 6 قانون حمایت خانواده مصوب 1391، مادر یا شخصی که حضانت به وی واگذار شده است حق اقامه ی دعوا برای مطالبه ی نفقه ی طفل را دارد و دادگاه ضرورت و ادعای خواهان را

بررسی می کند. (حاجی عزیزی، مولودی، حسنخانی، 1394، ص 128). اگر پدر فوت کرده باشد، براساس ماده 1199 قانون مدنی عمل می شود و نفقه بر عهده ی اجداد پدری با رعایت اقریبیت و در صورت نبود آنها، بر عهده ی مادر است و در صورت نبود مادر، بر عهده ی اجداد و جدات مادری و جدات پدری طفل می باشد. (حاجی عزیزی، مولودی، حسنخانی، 1394، ص 129).

در صورتیکه زن ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر، حق حضانت را بگیرد، اگر در آینده زوجین دارای فرزند شدند و طلاق اتفاق افتاد، اولویت در حضانت فرزند یا فرزندان مشترک در صورت طلاق با مادر خواهد بود. آن ها میتوانند در رابطه با نفقه طفل نیز در شرط ضمن عقد، تصمیم گیری نمایند.

حق تحصیل

یکی از حقوق زن، حق تحصیل است. در قانون اساسی برای زن حق تحصیل در نظر گرفته شده است اما با ازدواج، وظایف زیادی بر عهده ی زن قرار داده می شود که باید به آنها عمل کند و چون مطابق ماده ی 1117 قانون مدنی شوهر می تواند با شغل زن مخالفت کند و مطابق عرف، تحصیل نوعی حرفه محسوب می شود، بنابراین زن باید از شوهر خود برای تحصیل اجازه بگیرد «به دلیل اینکه در قانون ما صراحتاً حکم این مسئله روشن نیست، بهتر است به عرف مراجعه کنیم.» از آنجا که اصل تحصیل زن مشروع محسوب می شود، زوجه می تواند در ضمن عقد نکاح شرط کند که شوهر با تحصیل وی مخالفت نکند. با قرار دادن شرط تحصیل در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگر، می توان به حق تحصیل دست یافت. براساس این حق، زوجه حق ادامه تحصیل تا هر مرحله ای که لازم بدانند و در هر مکان و محلی که ایجاب کند را دارد و پای بندی به این شرط، وظیفه ی مشروط علیه است.

حق سفر (شرط وکالت زوجه در صدور جواز خروج از کشور)

طبق قانون گذرنامه، زنان متأهل فقط با اجازه ی کتبی همسر خود می توانند از کشور خارج شوند. این مسأله در عمل، مشکلات فراوانی را ایجاد می کند. بر این اساس، عبارت زیر به منزله شرط در حین عقد ازدواج پیشنهاد می شود: زوج به زوجه، وکالت بلاعزل می دهد که با همه اختیارات قانونی بدون نیاز به اجازه شفاهی یا کتبی مجدد شوهر چه برای اخذ یا تمدید یا تجدید گذرنامه، از کشور خارج شود و این اجازه دائمی است. تعیین مدت، مقصد و شرایط مربوط به مسافرت به خارج از کشور به صلاح دید خود زن است. (موسسه حقوقی صدرا، 1399)

حق طلاق (شرط وکالت در طلاق)

بر طبق قانون ایران، حق طلاق فقط برای مرد است که مطابق ماده 1105 قانون مدنی، ریاست خانواده را برعهده دارد. هرچند که قانون گذار سعی بر آن دارد تا اختیارات مرد را به لحاظ شکلی محدود کند که از آن جمله می توان به ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مجمع تشخیص مصلحت اشاره کرد که مقرر می دارد در تمام موارد حتی در موردی که زوجین بر طلاق توافق داشته باشند باید به دادگاه مدنی خاص مراجعه کنند و دادگاه با ارجاع امر به داوری سعی در سازش می کند و در صورت عدم حصول سازش، اجازه طلاق می دهد. از سوی دیگر، بر طبق شرع اسلام و براساس ماده 1133 قانون مدنی مرد هرگاه بخواهد می تواند همسر خود را طلاق دهد و این حق انحصاری برای مرد محسوب می گردد که در حدیث نبوی معروف (الطلاق بید الخذ بالساق) یا (الا تملیک الطلاق من اخذ بالساق) و علاوه بر آن در آیات 227 تا 232 سوره بقره و آیات 1 و 2 سوره طلاق به طور ضمنی این موضوع استنباط می گردد و به همین دلایل مذکور، تمام فقها فتوا داده اند که حق طلاق برای مرد است. طلاق از جمله ایقاعاتی است که در اجرای آن مباشرت شخص زوج شرط نیست. زوج می تواند به شخص دیگری وکالت دهد که به نیابت از او مبادرت به اجرای طلاق نماید.

باتوجه به مطالب گفته شده، این موضوع روشن می شود که وکالت زوجه در طلاق خودش جایز بوده و لازم نیست مشروط به اموری در خارج شود زیرا همانطور که در ماده 1119 قانون مدنی اشاره شده: «طرفین عقد ازدواج می توانند هر شرطی که خلاف مقتضای ذات عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند...». بر این اساس می توان به زوجه وکالت در طلاق به طور مطلق داد و برای جلوگیری از انحلال آن می توان آن را ذیل یک عقد لازم و یا خود عقد نکاح درج نمود. وکالتنامه در طلاق، باید به صورت رسمی و بلاعزل و در دفتراسناد رسمی تنظیم گردد. تنظیم این وکالتنامه براساس شرایط شکلی و شروط خاصی می باشد که باید رعایت گردند. در صورتی که زوج ساکن خارج از کشور باشد باید برای تنظیم این وکالتنامه به سفارت یا کنسولگری ایران مراجعه نماید. آنچه که در تنظیم وکالتنامه طلاق بسیار اهمیت دارد حدود اختیارات است. چرا که در صورتی که وکالتنامه به شکل کامل تنظیم نشود ممکن است در مراحل تنظیم دادخواست طلاق توافقی و یا اجرای صیغه طلاق با مشکلاتی مواجه شود. لذا مهم ترین کاری که پس از تصمیم برای دادن وکالت به زوجه جهت اجرای حق طلاق باید انجام داد، تنظیم یک وکالتنامه کامل با حدود اختیارات کامل می باشد. یکی از مهم ترین مواردی که باید قید گردد وکالت در بذل مهریه، نفقه، اجرت المثل و سایر حقوق مالی است. البته می توان بنا به خواست زوج، بذل مهریه نسبت به کل مهریه یا به هر میزان کمتر باشد. این قیدی است که باید خود زوج با توجه به شرایط و توافقات فی مابین تغییر دهد. مثلاً اگر قرار بدین صورت است که زوجه، کل مهریه خود را در قبال طلاق خلع به زوج بذل نماید، باید قید وکالت در بذل کل مهریه ذکر شود، اما اگر قرار است که بخشی از مهریه توسط زوج پرداخت گردد و فقط بخشی از آن بذل گردد باید قید بذل هر میزان از مهریه ذکر گردد. از دیگر موارد مهمی که باید در وکالت حق طلاق ذکر گردد، وکالت در اسقاط حق تجدید نظر خواهی و فرجام خواهی است. در صورتی که این مورد در وکالتنامه قید نگردد، پس از این که گواهی عدم امکان سازش از دادگاه صادر گردید، باید ۴۴ روز پس از ابلاغ نسبت به ثبت و اجرای صیغه طلاق اقدام نمود. در صورتی که قید اسقاط حق تجدیدنظر

خواهی و فرجام خواهی وجود داشته باشد، صرفاً پس از صدور رای دادگاه با اعمال حق فوق الذکر، حکم صادره قطعی شده و همان روز، صیغه طلاق جاری و طلاق ثبت می‌شود. موارد دیگر نیز همچون حق توکیل به غیر، بلاعزل بودن و کالت با رضایت شخص زوج، و کالت در مراجعه به دفاتر ثبت طلاق و اجرای صیغه طلاق و... موضوعاتی هستند که معمولاً دفاتر اسناد رسمی در وکالتنامه قید می‌کنند.¹

نتیجه گیری

براساس تغییرات جوامع و مورد توجه قرار گرفتن فردیت و حقوق زنان از انقلاب مشروطه تاکنون و حضور و فعالیت موثر بانوان در عرصه های متعدد و نیاز به علم و عمل زنان در کنار مردان در کشور، مطلوب است تا براساس نیاز زن و توافق طرفین و با در نظر گرفتن مواد مذکور در قوانین اساسی و مدنی و حمایت از خانواده مصوب سال 1391، برخی از حقوق قابل انتقال به زن داده شوند تا بتواند آسوده و فارغ از محدودیت های احتمالی آینده، در جامعه به فعالیت بپردازد و ازدواج نسبتاً برابری داشته باشد. زوجین می توانند با توافق یکدیگر برخی از حقوق قابل انتقال را در ضمن عقد تنظیم نمایند. با توجه به اینکه نمی توان شروط ضمن عقد را قبل از عقد ثبت نمود، طرفین می توانند شروط را در ضمن عقد نکاح تنظیم نمایند و یا پس از عقد، با همراه داشتن قبالة ازدواج و کارت ملی و شناسنامه به دفتر اسناد رسمی مراجعه کرده و شروط را در قالب یک سند رسمی تنظیم کنند. این سند در نظام حقوقی ایران، معتبر می باشد.

با بیان حقوق مذکور، متوجه کاربرد هر یک شده و نسبت به آنها شناخت مختصری پیدا کردیم. همچنین دریافتیم که نحوه انتقال تمامی آن ها در ضمن عقد نکاح و یا عقد لازم دیگر، یکسان نبوده و اعطای صحیح و کامل برخی از آنان مستلزم ذکر قیودی در متن شرط

¹ بهتر است تنظیم متن وکالتنامه طلاق با مشورت و راهنمایی مشاوران حقوقی و وکلای خانواده صورت گیرد. برای مشاهده نمونه متن وکالتنامه طلاق به سایت (<https://www.mizanlaw.com>)/نمونه-متن-کامل-وکالتنامه-طلاق/ مراجعه نمایید.

می باشد و یا مانند شرط و کالت در طلاق، نیاز به تنظیم و کالتنامه در دفتر اسناد رسمی دارند. همچنین دریافتیم که برخی از حقوق، با توجه به سایر قوانین، به طور مطلق و کامل قابل انتقال نبوده و صرفاً بخشی از آنان منتقل میشود. باید توجه داشت که صرف دریافت این حقوق در ضمن عقد موجب ایجاد برابری و توازن کامل حقوق زن و مرد نخواهد شد و مباحث یاد شده صرفاً در جهت بهبود شرایط و نیل به وضعیتی بهتر، کاربردی و موثر می باشند.

فهرست منابع

- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران.
- قانون حمایت از خانواده مصوب 1391.
- کاتوزیان، ناصر، (1371)، حقوق خانواده، چاپ سوم، جلد اول، تهران: بهمن.
- کاتوزیان، ناصر، (1384)، حقوق خانواده، چاپ چهارم، جلد اول، تهران: میزان.
- پورمسجدیان، فاطمه، عباسی، فرانک، (1396)، سیاست گذاری نظام حقوقی ایران در قبال توافقات ابوین بر سر حق حضانت، پژوهشکده زنان دانشگاه الزهراء، دوره 5، شماره اول.
- پروین، فرهاد، (1381)، نقش سازنده شروط ضمن عقد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ششم، شماره 33.
- خسروشاهی، فرحناز، (1377)، شروط ضمن عقد نکاح، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، شماره 12.
- وحیدزاده، مصطفی، (1395)، بررسی فقهی و حقوقی وضع ویژه نکاح و آثار آن، پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران.

- ترابی فارسانی، سهیلا، (1393 و 1394)، زن و تحول امر روزمره با تکیه بر نشریات زنان عصر قاجار، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 5-75، شماره 17.
- حکمی، نسرین، (1373)، تحول نقش اجتماعی زنان در جریان نوسازی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره 6 و 7.
- هدایت نیا، فرج الله، (1385)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره 34.
- حاجی عزیزی، بیژن، مولودی، محمد، حسنخانی، راضیه، (1394)، نوآوری ها و چالش های حق حضانت زنان در پرتو قانون حمایت خانواده مصوب 1391، مطالعات راهبردی زنان، دوره 18، شماره 70.
- اسکندری، الهه، (1396)، بررسی حسن نیت در عقد نکاح در حقوق ایران، پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران.
- جعفری، سوده، قیصریان، فرزاد، (1396)، شرط تنصیف دارایی زوج راه کاری جهت حفظ حقوق مالی زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 21-39، سال هشتم، شماره دوم.
- امین فرد، محمد، فرش، حمید، رحمانی پاچی، مصطفی، (1394)، بررسی صحت یا عدم صحت شرط اسقاط حق طلاق ضمن عقد نکاح، فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال 48، شماره دوم.
- میرحسینی، سید احمد، میرحسینی، سیده فاطمه، (1394)، بررسی شرط عدم مخالفت زوج با تحصیل زوجه ضمن عقد نکاح، پژوهش های فقهی، دوره 11، شماره 3.

منابع اینترنتی:

- خبرنامه دانشجویان ایرانی، حقوقی که مردان و زنان با ازدواج بدست می آورند، <https://iusnews.ir/fa/news-details/375583> /1399/09/28.

- [https://sadrains.ir/condition-
engagement/، 1399/09/17](https://sadrains.ir/condition-engagement/1399/09/17)
- گروه وکلای میزان، نمونه متن کامل وکالتنامه طلاق، <https://www.mizanlaw.com> /
نمونه-متن-کامل-وکالتنامه-طلاق/، 1399/09/15.

Abstract

Examining the balance of power in the Middle East with emphasis on the power struggle in Syria, Iraq and Yemen

Mohammad Reza Mahdavi

Abstract

The theory of balance of power has been proposed in the framework of realism theories in international studies. According to the theory of balance of power, in the state of anarchy prevailing in the international system, the only way to maintain survival and prevent war is to balance and strengthen the military strength of countries in the face of external threats. Therefore, in the theory of realism, the model of balance of power is the only approach of governments in the power struggle between them and the behavior of governments in this context can be examined. On the other hand, the Middle East region has always been involved in conflicts and long wars, and the wars in Syria, Iraq and Yemen are among the most important conflicts in the region in recent years. Therefore, in this article, based on the theory of balance of power, the role of the three countries of Iran, Turkey, Saudi Arabia and also the Zionist regime in the three conflicts in this region is examined. Therefore, with a descriptive-analytical method, first the theory of balance of power in international studies is explained and then the role of major countries in each of the conflicts in Syria, Iraq and Yemen is examined and explained according to the theory of balance of power.

Keywords

Balance of Power, Middle East, power struggle, Syria, Yemen, Iraq

The Impact of the Islamic Revolution of Iran on Political Issues and International Relations

Ramin Vahabzadeh

Abstract

The Islamic Revolution has had several effects on the system and regional relations, and the study and explanation of these effects can further clarify the position and role of the Islamic Revolution in the regional system and the effectiveness of such a system in relation to existing systems in the region. In this research, an attempt has been made to answer the question: what has been the impact of the Islamic Revolution on political issues and international relations in the Middle East and the world? To answer this question, we examine the most important impact of the revolution on international relations in a descriptive manner. The formation of the Islamic Revolution in Iran should be considered one of the most important developments of the twentieth century. The occurrence and victory of the Islamic Revolution of Iran in 1978 is one of the important political and international developments. The transnational nature of the Islamic Revolution, the international position of Iran and the strategic importance of the Persian Gulf and the Middle East, indicate that the Iranian Revolution is an international event and phenomenon.

Keywords

Reflection of the Islamic Revolution, Political Developments, International Relations

The Role of the Executive in Afghanistan's Constitutional Law: A Case Study of the Government of National Unity and National Participation

Safi-o-llah Omran

Abstract

The political community is composed of a ruler and a submissive, whose fundamental rights deal with the relationship between the two friends. Due to the importance of regulating the relations and principles governing political relations between individuals and the government and the distribution and transfer of power in today's societies, the constitutions of each country express these basic principles and relations between power structures in each country. Considering the importance of the concept of separation of powers in the constitution, this article identifies the executive branch in the structure of the constitution of Afghanistan, first examining the form and functions of this branch and then considering the many problems in the two elections in 2014 and 2019 and the changes that occurred in the structure of the executive branch of this country to review and compliance with the structure of the constitution of this country and in the end, considering the general knowledge of the executive branch and the angles of the two governments We will conclude that the formation of the two governments in question is in conflict with the Afghan constitution and was created solely on the basis of political agreements without regard to the principles of the constitution.

Keywords

Constitution, Executive, Afghanistan, Government of National Unity, Government of National Participation.

The difficulties of invoking the right to freedom of expression in the Charlie Hebdo cartoon and similar cases

Abolfazl Nojavan

Abstract

In order to answer the question, "What are the difficulties of invoking the right to freedom of expression in justifying cases such as Charlie Hebdo cartoons?" It has been concluded that from both moral and legal aspects, the above-mentioned citation is unjustified. The moral principle of fairness says that what you do not like for yourself, do not like for others. Experience has shown that these justifiers do not invoke freedom of expression in their insults. From a legal methodological point of view, this citation is also unjustified. Because, every sentence is for a subject and the mentioned case (ie insult through publishing a cartoon) is not the subject of the sentence of freedom of expression. If the latter reason is disputed, it can be said again: According to international instruments such as Article 19 (3) of the International Covenant on Civil and Political Rights, freedom of expression is subject to certain restrictions, including respect for the rights or dignity of others, and It is public morality that makes it impossible to invoke freedom of expression in justifying such cases.

Keywords

The right to freedom of expression, rights, ethics, insults in the form of cartoons

The right of a minor to marry, from duty to right

Mohammad Reza Jafari

Abstract

Marriage is a very important issue that the happiness of human society depends on doing it right and forming a healthy family. Anything that interferes with the proper functioning of the marriage must be uprooted. Marriage of a minor is one of those inappropriate practices that has been practiced for a long time. Perhaps in the past, this type of marriage was finally structured, but today, based on various evidences and experiences, it is considered one of the serious harms of human society that must be treated. In this article, an attempt has been made to explain the jurisprudence and law to some extent in this regard, and in the meantime, their weaknesses have been revealed. Ultimately, it is desirable for this type of marriage to have an absolute legal prohibition and to abandon it due to the many harms that it entails.

Keywords

Marriage, marriage, minors, rights, jurisprudence, law

Relationships between government and sharia taxes

Abolfazl Khakzad Bejestani

Abstract

Taxes, as the main source of revenue for governments, are a powerful tool for correcting market distortions as well as redistributing revenues. Islamic countries, including Iran, have made changes to their tax systems to achieve an efficient system. It is necessary to study the compliance of these taxes with the indicators and characteristics of the Islamic tax system. In the present era, on the one hand, people pay sharia taxes such as khums and zakat, and on the other hand, the government collects sums from the people as taxes to provide its revenues. Now, for some religious people who pay sharia taxes on the one hand and government taxes on the other, the question has arisen whether it can be said that one type of these taxes is enough for another? In this article, we intend to examine the relationship between customary and sharia taxes, Therefore, first, the term tax definitions will be dealt with, and then the Islamic tax system and the Iranian tax system will be examined, and at the end, the relationship between governmental and religious taxes and the opinions of imitation authorities will be expressed in this regard.

Keywords

Sharia tax, government tax, khums, zakat

Investigating the possibility of applying the conditions while concluding a marriage in Iranian law

Fatemeh Omidian Pourbaursad

Abstract

Given the progress of women in various fields and the active presence of a large part of them in society, and given the problems that women face today, it is appropriate to prevent the violation of rights and reduce their problems in the future, couples should be more aware of the marriage and the legal consequences of it, to start a family and enter into a marriage. A contract is an agreement of wills to create legal effects. Although the legal effects of certain contracts, such as marriage, have been determined by the legislature; But the legislature has allowed the parties to the contract to accept a condition or terms in the contract to the extent that it does not contradict the law. The condition related to the marriage contract can be included as a solution during the same contract or during another necessary contract, before or after the marriage according to the agreement of the parties. It is important to include the conditions in the marriage contract in order to protect the woman and maintain the family and to observe the necessary provisions to prevent future problems. The question is, under what conditions can women have a relatively equal marriage? In this article, according to the studies conducted in the field of marriage and its legal consequences, it has been tried to introduce and briefly explain some important and required rights of women that can be received during marriage or other necessary marriage. These rights include the right to determine housing, the condition of power of attorney in divorce, the right of custody, the right of employment, the right to education, the condition of halving property and the condition of power of attorney in issuing a travel permit.

Keywords

Marriage, divorce, employment, condition in the contract

دانش پژوهان

Danesh Pazhoohan

راهنمای نگارش مقاله برای دانش پژوهان

- 1- مقاله باید ثمره تلاش های نویسنده باشد و او در برابر اعتراض ها و ادعاهای احتمالی پاسخگو خواهد بود. در صورت کشف خلاف، نشریه حق خود می داند که موارد را در شماره بعدی به اطلاع مخاطبان برساند.
- 2- مقاله باید دارا اصالت، نوآوری و در حد مقدور به صوره تحلیلی باشد.
- 3- مقاله ارسالی نباید در جای دیگر منتشر شده باشد و همزمان برای نشریات دیگر نیز ارسال نشده باشد.
- 4- نگارش مقاله باید تابع شیوه نامه تحقیقات علمی باشد و در تدوین آن از منابع اصلی و معتبر استفاده شده باشد.
- 5- واژگان کلیدی به زبان فارسی و انگلیسی هر کدام 5 کلمه باشد و در ذیل چکیده ذکر شود.
- 6- مقاله باید دارای سوال اصلی، فرضیه تحقیق و مقدمه دقیق و روشن باشد، به گونه ای که خواننده را برای ورود به بحث اصلی آماده کند.
- 7- در بحث اصلی، موضوع و مدعای مقاله باید به خوبی تبیین و تحلیل شود و نتیجه گیری و جمع بندی در پایان آورده شود.
- 8- معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم در پاورقی ذکر شود.
- 9- آدرس دهی به صورت درون متنی باشد و به این صورت که درون پرانتز، فامیل نویسنده، سال نشر کتاب یا مقاله و شماره صفحه بیاید.
- 10- منابع و پی نوشت ها باید به ترتیب زیر باشد
الف: کتاب
نام خانوادگی، نام نویسنده، سال انتشار(داخل پرانتز)، عنوان مقاله، نام گردآورنده یا ویراستار، نام مجموعه مقالات، محل نشر: ناشر نوبت چاپ
ب: مقاله
نام خانوادگی، نام نویسنده، سال انتشار (درون پرانتز)، «عنوان مقاله»، نام نشریه، نوبت انتشار نشریه، شماره نشریه.
ج. مجموعه مقالات
نام خانوادگی، نام، سال انتشار(درون پرانتز)، عنوان مقاله، نام مترجم، نام مجموعه مقالات، محل نشر، نام ناشر، شماره صفحات مقاله.
د: منابع اینترنتی
نام خانوادگی، نام نویسنده، عنوان، نام و نشانی اینترنتی، تاریخ مراجعه به سایت.